

بسم الله الرحمن الرحيم

آیات و نشانه ها در آیات قرآن

مورد از نشانه های خدا و زیبایی های هستی

۵۰ مورد از نشانه های خدا و زیبایی های هستی

فهرست:

۱. زیبایی های جهان

۲. زمین

۳. ابر - باران - تگرگ

۴. کوه ها

۵. ماه - خورشید

۶. نقش برق در بارندگی و رشد گیاه

۷. آتش

۸. اختلافات شب و روز

۹. خاک

۱۰. حرکات عمومی کرات

۱۱. زوجیت گیاهان

۱۲. زوجیت موجودات

۱۳. باران

۱۴. قرآن

۱۵. نیروهای فیزیکی و متافیزیکی

۱۶. مرگ

۱۷. تفاوت زبان ها

۱۸. ایمان

۱۹. آسمان

۲۰. امامن و انبیاء

۲۱. رستاخیز

۲۲. فطرت

۲۳. باغ

۲۴. باد

۲۵. طبیعت

۲۶. انرژی

۲۷. رنگها

۲۸. دین

۲۹. انسان

۳۰. تکامل

۳۱. حضور خدا

۳۲. وحی

۳۳. هدفمندی آفرینش

۳۴. نیایش

۳۵. نور

۳۶. محبت خدایی

۳۷. عشق

۳۸. عشق

۳۹. شناخت و معرفت خدا و توفیق شکر

۴۰. هستی

۴۱. خلق و خوی الهی

۴۲. اشراق

۴۳. طبقات آسمانی

۴۴. ارکان هستی

۴۵. شادی و مسرت

۴۶. گیاهان

۴۷. کهکشان

۴۸. پیدایش علم

۴۹. آب

۵۰. موسیقی

زیبایی های جهان

قرآن کریم همواره از طبیعت و شناخت آن سخن می گوید: از آسمان، زمین، خورشید، ماه، ستارگان، از ابرهای باران زا و ابرهای غیر باران زا، ریزش فراوان آب از آسمان، رویش گیاهان، زیبایی های نور، جلوه های گوناگون رنگ و وزش باد.

راستی چه وقتی دیدن طبیعت مفهوم دیگری پیدا می کند و زیبایی و جذابیتی دیگر را فراهم می سازد؟ در صورتی که بدانیم در سراپرده طبیعت، دستی تدبیر می کند و برای این نعمت ها در جهت آسایش و رفاه انسان در کار است. قرآن کریم در آیات بسیاری از تسخیر طبیعت برای انسان توسط خدا خبر می دهد مانند سوره ابراهیم ۳۲ و ۳۳، نحل ۱۲ و ۱۴، حج ۶۵ و لقمان ۲۹، همچنین از رام کردن تمام آسمانها و زمین برای انسان خبر می دهد: سوره لقمان ۲۰ و جاثیه ۱۲.

اما مهم این است که بدانیم طبیعت چه اهمیتی دارد و چه زیبایی هایی می آفریند و چگونه می توان از آن به گونه ای نیکو استفاده کرد و مهم تر اینکه بدانیم همه این نعمت ها نشانه خدا و با تدبیر خدا هستند و هدفی برای آفرینش آنها وجود دارد و ما انسانها نا سپاسی نعمت نکنیم و به ستم از آن استفاده ننماییم. به همین دلیل، در برخی آیات قرآن آمده است که سفر کنید و در زمین بگردید و بنگرید چگونه خداوند آفرینش را آغاز کرده؛ سپس باز او جهان دیگری را پدید می آورد. خداست که بر هر چیز تواناست (عنکبوت/۲۰).

و در روایات رسیده است که «سافروا تصحوا» سفر کنید تا سالم باشید، زیرا گشت و گذار در طبیعت، دیدن منظره های زیبا و آشنایی با آداب و رسوم ملت ها، گذشته از آنکه خداشناسی ما را تقویت می کند و با شگفتیهای آفرینش خدا آشنا می سازد و فایده های بی شمار مادی و معنوی برای ما ارمغان می آورد، آدمی را از افسردگی می رهاوند و به سلامتی جسم و روان ما کمک می کند. اکنون برای اینکه ابعاد گوناگون طبیعت قرآن را نشان داده باشیم به آیات چند که در وصف طبیعت آمده، اشاره می کنیم:

-اهمیت طبیعت در قرآن:

در قرآن کریم بیش از ۷۵۰ آیه اشاره به ظواهر طبیعت می کند ابعاد گوناگون جلوه ها و زیبایی های آن را یادآور می شود. در اغلب این آیات، ما را توصیه به مطالعه کتاب طبیعت و پند آموزی آن می کند. بی گمان، هدف این آیات، طرح علوم طبیعی و بیان قوانین آن نیست، هر چند به نکاتی اشاره دارد که پس از قرنهای اهمیت و حساسیت آن شناخته شده و خبر از این حقیقت می دهد که گوینده آن در اتصال به مبدا الهی و آفریننده جهان است. آفریننده ای که از همه چیز خبر دارد و با آگاهی آنها را پدید آورده و برای ما رام کرده است. قرآن کتاب هدایت است و منظور از ذکر این

شگفتی ها تدبیر در موجودات و توجه به نشانه های آن در اصل خلقت است.

-پیدایش حیات در زمین و اهمیت آب:

یکی از مسایلی که همواره فکر بشر را به خود مشغول کرده، مساله حیات و چگونگی پیدایش آن در زمین است. در سیر طبیعت، ما به زندگی موجودات گوناگون برخورد می کنیم و چگونگی حیات آنها برای ما شگفت انگیز است. قرآن کریم در چگونگی حیات آنها برای ما اشاره می کند. مثلاً می گوید: هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم (انبیاء/۳۰) و یا به نسبت آفرینش جهان می گوید:

اوست که آسمانها و زمین را در شش دوره آفریده و قدرت استیلای او بر آب بود (هود/۷).

شگفتی طبیعت به تنوع و چگونگی موجودات است: موجوداتی که از آب آفریده شده اند، عده ای بر روی شکم راه می روند و پاره ای از آنها بر روی دو پا و برخی از آنها بر روی چهارپا. خدا هر چه بخواهد می آفریند (نور/۴۵).

اهمیت آب در طبیعت در قرآن جایگاه مهمی قرار دارد. در تعبیرات گوناگون به شکل توصیف دریاها، رودخانه ها، نهرها و ریزباران ها مطرح می شود، اما آنچه در مرحله نخست جای دارد و آن را مقدس می کند این است که از آب پدیده آمده و عرش خدا برآب مستقر شده و در مرحله بعدی حیات انسان و سعادت و لذت هر جانداري در مجموع آفرینش، به آب وابسته است.

قرآن در جایی، این شگفتی و زیبایی و اهمیت را چنین بیان می کند: و اوست که از آسمان، آبی فرود آورد پس به وسیله آن از هرگونه گیاه برآوریم.

و از آن گیاه جوانه سبزی خارج ساختیم که از آن دانه های متراکمی برمیآوریم و از شکوفه درخت خرما خوشه هایی است نزدیک به هم. و نیز از آب باران باغ هایی از انگور و زیتون و انار همانند و غیر همانند بیرون آوردیم. به میوه آن چون ثمر دهد و به طرز رسیدنش بنگرید، بی گمان در اینها برای مردمی که ایمان می آورند نشانه هاست. (انعام/۹۹).

-زندگی دوباره طبیعت:

یکی دیگر از نمایش های خدا در جهان که قرآن از آن یاد می کند، حیات دوباره طبیعت است، طبیعتی که در فصل زمستان می میرد و سبزی و شادابی خود را از دست میدهد، اما در فصل بهار دوباره زنده شده و جان دیگر می گیرد. قرآن این رحمت الهی را با ریزش باران توصیف می کند (اعراف/۵۷) یا در جای دیگر می گوید: خداوند بادها را میفرستد که ابرها را بر انگیزد، آنگاه آن را به سوی سرزمین مرده می رانیم تا زمین را پس از مرگش دوباره زنده کنیم.

توصیف طبیعت و حیات دوباره آن یکی از نمونه های دیگر شگفتی های طبیعت در قرآن است، اما جالب است بدانیم هدف این توصیف مشهود، نشان دادن طبیعتی حیات انسان پس از مرگ است، به عبارت دیگر برای آن است که چگونه پس از آنکه تمام جسم او پوسید و متلاشی شد، دوباره زنده می شود، همان گونه که طبیعت زمین پس از پژمردگی و خزان و مرگ، دوباره حیات پیدا می کند.

زمین

-ویژگیهای زمین:

قرآن بیشترین نکات را درباره زمین به عنوان بستر زندگی انسان مطرح کرده است. بیش از ۴۵۰ آیه درباره زمین سخن میگوید، اما مهمترین نکاتی که به بحث ما مربوط می شود، درباره امتیازات و امکانات زمین است. اینکه خداوند زمین را قابل رویدن آفریده تا بتوان از آن محصولی استخراج کرد (بقره /۱۶۴ ، حجر /۱۹)، بر اثر بارش باران و فرورفتن آن در زمین که تبدیل به چشمه های جوشان می شود (زمر /۲۱)، زمین را کشیده و پهن آفریده است (بقره /۲۲ ، رعد /۳)، زمین را گهواره قرار داده و راه ها را در زمین ترسیم کرده است (طه /۵۳)، زمینه رستنیهای گوناگون را فراهم ساخته (همان) و اینکه ظاهر زمین خشکیده دیده می شود - اما چون آب بر آن فرود برود به جنبش در می آید و نمو می کند و آمادگی هر نوع رستنی در آن فراهم است (حج /۵) و دهها تعبیر دیگری که در توصیف زمین آمده و بیانگر ویژگی های زمین نسبت به سایر کرات می باشد، اینها نمونه هایی از توصیف طبیعت و زمین در قرآن به شمار می روند.

از آیات او این است که آسمان و زمین به فرمان او برپاست : سپس هنگامی که شما را (در قیامت) از زمین فراخواند، ناگهان همه خارج می شوید (و در صحنه محشر حضور می یابید) ! (۲۵)

از آن اوست تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند و همگی در برابر او خاضع و مطیع اند ! (۲۶)

او کسی است که آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را باز می گرداند، و این کار برای او آسانتر می باشد ؛ و برای اوست توصیف برتر در آسمانها و زمین ، و اوست توانمند و حکیم ! (۲۷)

خداوند مثالی از خودتان ، برای شما زده است : آیا (اگر مملوک و برده ای داشته باشید)، این برده های شما هرگز در روزیهایی که به شما داده ایم شریک شما میباشند ؛ آنچنان که هر دو مساوی بوده و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید، آن گونه که در مورد شرکای آزاد خود بیم دارند ؟ ! اینچنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می کنند شرح می دهیم. (۲۸)

ولی ظالمان بدون علم و آگاهی ، از هوی و هوسهای خود پیروی کردند! پس چه کسی می تواند آنان را که خدا گمراه کرده است هدایت کند؟! و برای آنها هیچ یآوری نخواهد بود! (۲۹)

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن ! این فطرتی است که خداوند ، انسانها را بر آن آفریده ؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست ؛ این است آیین استوار ؛ ولی اکثر مردم نمی دانند! (۳۰)

آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟! آنها نیرومندتر از اینان بودند، و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند، و پیامبرانشان با دلایل روشن به سراغشان آمدند (اما آنها انکار کردند و کیفر خود را دیدند) ؛ خداوند هرگز به آنان ستم نکرد، آنها به خودشان ستم می کردند! (۹)

حمد و ستایش مخصوص اوست در آسمان و زمین، و به هنگام عصر و هنگامی که ظهر می آید از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس بناگاه انسانهایی شدید و در روی زمین گسترش یافتید!

از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس بناگاه انسانهایی شدید و در روی زمین گسترش یافتید!

من روی خود را به کسی کردم که آسمان ها و زمین را آفریده من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.

«و حَاجَهُ قَوْمُهُ قَالَ اتَّحِجُّونِي فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَدَيْتُهُمْ وَ لَوْلَا إِخَافُ مَا تَشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ » (سوره انعام آ ۸۰)

امروز اختلافات اوقاف در نقاط مختلف زمین و این شب و روز و صبح و ظهر نقاط خاوری با مناطق باختری کاملاً اختلاف دارد، روشن ترین دلیل بر کروی بودن زمین است و اگر زمین مسطح بود، باید اختلاف وجود اوقاف وجود نداشت.

در قرآن و روایات ما اشارات لطیف و زیبایی به این مطلب شده است ؛ آنجا که میفرماید:

«فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ...»

به خدای مشرق ها و مغرب ها سوگند یاد می کنم.

زیرا بر فرض مسطح بودن زمین ، یک مشرق و یک مغرب بیشتر وجود ندارد و بر فرض کروییت آن، هر نقطه ای برای نقاط شرقی تر، مغرب و برای نقاط غربی تر ، مشرق است.

در روایات اشارات زیادی به کروی بودن زمین شده است . چنانچه می فرماید:

«أَمَّا عَلَيْكَ مَشْرِقٌ وَ مَغْرِبٌ»

تو باید مشرق و مغرب خود باشی.

سطح داشتن زمین، مانع کروییت آن نیست زیرا هر کره ای برای خود سطح دارد و از این رو در هندسه کره را یکی از اقسام سطح به شمار آورده اند .

ابر - باران - تگرگ - آب

«آیا نمی بینی خدا ابرها را برای جمع و مرتب شدن می چرخاند ، بعد آنها را با هم مالوف می کند، بعد آنها را روی هم انباشته می کند، و بعد می بینی که از میان امتداد آنها قطره بیرون می آید. و از ابرهای کوه مانند که ریزه های یخ دارند نیز با چرخاندن آنها تگرگ نازل میکند و آنها را بر سر هر که بخواهد می ریزد و هر که را نخواهد نمی ریزد . بر آن نزدیک است دیدگانها را بگیرد. »

نکات آیه:

۱- ابرها برای جمع و مرتب شدن چرخانده می شوند.

۲- ابرها مالوف می شوند.

۳- ابرها روی هم متراکم می شوند.

۴- قطره از خلال امتداد ابر (از امتداد تراکم ابر) می ریزد.

۵- ابرهای کوه مانند وجود دارد.

۶- در ابرهای کوه مانند ریزه های یخ وجود دارد که با چرخش آنها تگرگ تشکیل میشود.

۷- برق تگرگ نزدیک به گرفتن چشم است.

۱- ابرها برای جمع و مرتب شدن چرخانده می شوند:

گردبادها ابرها را می چرخانند و گرداب ابری شکل می گیرد و ابرها را جمع میکند . قطر این ابر حدوداً ۲۰۰ کیلومتر است و سوراخ مرکز آن که مانند چشم می ماند حدوداً ۱۰ کیلومتر است. (« زجو» از جمله به معنی: هل دادن یا پیچاندن یا گرداندن چیزی برای مرتب شدن یا شکل گرفتن است.)

-۲ ابرها مالوف می شوند:

ابرها با هم مالوف می شوند. چرا قرآن از واژه تالیف استفاده کرده است؟ تالیف بمعنی سازگار نمودن و آشتی دادن دو یا چند چیز مختلف و متفاوت است. علت اینکه قرآن واژه تالیف بکار برده اینست که پاره ابرها از نظر دما و غلظت بخار آب و ترکیبات و غیره با هم فرق میکنند.

-۳ ابرها روی هم متراکم می شوند:

ابرها روی هم انباشته و متراکم می شوند. گاهی تراکم آنها به چند صد متر هم می رسد.

-۴ قطره از خلال امتداد ابر (از امتداد تراکم ابر) می ریزد:

وقتی وضعیت جوی به نقطه بارش برسد ابتدا ذرات آب در بخشهای بالائی ابر با هم ترکیب می شوند و قطره های ریز در حد سقوط کردن تشکیل می شوند. و چنانکه قرآن گفته از بالا در امتداد تراکم ابر سقوط می کنند . در مسیر سقوط خود با میلیونها مولکولهای دیگر آب برخورد می کنند که جذب آنها می شود و رفته رفته بزرگ و بزرگ تر می شوند. تا اینکه به نهایت پائین ابر می رسند و آن را ترک میکنند. قطره ای که ابر را ترک می کند تقریباً ۲۰۰۰ بار بزرگ تر از ذرات موجود در ابر است. (پس از ترک ابر نیز در مسیر خود می توانند با قطره های کوچکتری که پیش از آنها از ابر جدا شده اند و بخاطر سبک تری خود سرعت کمتری دارند برخورد کنند و بزرگتر شوند.

-۵ ابرهای کوه مانند وجود دارد:

این نوع ابرهی کوه مانند البته فقط با رفتن با هواپیما در محیط ابرها مشخص است. و تا پیش از پرواز انسان ، کسی از آنها خبری نداشت.

-۶ در ابرهای کوه مانند ریزه های یخ وجود دارد که با چرخش آنها تگرگ تشکیل می شود:

دانه تگرگ همانطور که آیه گفته در اصل ریزه های یخ است که در بخش بالائی ابر است. دانه تگرگ وقتی تشکیل می شود که بلورهای یخی در بالای ابر،

قطره های آب را که سردی آنها در دمای زیر صفر است ولی یخ نمی زنند جمع می کند. آن قطره ها که تا زیر درجه انجماد سرد هستند به مجردی که بلورهای یخی آنها را لمس می کنند سریعاً یخ میزنند. و بلورهای یخی توسط بادهای تند خشونت بار در ابر بالا و پائین برده می شوند، (یا به تعبیر قرآن گردانده یا چرخانده میشوند) که باعث برخورد و تماس آنها با قطره های بیشتری می شود.

و این عمل باعث می شود که قطره های بیشتری دور آنها یخ بزند، و دانه تگرگ بزرگ و بزرگتر بشود. تا جایی که وزن آنها قدری سنگین می شود که باد دیگر نمی تواند آنها را با جریان خود به بالا ببرد و در نتیجه سقوط می کنند. (واژه «زَجو» که آیه برای بیان شکل گیری ابر بکار گرفته و نحوه نزول تگرگ نیز به آن معطوف نموده، از جمله به معنی : هل دادن یا پیچاندن یا گرداندن چیزی برای مرتب شدن یا شکل گرفتن است.)

-۷- برق تگرگ نزدیک به گرفتن چشم است:

در ابر " باد و بوران " جریان برق مثبت و منفی درست میشود . به این شکل که با بادهای قوی "ذره ها" و "قطره های ریز آب" و مخصوصاً "ذره های یخی" موجود در ابر ، در ابر بالا و پائین برده می شوند که باعث ایجاد جریان مثبت و منفی برق میشود. جریان مثبت و منفی اغلب دور از هم شکل می گیرند. دست آخر تفاوت میان یک منطقه با برق مثبت با منطقه دیگر با برق منفی، خواه در ابر بر زمین آنقدر زیاد می شود که برق آنها بشکل جرقه بسیار بزرگ (آسمان درخش) آزاد می شود.

همینطور وقتی تگرگ از میان یک ناحیه زیر صفر و ناحیه ذره های یخی در ابر میافتد ابر الکتریسیته می شود. وقتی قطره های مایع با دانه های تگرگ برخورد می کنند سریعاً هنگام تصادم یخ می زنند . و بدنبال آن گرما را رها می کنند. این عمل سطح دانه تگرگ را از ذرات یخ دور تا دور گرم تر نگه می دارد. وقتی که یک دانه تگرگ با یک ذره یخ تصادم میکند : الکترونها از بخش سردتر به بخش گرمتر جریان پیدا می کنند.

پس از آن دانه تگرگ و ذره های ریز دارای برق مثبت برخورد می کنند رخ میدهد. این فندکهای دارای برق مثبت توسط باد به بخش بالائی ابر برده می شوند. و تگرگ دارای برق منفی به ته ابر می افتد و بدین گونه بخش پائین تر ابر منفی میشود. این برق منفی بصورت نور تخلیه و آزاد می شود. نور آن نیز چنانکه آیه گفته قوی است.

و آب اساساً وقتی تغییر حالت میدهد، مثلاً از مایع به جامد یا از آب به بخار تبدیل میشود انرژی آزاد میکند.

کوهها

«وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

اوست که به زمین کشش و گسترش بخشید و در آن کوه ها و جوی ها قرارداد و از همه میوه ها جفت آفرید . شب و روز یکدیگر را می پوشانند. در این امور برای گروه اندیشمند آیات و نشانه هایی است.

در این آیه، نمونه های بارزی از تدبیر جهان آفرینش گفته شده است و علت یادآورد آنها، این است که در آیه پیش گفته شد که تدبیر و اداره نظام خلقت به خدا تعلق دارد و اوست که مجموعه جهان هستی را با مشیت و حکمت خود اداره مینماید. قرآن برای روشن نمودن گفتار پیش نمونه های چشمگیری از تدبیر ، بیان می کند تا افراد اندیشمند درباره آنها فکر کنند و به طور واضح دریابند که واقعاً او « مدبر الامور » است . این نمونه ها عبارتند از:

۱. اوست که زمین را توسعه و گسترش داد.

۲. اوست که در پهنه زمین ، کوه ها و نهر ها را آفرید.

۳. اوست که از همه نوع میوه ها ، جفت خلف کرد.

۴. اوست که شب و روز را به دنبال هم قرار می دهد.

این آیات چهارگانه نه تنها گواه بر وجود تدبیر در جهان هستی است، بلکه حاکی از وحدانیت و یگانگی مدبر جهان نیز هست و برای توضیح بیشتر، هر یک از این امور را به طور جداگانه مورد بحث قرار می دهیم .

۱. توسعه و گسترش زمین:

امروز اختلافات اوقات در نقاط مختلف زمین و این که شب و روز و صبح و ظهر نقاط خاوری با مناطق باختری کاملاً اختلاف دارد، روشن ترین دلیل برکروی بودن زمین است و اگر زمین مسطح بود، باید اختلاف وجود نداشت.

در قرآن و روایات ما اشارات لطیف و زیبایی به این مطلب شده است؛ آنجا که میفرماید:

«فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ ... » به خدای مشرق ها و مغرب ها سوگند یاد می کنیم.

زیرا بر فرض مسطح بودن زمین ، یک مشرق و یک مغرب بیشتر وجود ندارد و بر فرض کروییت آن ، هر نقطه ای برای نقاط شرقی تر ، مغرب و برای نقاط غربی تر ، مشرق است.

در روایات اشارات زیادی به کروی بودن زمین شده است . چنانچه می فرماید:

«أَنَّمَا عَلَيْكَ مَشْرِقٌ وَ مَغْرِبٌ»

تو باید مشرق و مغرب خود باشی .

سطح داشتن زمین، مانع از کرویّت آن نیست زیرا هر کره ای برای خود سطح دارد و از این رو در هندسه کره را یکی از اقسام سطح به شمار می آورند.

۲. راز آفرینش کوه ها و نهرها:

«وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي وَاَنْهَاراً»

در آن (زمین) کوه ها و جوی ها را آفرید.

قرآن مجید در سوره های متعددی درباره آفرینش کوه ها سخن گفته و راز خلقت و اسرار وجود آنها را با تعبیرات گوناگونی روشن ساخته است. از میان رازها، بیشتر روی استقرار و آرامشی که در پرتو کوه ها نصیب ساکنان زمین شده است تکیه کرده و وجود آنها را مانع از پدید آمدن حرکات ناموزون و اضطراب و نوسان معرفی می نماید و در سوره های متعددی می فرماید:

«وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ»

در زمین کوه هایی افکند تا حرکات آن ، شما را مضطرب نسازد .

گاهی این حقیقت را به عبارت دیگر بیان کرده و می فرماید :

«وَالْجِبَالِ أَوْتَاداً» ...

کوه ها را میخ های زمین آفریدیم.

قرآن راز کوه ها را ضمن دو آیه در سرچشمه نهرها و تصفیه آب بیان نموده است . که محال پرداختن بدان در این مجموعه نیست.

ماه و خورشید

«فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا (فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفْلَتْ قَالَ يُقُومُ انِي بِرِيءٌ مِمَّا تَشْكُرُونَ »
(سوره انعام آیه ۷۷)

ترجمه:

و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را می شکافت گفت: این خدای من است؟ این (که از همه (بزرگ تر است و اما هنگامی که غروب کرد گفت ای قوم من از شریک هایی که شما (برای خدا) می سازید بیزارم.

«قال هذا ربِّي فلما افل قال لئن لم لهدي ربِّي لا كُونن من القوم الضالين»

(سوره انعام آیه ۷۷)

ترجمه :

و هنگامی که ماه را دید (که سینه افق را) می شکافت گفت : این خدای من است؟ اما هنگامی که آنهم غروب کرد گفت: " اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند مسلما از گروه گمراهان خواهم بود. "

تفسیر:

و هنگامی که ماه را دید (که سینه افق را) می شکافت گفت : این خدای من است؟ اما هنگامی که انهم افول کرد گفت : پروردگارم مرا راهنمائی نکند مسلما از جمعیت گمراهان خواهم بود.

قرآن و تسخیر خورشید و ماه:

الف (تسخیر خورشید

... « ۲۰. وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ » ...

آفتاب و ماه را مسخر ساخت.

آیا تنها خورشید و ماه مسخر بشر است یا اینکه دایره تسخیر وسیع تر و بزرگتر میباشد؟ حقیقت این تسخیر چیست؟ و کی تحقق می پذیرد و در زندگی بشر چه تاثیری دارد؟ هدف نهایی از این تسخیر که موجودات زیادی کمر خدمت به میان بسته و خدمتگزار بشر شده اند ، چیست؟

اینها سؤالاتی است که در این بخش، به آنها پاسخ گفته می شود و از خوانند گرامی درخواست دارم که به تفسیر سوره رعد مراجعه کند تا با حقایق بیشتری آشنا گردد زیرا آنچه که در این مجموعه بیان می گردد تنها قطره ای از دریاست ...

دایره تسخیر وسیع تر است.

از آیات متعددی استفاده می شود که موجودات جهان و یا بسیاری از آنها تحت تسخیر بشرند و خورشید و ماه از جمله موجوداتی به شمار می روند که برای بشر مسخر شده اند . انجا که می فرماید :

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» ...

آیا نمی بینید که خداوند آنچه در آسمانها و زمین است مسخر شما نموده است.

... «وَسَخَّرَ لَكُمُ الْيَوْمَ الزَّهْرَاءَ»

چشمه ها را در اختیار شما قرار داد.

ولی بر اثر اهمیتی که خورشید و ماه دارند و فایده عظیمی که از تسخیر این دو کره آسمانی عاید بشر می گردد، قرآن تسخیر این دو منبع قدرت و مشعل فروزان آسمانی را در سوره های مختلفی یادآور شده و آن را بزرگترین گواه توحید و استوارترین دلیل قدرت و روشن ترین سند بر لطف و مهربانی خدا می داند.

حقیقت تسخیر و تاریخ آن

تاریخ این تسخیر را می توان از لفظ « سخر » که فعل ماضی است و بر انجام فعل در زمان گذشته دلالت دارد به دست آورد. این نوع آیات به تسخیر فضا و دست یابی بر کرات آسمانی ارتباطی ندارد و یا لاقلاً این آیات در این باره خیلی صریح نیست.

وزن خورشید

دانشمندان از روی اصولی علمی توانسته اند خورشید را معین کنند و سرانجام به دست آورد که وزن خورشید و به اصطلاح فیزیک دانان ، جرم آن سیصد و سی هزار برابر زمین است.

درجه حرارت خورشید

درجه حرارت سطح خارجی خورشید تقریباً برابر ۱۱۰۰۰ درجه فارنهایت است؛ ولی حرارت مرکزی آن هفتاد میلیون درجه فارنهایت تخمین زده می شود و از نظر سانتی گراد ۶۰۰۰ درجه سانتی گراد و حرارت اعماق آن را ۲۰ میلیون درجه سانتی گراد تعیین می نماید .

سن خورشید

آخرین نظر درباره سن خورشید این است که سن خورشید مانند برخی از هم جواران آن از ۴۰۰۰ میلیون تا ۵۰۰۰ میلیون سال تخمین زده می شود و برای بدست آوردن عمر سیاره، اصولی وجود دارد که برای اهل فن مخفی و پنهان نیست.

ب (تسخیر ماه

... «وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ»

آفتاب و ماه را مسخر شما ساخت.

نزدیکترین همسایه کره زمین ماه است که با زمین تقریباً ۳۹۰۰۰۰ کیلومتر فاصله دارد. ماه در آسمان تقریباً به بزرگی خورشید دیده میشود؛ زیرا به مراتب نسبت به خورشید به ما نزدیکتر است. ماه حتی به بزرگی زمین هم نیست . اگر زمین میان تهی بود ۵۰ ماه را در خود جای می داد و در خورشید ۵۰ میلیون ماه جا می گیرد.

ماه ذاتاً فاقد نور است و اگر خورشید بر آن نتابد از خود روشنی ندارد و شاید از این جهت که نور ماه مربوط به خورشید است، قرآن خورشید را به ضیاء و یا سراج و قمر را به نور توصیف فرموده است.

نقش برق در بارندگی و رشد گیاه

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي

بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ روم ۲۴

«و از نشانه های دیگر او این است که برق را بمثابة ترس و چشم داشت به

بهره وری بیشتر به شما نشان می دهد و با آن از ابر آب فرو می فرستد و بعد با آن زمین را پس از مردن دوباره زنده می کند . در این رابطه برای اندیشمندان استدلالاتی وجود دارد (« طمع » بمعنی : چشم داشت بهره وری و برخورداری بیشتر ، و چشم داشت به چیز دوست داشتنی است.)

نکات آیه:

۱- برق، چشم داشت بهره وری و برخورداری بیشتر را به انسان می دهد:

برق بخشی از اکسیژن و نیتروژن جو را به هم می بندد و به ترکیبات شیمیائی تبدیل می کند که اکسید نیتروژن نامیده می شود. این ترکیبات بعداً با آب باران ترکیب می شوند و اسید ضعیفی را تشکیل می دهند و بر زمین سقوط می کنند و به نیترات تبدیل می شوند. و نیترات نیز تغذیه ای برای گیاهان می شود. کسانی که با کشت سرو کار دارند و یا منفعتی در این زمینه دارند، از وقتی با این مقوله آشنا شوند، به برق طمع می کنند. یعنی برای بهره وری و برخورداری بیشتر از کشت به برق چشم می دوزند.

۲- برق از ابر، فرو می فرستد:

برق موجود در ابر ذرات آب را به هم ترکیب می دهد و قطره های بزرگ تری که به حد سقوط کردن می رسند درست می شود. بعد قطره سقوط می کند و در مسیر سقوط خود قطره های بیشتری را جمع می کند و بزرگ تر می شود (عمل ترکیب شدن قطره های ریز آب توسط جریان الکتریسیته در قرن بیستم در آزمایشگاه مشاهده شد.)

آتش

کاش (حال آنها را) هنگامی که در برابر آتش (دوزخ) ایستاده اند ، ببین ! می گویند: « ای کاش (بار دیگر) باز گردانده می شدیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مومنین می بودیم.

با فرض اینکه هر چه در آخرت است همان است که در دنیا بوده منتها صورت باطنی اش به نمایش در می آید ، به چیز جالبی می رسیم . وقتی در دو راهی انتخاب قرار می گیریم ، ظاهرش این است : با اختیار تمام و با توجه به شرایط یکی را (خیر یا شر) انتخاب می کنیم. اما باطنش بنابر آیه این است: زبان حال می گوید که ما در برابر آتش ایستاده ایم و همان زبان حال ، زبان باطن ، دعا می کند که کاش راه بد را نرویم ، کاش مومن باشیم . می خواهیم بگوئیم در آخرت هیچ حادثه و واقعه ای نیست مگر اینکه صورت باطنی معادل حادثه ای در دنیا است.

توضیح بیشتر آنکه مثلاً بعد از هر عمل بد و هر نافرمانی ما ، آن خود ما ، آن نفس پاک ما حسرت می خورد و می گوید کاش زمان به عقب بر می گشت و من مومن میشدم . آن وقت در آخرت باطن همین جمله به صورت حسرت و با تمام درد و

رنج هایش ظاهر می شود.

«باغ رحمان همان بخشش خداوند در دنیای مادی یا نار خداست و باغ رحیم همان آخرت یا نور معنوی و مهر و محبت اوست».

باید از لابلای سخنان قرآن فهمیده باشیم که ملاقات و لقاء خداوند در باغ رحمان یعنی همان دنیای مادی ، خود به اختیار خود جستجو و کوشش برای باغ رحیم میکنیم که با خداوند در شرح سینه ملاقات کنیم. و میقات او هم به جز در جایگاه صدر (سینهء) صاف همانند آئینه وجود ندارد ، اما ملاقات در باغ رحیم به دستور و خواست خداوند ، در عالم بی اختیاری ماست . یعنی زمان مرگ که « فوت » یا « موت » نصیبمان میشود.

اگر وفای به عهد خدا کرده باشیم به « فوت » ! و اگر ما را با صیحهء واحده (یک مرتبه و بی خبر) احضار کنند به موت یعنی اتمام کار و یا پایان مهلت میرسیم ، از بدو تولد تا آخر عمر یعنی اجل مسمی اختیار با ماست ، که نوع مرگ خود را انتخاب کنیم. از این رو وقتی این معنا را درک کردم ، در سوره سجده که آخرین (ا . ل . م) را خواندم با دلی تهی از دنیا و دریایی پر از مهر وجود حق ، با خود فریاد زدم که (اِنِّی اَمَنْتُ بِهٖ لِقَاءِ کَ یا مُومِنُ الْمُهِیْمِنِ) و تنها جایی بود که معنای سجده بر آیات الهی را فهمیده و بر خود واجب دانستم و همین متن دعا را در حاشیه قرآن نوشتم.

بعد از آن بود که ، تمام توانم را دو باله ماهی کرده و هر چند کوچک اما در اقیانوس بی کران قرآن غواصی کرده و هر بار مرواریدی غلتان و یا دری گرانها به دست آورده ، و در گنجینه سینه خود جای میدهم.

اختلاف شب و روز

پی در پی آمدن شب و روز

تاریکی شب ، مولود چیست ؟

تاریکی شب جز سایه خود زمین چیز دیگری نیست . هنگامی که نیمی از کره زمین ما ، رو به روی خورشید قرار گرفت ، نیم دیگر آن در تاریکی سایه خود ، فرو می رود و روشنایی از آن رخت می بندد.

آخرین بخش از آیه ، که همان جمله « یغشی الیل النهار » است به این حقیقت اشاره دارد و همه این جریان ها نشانه ی وجود تدبیر در جهان آفرینش است.

«آیات شریفه ۱۸۹ تا ۱۹۱ آل عمران»

-آیات شریفه ی ۱۸۹ تا ۱۹۱ آل عمران ، دو نشانه را برای صاحبان خرد معرفی می کند:

الف (آفرینش آسمانها و زمین

ب (آمد و شد شب و روز

۲- با توجه به آیات شریفه ی فوق ، صاحبان خرد ویژگی هایی دارند از جمله :

الف (خداوند را در همه حال (ایستاده ، نشسته و در حالی که به پهلوهایی خود آرمیدند) یاد می کنند.

ب (در آفرینش آسمان ها و زمین اندیشه می کنند.

۳- از دقت در آیات شریفه ی فوق این مطلب مستفاد می شود:

خداوند خالق حکیم و مدبر است و هیچ امری از طرف او بیهوده و باطل نیست.

۴- جهانی خیالی و بدون قانون و نظم ، دارای ویژگی هایی می باشد از جمله:

در این جهان ممکن است در هر لحظه و بدون علت خاصی ، حادثه ای رخ دهد ، موجودی پدید آید یا از بین برود و اشیاء خصوصیات خود را از دست بدهند.

در این جهان فرضی ، نیروهای عالم ، در هر گوشه ای به دلخواه خود دخالت می کنند و حوادثی غیره منتظره را پدید می آورند.

خاک

نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید ، سپس بناگاه انسانهایی شدید و در روی زمین گسترش یافتید !
(۲۰)

و از نشانه های او (اینست که) شما را از خاک (تراب یعنی خاک قابل توجه) خلق کرد . (زیرا ابتدای خلقت شما بر خاک قابل ملاحظه بود که خداوند به خاطر سعی و تلاش و جنبش و جوشش خود خاک ، آن را قابل توجه و نظر دانست . پس با این بشارت در روی زمین پخش می شوید ، تا اولین قدم خود را در راه رسیدن معشوق ، به دیگران مژده دهید و لایق تلاش در راه تکامل خداوند باشید) سپس ، هنگامی که شما (به صورت بشر) همه جا پراکنده شدید ، (وسعت خلقت و تکامل خود را از خاک تا بشر فراموش کرده اید) (۲۰) و از نشانه های دیگر او شخصیت آفرینی از میان (همان جسم خاک مانند) خودتان ، زوجهایی (همانند هایی از لحاظ شخصیتی و ایدئولوژیکی) قرار داد ، تا بوسیله آنان به آرامش برسید و میانتان ، دوستی و محبت و مهر نهاد ، بدرستیکه در این نشانه ها (رموزی است) برای کسانی که متفکرند. (و در مورد همه چیز اندیشمندانه

تحقیق کرده تا به حقیقت برسند و این زیباترین نعمتهای مودت و مهر خداوند است . تا در این مسیر تکامل، بیشتر در چگونگی آفرینش آسمانها و زمین و عظمت آنها و اختلاف زبانها و رنگها قرار بگیرند و ملتها را به هم نزدیک کرده تا در مورد قرآن طبیعت که همان قرآن تکوینی است و همینطور قرآن تدوینی با هم به گفتگو پرداخته و گوش جان به ندای آسمانی آن بسپارند تا مایه آرامش و کسب فضلشان باشد .) (۲۱)

حرکات عمومی کرات

حرکات عمومی کرات آسمانی:

... «كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى»

هر یک از اینها تا مدت معینی به حرکت خود ادامه می دهند.

یکی از معارف عقلی قرآن که بارها روی آن تکیه و با عبارات لطیف و شیرین بیان شده ، این است که نظام شمسی ما ، بلکه مجموع نظامات مادی ، به تدریج افسرده و کم فروغ گردیده ، سرانجام نابود خواهند شد و بقا و ابدیت فقط از آن پروردگار جهان است . قرآن ۱۴ قرن پیش ، خبر داده است روزی فرا می رسد که شمع بزم انسان به خاموسی می گراید و ستارگان پراکنده و محو خواهند شد ، آنجا که:

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ شِ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»

هنگامی که خورشید پیچیده شود و ستارگان تیره و تار گردند.

در آیه دیگر می فرماید:

«فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ»

هنگامی که ستارگان محو شدند .

خلاصه ، جهان رو به وضعی است که در آن تمام اجسام به درجه پست مشابهی می رسند و دیگر انرژی قابل مصرف پیدا نمی شود و زندگی غیر قابل امکان می گردد و این همان قانون معروف علمی است که می گویند انتروپی و حالت یکنواختی و پیری جهان رو به تزاید است.

زوجیت گیاهان

-زوجیت در جهان گیاهان:

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ»

آیا به زمین نمی نگرند که در آن جا از هر جفت ، زیبا و ارزنده ای رویانده ایم ؟

درباره زوج بودن تمام موجودات جهان آفرینش با صراحت می فرماید:

از هر چیزی یک جفت آفریدیم تا شما به عظمت جهان آفرینش و قدرت آفریننده آن پی برده و متذکر گردید.

قرآن با این که به خردمندان دستور می دهد در آفرینش جهان تفکر بیشتری نمایند و یکی از نشانه های بندگان خدا را تامل فراوان و عمیق در آیات خلقت می داند با این وجود از جانب مسلمانان در این حقیقت قرآنی ، که خود یکی از معجزات علمی قرآن است و به تازگی پژوهشگران به این راز دست یافته اند دقت کافی به عمل نیامده است.

و از نشانه های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید ، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد ؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند ! (۲۱)

-بررسی لفظ زوج از نظر لغت :

لفظ « زوج » در زبان عربی به چیزی گفته می شود که معادل و لنگه دارد.

... «اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ» ؟

تو با زوج (همسر خود) در بهشت سکنا گزین

اگر قرآن موقع بیان زوجیت موجودات جهان لفظ زوج را تثنیه آورده و می فرماید « وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ » از همه چیز زوج و جفت آفریدیم « برای این است که در این زبان به هر یک از دو چیزی که جفت است زوج می گویند و لذا در بیان ریشه انسان باز این لفظ را تثنیه آورده است .

زوجیت موجودات

قرآن و زوجیت درموجودات :

... «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ أَنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

و از همه میوه ها جفت آفرید ، روز را با تاریکی شب می پوشاند ، در این کار برای گروه متفکر نشانه هایی (بر قدرت خداوند و وجود تدبیر در جهان آفرینش) وجود دارد.

یکی از راز های عظمت قرآن و دلایل اعجاز این کتاب آسمانی ، « نهایت ناپذیری » آن است. به این معنا که استفاده بشر از آن ، هرگز به پایان نمی رسد و همواره همگام با زمان پیش می رود و هر چه بشر در گشودن رازهای طبیعت و تسخیر قله های علم و دانش ، پیروزتر می گردد ، حقایق نوتری بر او از آیات قرآن آشکار می گردد. تو گویی قرآن به سان یک اقیانوس ژرف و ناپیدا کرانه ای است که با هیچ قدرت به ژرفای آن نمی توان رسید و با هیچ نیرویی نمی توان مرغ اندیشه بشر را در کرانه های آن به پرواز در آورد و یا به سان جهان هستی است که هر چه دانش ها و بینش ها وسیع تر گردد رازهای نهفته آن تجلی بیشتری می یابد.

قرآن در اثر داشتن حالت « نهایت پذیری » از اقامه هر نوع دلیل بر ارتباط خود با مبدا نا متناهی بی نیاز است و از کتابی که از ناحیه خدای بزرگ برای هدایت و راهنمایی جهانیان تا روز رستاخیز فرستاده شده است جز این انتظار نمی رود.

باران

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بِشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا فرقان: ۴۸

«و اوست که باد ها را با نوید رحمت فرستاد و از ابر آب طهور فرو فرستادیم.»

آب باران در آیه آب طهور نامیده شده است. واژه طهور و طهارت (بمعنی مصدری) بمعنی : پاکی از نجاست است . یعنی پاکی از چرک ، پلیدی ، بو ، عرق ، گندیدگی و مواردی از این قبیل. و طهور بمعنی فاعلی و وصفی بمعنی : چیزی است که موارد مزبور را ندارد یا آنها را برطرف می کند.

چرا آب باران را آب طهور نامیده است ؟ به این خاطر که اگر آب های زمین در روند تبخیر شدن و به جو رفتن و ابر شدن و باریدن نمی بودند آبهای زمین می گندید ، چون در هر لحظه میلیونها جانور در آنها متولد می شود و می میرد . در سال حدوداً ۳۸۰ هزار کیلومتر با آن فوائد زیادی که دارند یکی از نشانه های توحید است ، به ذکر آن پرداخته ، اضافه می کند:

"و ما در زمین کوههای مستقر و ثابتی انداختیم "

(والقینا فیها رواسی)

این کوهها علاوه بر این که از ریشه به هم پیوسته اند و همچون زرهی زمین را در برابر فشار درونی ناشی از لرزش ها حفظ می کنند ، و علاوه بر این که قدرت طوفانها را در هم شکسته و وزش باد و نسیم را به دقت کنترل می نمایند ، محل خوبی برای ذخیره ی آنها به صورت برف و یا چشمه ها می باشند . سپس به سراغ مهمترین عامل زندگی بشر و همه ی جانداران یعنی گیاهان می رود ، می فرماید:

"و ما در روی زمین از هر چیز (گیاه) موزون رویاندیم "

(و انبتنا فیها من کل شی موزون)

در کره زمین شاید صدها هزار نوع گیاه داریم با خواص مختلف و آثار متنوع و گوناگون که شناخت هر یک دریچه ای است برای شناخت " الله " و برگ هر کدام از آنها دفتر از " معرفت کردگار . "

سوره حجر آیه ۱۹

«و از ابر آبی به اندازه فرو می فرستیم و آنرا در زمین جا می دهیم و ما در بردن آن (یعنی بردن آن اندازه ای که بارانده ایم) توانائیم - و با آن باغهای خرما و انگور برای شما تولید می کنیم ، که هم فراورده های زیادی در آن برای شما هست و هم از آن می خورید) مومنون ۱۸-۱۹) . « آیا نمی بینی خدا آبی را از ابر پائین می آورد و آنرا در آب راهها در درون زمین راه می برد ، سپس با آن رویشها با رنگهای گوناگون در

می آورد ، سپس پژمرده می شود ، پس از آن آنرا زرد شده می بینی ، سپس آنرا خرد خرد می گرداند. در این روند براستی برای ناب اندیشمندان یادآوری افزون نهفته است) زمر ۲۱ . » (

«سلوک » بمعنی : راه رفتن یا راه بردن در جای تنگ یا تنگ تر است - « ذکرِی » بمعنی : یادآوری زیاد است (و منظور از آن در آیه اینست که " گیاهان فراوان پیش روی ما یافت می شوند و روند و فرایند زندگی و مرگ آنها ، مرتب یادآور و بنمایش گذرانده روند و فرایند مرگ و زندگی برای انسان است ") . « الباب » جمع لب ، بمعنی چیز ناب (یعنی چیزی که ناخالصی ندارد ، آفت ندارد ، شیل و پیل ای در آن نیست ، چیزهای هرز در آن نیست) . و به مغز و اندیشه ناب اطلاق شده (یعنی مغز و اندیشه ای که در خردورزی و اندیشمندی هیچگونه شیل و پیل ، پیش داوریهها ، پیشینه های ذهنی ، مکتبها ، فلسفه ها ، آداب و رسوم ، منافع شخصی و گروهی و غیره ندارد و با مسائل ، برخورد حق بینانه و واقع بینانه می کند .)

قرآن

قرآن و اسرار آفرینش

قرآن بهار دلها ، سرچشمه دانشها ، زداینده تیرگیها ، و استوارترین و ارجمندترین مستند شناخت و معرفت است . قرآن مبنای تفکر ، منبع شناخت ، مرجع فهم و سند کرامت و شرافت ماست . قرآن چشمه سار زلالی است که آگاهان با بهره گیری از معارف آن ، دلهای تفتیده را سیراب می کنند و ژرف اندیشان با گلگشتی در بوستان رنگارنگ آن طراوت جان می گیرند و صالحان و استوار مردانِ حراستگر از مرزهای اندیشه در برابر دیگر اندیشان ، شیوه انسانی مرزداری و حراست را فرا می گیرند.

قرآن مشعل فروزان جاودانی است بر معبر تاریخ که در تاریکی سده ها ، انبوه انسانهای سرگشته را به مقصد اعلی و مقصود والا رهنمون گشته است.

قرآن مجید برای تدریس علوم و فنون زندگی ، که بشر به نیروی تفکر می تواند به آنها دست بیابد ، نیامده است و هرگز پیامبر برای این مبعوث نگردیده ، که علوم فیزیک و یا شیمی و یا دیگر مسائل ریاضی و نجومی و فلکی را به ما بیاموزد زیرا قرآن کتاب هدایت و تربیت است و هدف از نزول آن ، رهبری بشر به سوی خدا و رستاخیز و فضائی اخلاقی و سجایای انسانی است.

از یک چنین کتابی نباید انتظار داشت که روش خیاطی و معماری به ما بیاموزد و درباره انواع بیماری ها و داروهای آن و یا فرمولهای ریاضی و معادلات جبری سخن بگوید زیرا همه اینها از هدف یک کتاب تربیتی بیرون است.

به راستی قرآن کتاب نامنتهایی و بی پایانی است و نسخه دوم طبیعت به شمار می رود که هر چه بینش ها وسیع تر و دیدها عمیق تر شود و هر چه درباره آن تحقیقات و مطالعات زیادتری انجام گیرد رموز و اسرار آن رخ می نماید و حقایق نوبی از آن کشف میشود. پیامبر عالی قدر در سخنان خود به خصیصه نهایت ناپذیری قرآن اشاره میکند و می فرماید:

«ظَاهِرٌ أَتَقِ وَأَبْنَى عَمِيقُ لَا تَحْصِي عَجَائِبُهُ وَلَا تَبْلِي غَرَائِبُهُ»

قرآن ظاهری زیبا و باطنی عمیق دارد . شگفتیهای آن پایان نمی پذیرد و تازه های آن کهنه نمی شود .

امید است که این مجموعه مطالب چراغی فرا راه پیروان قرآن باشد و تمام طبقات مخصوصا نسل جوان را با حقایق نورانی قرآن آشنا سازد.

(۱۲) اینکه کوه و یا زمین و یا آسمان چگونه فکر می کند در حالی که می دانیم محل تفکر اندامی مانند مغز است (و انسان بواسطه همین فکر از موجودات دیگر متفاوت است) از معجزات قرآن است. بزودی دانشمندان اندامی مانند مغز را درکوه و زمین و آسمان کشف خواهند نمود و بردرستی قرآن اقرار خواهند کرد!!!

قرآن در نشان دادن حالتی که شایسته است مومنان در زمان شنیدن قرآن داشته باشند می فرماید: « خداوند بهترین سخن را نازل کرده ، کتابی که آیاتش (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است ؛ آیاتی مکرر دارد) با تکراری

شوق انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می ترسند می افتد ؛ سپس برون و درونشان نرم و متوجه ذکر خدا می شود.

غرض از آفرینش انسان این بوده که خدا را عبادت کند جانشینش باشد خدا را یاری کند و زمین خدا را آباد کند که در آیات قرآن آن مثل ذاریات آیه ۵۶ و بقره ، ۳۰ و نور ۵۵ و حدید ، ۲۵

وصف آیه ۱۲

ما آسمان و زمین را با هر چه میانشان هست بیهوده نیافریده ایم این گمان کسانی است که کافرنند - ما آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آنهاست از روی بازیچه نیافریده ایم - آیا گمان کرده اید که شما را بیهوده آفریده ایم و بسوی ما نخواهید برگشت ؟؟؟؟

به ترتیب سوره های ص ، ۲۷ و دخان ، ۳۸ و مومنون ، ۱۱۵

خداوند واجب الوجودی است که سببی برایش نیست بلکه او آفریدگار همه موجودات است و پیدایش و بقای هر موجودی وابسته به اوست .

به طور کلی آفریده ها به دو دسته تقسیم می شوند:

اول موجودات مجردی که مربوط به عالم بالا هستند

و موجودات مادی محسوسی که مربوط به این عالمند ، آفرینش مجردات قبل از محسوسات بوده

در ضمن در روایات آمده که اولین چیزی که خدا آفرید قلم و بعد از آن هم لوح بود.

نشانه هایی که در قرآن داده شده است عبارتند از:

۱. تکیه شده ماه : این قبلاً در ژوئیه سال ۱۹۶۹ هنگامیکه ما بر روی کره ماه فرود آمدیم و سنگهای ماه را آوردیم ، اتفاق افتاد. مردم زمین هم اکنون میتوانند به بسیاری از موزه ها ، دانشگاه ها ، و رسد خانه ها بروند تا قطعات ماه را ببینند .

۲. کشف کد ریاضی قرآن بر اساس عدد ۱۹ (آیه ۳۷ - مدت : (۳۰:۷۴ در سال ۱۹۶۹-۱۹۷۴ بوقوع پیوست .

۳. موجود (۸۲:۲۷ " : (ساخته شده از اجزاء زمینی ، مردم را آگاه میسازد که نسبت به آفریدگارشان غافل بوده اند . " موجود ساخته شده از اجزاء زمینی ظاهر شد و وسیله ای بود برای آشکار کردن کد ریاضی قرآن ، و اعلام میکرد که دنیا از پیام خدا غافل بوده است ؛ آن موجود کامپیوتر است. توجه داشته باشید که مجموع ارقام تشکیل دهنده (آیه ۸۲ : ۲۷ سوره نمل) میشود . ۱۹

۴. ظاهر شده رسول میثاق خدا (آیه ۸۱ : ۳ آل عمران) : همانطور که در ضمیمه ۲ مفصلاً توضیح داده شده ، رسول یکی کننده ، در قرآن پیشگویی شده است که بعد از همه پیغمبرانی که کتاب تحویل دادند می آید ، تا همه را پاک و متحد نماید . این پیشگویی در رمضان سال ۱۴۰۸ هجری بوقوع پیوست .

۵. دود (۱۰:۴۴) بعد از اینکه رسول میثاق خدا پیام یکی شده را تحویل داد ، و اعلام کرد که تنها دین قابل قبول از نظر خدا اسلام (تسلیم) است ، دود می آید .

۶. یاجوج و ماجوج : آنها دوباره ظاهر میشوند ، بر طبق نقشه خدا ، در سال ۱۷۰۰ هجری (سال ۲۲۷۱ میلادی) . (یاجوج و ماجوج در (۹۴: ۱۸ کهف) و

۲۱: ۹۶) انبیا (ذکر شده اند . اگر آیات را از ۹۴: ۱۸ تا آخر سوره ۱۸ بشمارید ، ۱۷ میشود . اگر آیات را از ۹۶ : ۲۱ تا آخر سوره ۲۱ بشمارید ، متوجه میشوید که باز هم ۱۷ میشود . این نشانه قرآن است که یاجوج و ماجوج در سال ۱۷۰۰ هجری دوباره ظاهر میشوند .

پنهان نخواهد ماند (۱۵ : ۲۰ طه)

آیه ۱۵ از سوره ۲۰ ما را آگاه میسازد که آخر دنیا بوسیله خدا ، قبل از آخر شدن دنیا آشکار خواهد شد ، و سوره ۱۵ آیه ۸۷ زمان رویداد آن را به ما میدهد.

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

الم (۱)

رو میان مغلوب شدند ! (۲)

(و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد ؛ اما آنان پس از (این) مغلوبیت بزودی غلبه خواهند کرد ... (۳)

در چند سال همه کارها از آن خداست ؛ چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی) ؛ و در آن روز ؛ مومنان (بخاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد.

نیروهای فیزیکی

حکمت به تمامی از آن خداوند است و تا ابد نزد اوست.

رمل دریا و قطره های باران و روزهای ابدیت را کیست که تواند شمرد ؟

بلندای آسمان و گسترده خاک و ژرفای لجه را کیست که تواند کاوید ؟

پیش از هر چیز حکمت آفریده شد

عقل تدبیرگر از دورترین زمانها هستی پذیرفت.

سرچشمه حکمت کلام خدا در آسمانهاست.

مسیرهای آن شرایع ابدی است .

ریشه حکمت کس آشکار گشت ؟

نیروهای آن را کدامین کس رخ نمود ؟

علم حکمت بر کدامین کس رخ نمود ؟

و غنای راههای آن را کدامین کس دریافت ؟

تنها یک هستی حکیم هست که چون بر اورنگ خویش تکیه زند.

پس هول انگیز است و او خداوند است.

اوست که حکمت را آفریده و دیده و شمرده و بر جمله اعمال خویش گسترده و بر هر انسانی بر وفق گشاده دستی خویش ارزانی داشته و میان آنان که دوستش میدارند قسمت کرده است .

عشق خداوند حکمتی در خور مباحثات است خدا سهمی از آن را بر ترسایان خویش عطا می کند.

یشوع بن سیرا - نیروهای فیزیکی

قند یک ترکیب نظام مند است زیرا موجودات زنده از جمله انسان نیازمند ماده ای به نام « قند » هستند تا انرژی خود را تامین کنند و زنده بمانند. این ماده با همکاری میان آب و دی اکسید کربن و کمک خورشید در گیاه ایجاد می شود تا هم خود گیاه از آن استفاده کند و هم حیوان و انسان از آن بهره ببرند و رشد کنند. در واقع ، قند یک ترکیب نظام مند است که برای تامین انرژی و فایده های دیگر ، در طبیعت ساخته می شود.

میان « همکاری و نظم » و « قانون مندی » رابطه ای وجود دارد که می توان گفت یکی از مهمترین همکاری روی کره ی زمین به وسیله سه عنصر ساده ی اکسیژن ، هیدروژن و کربن به انجام می رسد و بزرگ ترین فایده ها را به ارمغان می آورد.

این عناصر ، هر کدام ساختمان خاصی دارند که وقتی با دیگری همکاری می کنند و ترکیب می شوند ، نظام و ساختمان جدیدی پدید می آورند . اجزای این ساختمان به گونه ای هستند که خواص و آثار جدیدی را از خود بروز می دهند . یعنی همکاری و ترکیب میان پدیده ها از نظم و قانون مندی خاصی پیروی می کنند و نتایج معین و مشخصی را به دنبال دارد . این حالت را می توانیم در همه موجودات پیرامون خود ، هم چون سنگها ، فلزات ، گیاهان ، حیوان ها و انسانها ببینیم.

مرگ

ما همچون جوجه درون یک تخم هستیم که در محیط تاریک درون تخم در حال زندگی است بدون اینکه از دنیای شگفت انگیز بیرون اطلاعی داشته باشد او هیچ تصویری از لذت پرواز در یک آسمان آبی بی انتها ندارد بنابراین در لاک خود فرورفته و در جایی تنگ به زعم خود زندگی می کند. این تخم مرغ مانند زندگی روزمره ماست ما نیز هیچ تصویری از جهان بعد از مرگ و عالم نور افشان بعد از مرگ نداریم اما سوال این است چگونه این پوسته محکم اطراف خودمان را بشکنیم؟ یکی از بهترین و مفید ترین راه ها یاد مرگ است.

یاد مرگ همچون سطل آب یخی است که بر سر یک انسان خواب آلود بپاشند! ما درک صحیحی نسبت به زندگی و مرگ نداریم. همیشه فکر می کنیم مرگ اتفاقی است که برای دیگران می افتد! پس به آرزوهای دور و دراز خود ادامه می دهیم . یاد مرگ بهترین مکمل برای غور در طبیعت و عبادت است. اگر چه ارتباط با طبیعت یکی از مستقیم ترین و سالم ترین طرق برای رسیدن به عالم معنا است ولی چیزی لازم است تا ریشه های انسان را از عالم خاک بکند. یاد مرگ باعث جداشدن از دنیا و غور و عبادت در طبیعت باعث کشش به سمت عالم معنا می شود. پرانیاما روشی بسیار نیرومند برای انجام یاد مرگ است.

هندی ها می گویند انسانی که نفس نمی کشد مرده است ولو تمام اعضای او زنده باشند. لذا با کنترل تنفس ما به تجربه مرگ دست می یابیم و روح ما پالایش میشود. هنگامی که سوراخ بینی خود را می گیرید تنها ظرف چند ثانیه کوه آرزوهای شما بر باد می رود! و شمارش معکوس برای پاک شدن از صفحه زندگی آغاز می گردد! و این عملی ترین تمرین دنیا برای یاد مرگ است! پرانا یاما یکی از نیرومندترین روشهای اشاعه اخلاق است. در پرانا یاما بتدریج رفلکس های شرطی خود را نسبت به زندگی از دست می دهیم نوعی پاک شدن و خلاصی از دست عادات و افکار مزاحم را تجربه می کنیم. در این ارتباط هرگونه کنترل تنفس ولو اندک می تواند به همان نتایج منتها در زمان طولانی تری دست یابد. این سخن بدین مفهوم است که می توان به نتایج تجربه مرگ دست یافت بدون اینکه مرگ را تجربه کرد! به عبارت ساده حتی اگر شما تنها کمی تنفس خود را آهسته و کنترل کنید عملاً مرگ را با شادی و سرور به نظاره خواهید نشست! درک تجربه مرگ یکی از فواید بشمار پرانا یاما است.

تمرینات پرانا یاما بنوعی تمرین یاد مرگ نیز محسوب می شوند. همه ما می دانیم که عاقبت روزی خواهیم مرد و یاد این مسئله می تواند ما را بخود بیاورد و رهایی ما را از دلبستگی های دنیا سبب شود. مولوی در داستان طوطی و بازرگان ماجرای بازرگانی را شرح می دهد که به طوطی اش بسیار علاقه داشت ولی او را آزاد نمی کرد.

از قضا سفری به هند برای او پیش آمد و نتوانست طوطی را با خود ببرد لذا در موقع خداحافظی از طوطی خواست تا هر چه می خواهد بگوید تا بعنوان سوغات برایش به همراه بیاورد. طوطی چیزی نخواست و تنها در خواست کرد سلام او را به دیگر طوطیان هند برساند. هنگامی که بازرگان به هند رسید به میان جمع طوطیان که روی درختان زندگی می کردند رفت و سلام طوطی خود را رساند ناگهان دید که همه طوطیان از بالای درخت افتادند و مردند! او بسیار شگفت زده شد و با ناراحتی به شهر خود بازگشت و ماجرا را برای طوطی خود باز گفت از قضا طوطی ش نیز افتاد و مرد! هنگامی که لاشه طوطی را از قفس درآورد ناگهان طوطی جان گرفت و بسوی آزادی پرواز کرد!

مولوی در این داستان زیبا نتیجه می گیرد که اگر می خواهید آزاد شوید باید بمیرید. یاد مرگ ما را آزاد می کند. در تحقیقات پاولف دانشمند شهیر روسی نیز این مطلب روشن گشته است. ایشان در تحقیقات خود برروی سگها متوجه شد که اگر بهنگام دادن غذا به سگ زنگی را به صدا درآوریم و این کار را چند بار تکرار کنیم سگ نسبت به صدای زنگ شرطی می شود یعنی با شنیدن آن شروع به ترشح بزاق می کند.

برحسب اتفاق یکسال سیل بزرگی آمد و آزمایشگاهی که سگ های پاولف در آن نگهداری می شدند به زیر آب رفت و کارکنان آزمایشگاه فقط توانستند خود را نجات دهند و در نتیجه تعدادی از سگ ها غرق شدند و تعدادی زنده ماندند.

هنگامی که آنها باز گشتند با تعجب دیدند که سگ هایی که تجربه مرگ را پشت سر گذاشته بودند تمام رفلکس های شرطی خود را نسبت به صدای زنگ از دست داده اند. پاولف از این اتفاق عجیب نتیجه گرفت که تجربه مرگ می تواند رفلکس های شرطی ما را از بین ببرد.

ما در زندگی ماشینی دارای رفلکس های شرطی نامطلوب و زیادی نسبت به محیط اطراف خود شده ایم که یاد مرگ می تواند آنها را پاک کند.

تفاوت زبانها

و از آیات او آفرینش آسمانها و زمین ، و تفاوت زبانها و رنگهای شماسست ؛ در این نشانه هایی است برای عالمان !
(۲۲)

آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد ؟ ! در این نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند. (۳۷)

پس حق نزدیکان و مسکینان و در راه ماندگان را ادا کن ! این برای آنها که رضای خدا را می طلبند بهتر است ، و چنین کسانی رستگارانند. (۳۸)

آنچه بعنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد ، نزد خدا فزونی نخواهد یافت؛ و آنچه را بعنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبید (مایه برکت است ؛) کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعفند (۳۹) .

در روی زمین پخش می شوید ، تا اولین قدم خود را در راه رسیدن معشوق ، به دیگران مژده دهید و لایق تلاش در راه تکامل خداوند باشید سپس ، هنگامی که شما (به صورت بشر) همه جا پراکنده شدید ، (وسعت خلقت و تکامل خود را از خاک تا بشر فراموش کرده اید .) (۲۰) و از نشانه های دیگر او شخصیت آفرینی از میان (همان جسم خاک مانند) خودتان ، زوجهایی (همانند هایی از لحاظ شخصیتی و ایدئولوژیکی) قرار داد ، تا بوسیله آنان به آرامش برسید و میانتان ، دوستی و محبت و مهر نهاد ، بدرستیکه در این نشانه ها (رموزی است) برای کسانی که متفکرند. و در مورد همه چیز اندیشمندانه تحقیق کرده تا به حقیقت برسند و این زیباترین نعمتهای مودت و مهر خداوند است.

تا در این مسیر تکامل ، بیشتر در چگونگی آفرینش آسمانها و زمین و عظمت آنها و اختلاف زبانها و رنگها قرار بگیرند و ملتها را به هم نزدیک کرده تا در مورد قرآن طبیعت که همان قرآن تکوینی است و همینطور قرآن

تدوینی با هم به گفتگو پرداخته و گوش جان به ندای آسمانی آن بسپارند تا مایه آرامش و کسب فضلشان باشد .
(۲۱)!

ایمان

امام صادق (ع) از قول پیغمبر اکرم (ص) فرمودند ، نشانه های ایمان بنده مومن (یا انسان کامل) ، ۹ چیز است :

- ۱- شادی و نشاط او را به باطل نکشاند، یعنی درخوشیها از خدا غافل نشود.
 - ۲- خشم و غضب او را از طریق حق بیرون نبرد.
 - ۳- قدرت سبب تجاوزش نگردد، یعنی اگر موقعیتی پیدا کرد، به خودپسندی و گناه گرفتار نشود.
 - ۴- زیادهای سخنش را نگه دارد، یعنی به دروغگویی ، چاپلوسی و غیبت نیفتد.
 - ۵- مازاد مالش را انفاق کند، یعنی خمس مالش را بدهد ، و در راه خدا آنچه را که لازم است خرج کند.
 - ۶- در زندگی اقتصاد و میانه روی را رعایت کند، یعنی هیچ وقت به اسراف نیفتد...
 - ۷- با دشمنانش مدارا نماید، یعنی هیچ وقت در فکر تلافی و کینه جویی نباشد.
 - ۸- خوی خوش داشته باشد، یعنی اخلاقش خداپسندانه باشد.
 - ۹- سخاوتمند و آقا باشد، یعنی هیچ وقت حالت گداصفتی و بخل نداشته باشد.
- اکسیژن و هیدروژن دو عنصر ساده از عناصر طبیعت اند . هر کدام ساختمان خاصی دارند که این ساختمان را از دست نمی دهند.

نه ساختمان اکسیژن به هیدروژن تبدیل می شود ، نه به عکس . اما هر گاه که این دو با یکدیگر همکاری می کنند ، نظامی جدید به نام آب را پدید می آورند که حیات موجودات زنده بر روی کره ی زمین به وجود آن بستگی دارد. شاید این همکاری را بتوان موثرترین همکاری روی کره ی زمین دانست ، زیرا بزرگ ترین نتیجه و فایده را به دنبال دارد.

ویژگی های جهان واقعی عبارتند از:

الف (هر موجودی از اجزای خاص و معینی تشکیل شده است.

ب (این اجزاء با آرایش مخصوص به خود در کنار یک دیگر قرار گرفته اند.

پ (هر یک از این اجزاء خواص ویژه ای دارند که با وظیفه ی آنها هماهنگی دارد.

ج (هر جزیی کار مخصوصی انجام می دهد و وظیفه ی معینی بر عهده دارد.

د) میان وظایف و مسئولیت ها پیوستگی و ارتباط مشاهده می شود ، به

گونه ای که کار هر یک مکمل و ادامه ی کار دیگری است و کارها و مسئولیت ها در ارتباط با هم معنا می یابند و اگر به کار یک جزء به تنهایی نگاه شود، ناقص و ناتمام به نظر می آید.

هـ) نتیجه ی هر سامان و نظمی و هر همکاری و فعالیتی ، هدف خاصی است که آن را از سامان دهی ها و همکاری ها جدا می کند.

از ویژگیهای جهان واقعی « پیوستگی و ارتباط میان وظایف و مسئولیتها» را چنین می توان شرح داد:

الف (کار هر یک از اجزاء مکمل و ادامه کار جزء دیگر است .

ب (کارها و مسئولیت ها در ارتباط با هم معنا می یابند.

ج (اگر به کار یک جزء به تنهایی نگاه شود ، ناقص و ناتمام به نظر می آید.

شاخصه های اصلی

-شاخصه ی اصلی مجموعه های قانون مند و منظم هدف و غایت است.

-هدف و غایت عنصری است که سبب پیدایش یک نظام می شود و به تمام فعالیت های آن معنا می بخشد.

-ویژگی ای که مانند روح در همه ی اجزاء و فعالیت ها حضور دارد هدف است.

-بدون هدف پیوستگی و ارتباط و هماهنگی معنار ندارد و مجموعه ی دارای نظام شکل نمی گیرد.

-همکاری و پیوستگی و نظام برای آن ضرورت دارد که به هدف معینی منجر شود و به سرانجام روشنی برسد .

-درختی را به عنوان یک مجموعه ی نظام مند در نظر می گیریم این درخت دارای ریشه ، ساقه ، و برگ است . مواد تشکیل دهنده ی هر یک ، جای قرار گرفتن آنها ، کار ویژه ی هر کدام و همکاری میان آنها وقتی معنا پیدا می کند که به هدفی منجر شود و میوه ای به دست آید از این روست که می گوییم همه اجزاء درخت کارهایی به هم پیوسته و هماهنگ انجام می دهند و

رابطه ای حقیقی میان مجموعه ی فعالیت ها برقرار است.

آسمان

آیه ی ۳ سوره ملک:

آن خدایی که هفت آسمان بلند را به طبقاتی منظم بیافرید و هیچ در نظم خلقت خدای رحمان بی نظمی و نقصان نخواهی یافت بارها به دیده ی عقل در نظام مستحکم آفرینش بنگر تا هیچ سستی و خلل هرگز در آن توانی یافت ؟

از آیات او این است که برق و رعد را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس و هم امید است (ترس از صاعقه ، و امید به نزول باران) ، و از آسمان آبی فرو می فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله آن زنده می کند ؛ در این نشانه هایی است برای جمعیتی که می اندیشند! (۲۴)

از آیات او این است که آسمان و زمین به فرمان او برپاست ؛ سپس هنگامی که شما را (در قیامت) از زمین فراخواند ، ناگهان همه خارج می شوید (و در صحنه محشر حضور می یابید) (۲۵) !

از آن اوست تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند و همگی در برابر او خاضع و

مطیع اند ! (۲۶)

او کسی است که آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را باز می گرداند ، و این کار برای او آسانتر می باشد ؛ و برای اوست توصیف برتر در آسمانها و زمین ؛ و اوست توانمند و حکیم (۲۷) !

خداوند مثالی از خودتان ، برای شما زده است : آیا (اگر مملوک و برده ای داشته باشید) ، این برده های شما هرگز در روزیهایی که به شما داده ایم شریک شما میباشند ؛ آنچنان که هر دو مساوی بوده و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم

داشته باشید ، آن گونه که در مورد شرکای آزاد خود بیم دارید ؟ ! اینچنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می کنند شرح می دهیم . (۲۸)

ولی ظالمان بدون علم و آگاهی ، از هوی و هوسهای خود پیروی کردند! پس چه کسی می تواند آنان را که خدا گمراه کرده است هدایت کند ؟! و برای آنها هیچ یآوری نخواهد بود ! (۲۹)

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن ! این فطرتی است که خداوند ، انسانها را بر آن آفریده ؛ دگرگرونی در آفرینش الهی نیست ؛ این است آیین استوار ؛ ولی اکثر مردم نمی دانند (۳۰) !

خداوند همان کسی است که بادهای را می فرستد تا ابرهایی را به حرکت در آورند ، سپس آنها را در پهنه آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند و متراکم می سازد؛ در این هنگام دانه های باران را می بینی که از لا به لای آن خارج می شود ، هنگامی که این (باران حیاتبخش) را به هر کس از بندگان که بخواهد می رساند ، ناگهان خوشحال می شوند ... (۴۸)

و قطعاً پیش از آنکه بر آنان نازل شود مایوس بودند (۴۹) !

آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند ، آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز بحق و برای زمان معینی نیافریده است ؟! ولی بسیاری از مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارشان را منکرند! (۸)

حمد و ستایش مخصوص اوست در آسمان و زمین ، و به هنگام عصر و هنگامی که ظهر می کنید.

امامان و انبیا

آنچه بیش از همه باید روی آن بحث شود حکومت خدا یا حکومت غیر خداست. آنها هم بخاطر برپائی عدالت در جهان.

زیرا تا خود خدا حکومت نکند عدالت برپا نخواهد شد.

روشن است که هیچیک از راه و روشهای مطرح شده توسط انسانها ، از هر صنف و کشوری نتوانسته است معطوف به عدالت شود و روشنتر از آن اینکه ، فقط با مدیریت خود خدا این امر تحقق می یابد .

در تاپیک های مربوطه به این امر پرداخته ایم.

اضافه کنم که:

ما به مدیرانی احتیاج داریم که مجرا باشند نه مدعی . بشنوند نه اینکه اظهار نظر کنند.

مجرای لطف و فیض الهی ، به جامعه باشند و خدا را بشنوند و ارائه دهند نه اینکه خود بخواهند به عنوان منبع دانش مدیریت کنند.

عشق و علاقه ما به انبیا مثل حضرت داود و سلیمان و محمد و امامان مثل علی تا مهدی و بعد از آن به اولیاء خدا ، از آن جهت است که اینها شفاف هستند و مجرا و نه مدعی و نظریه پرداز.

بحث اینست که امامان بشریت که الگوی رفتاری واحد برای همه دنیا هستند . شفاف بودند و در این شفافیت همه نور و همه خدا را به دنیا می تاباندند.

همه انبیا هم همینطور بودن و رسول الله و حضرت ابراهیم و حضرت عیسی پیامبر خاص بودند.

و محمد در آخر شفافیت و گرفتن و خلافت و امامان و پیامبری بود.

آیا راهی جز آنکه خدا از طریق انتخاب شده خود ، مدیریت و حکومت کند هست ؟ تا از همین امروز گوهر آزادی را در دستان خود داشته باشیم.

این انسان انتخاب شده ، حجت ظاهر خدا بر عالم است چه حجت غایب حضرت مهدی (ع) هستند و حجت ظاهر انتخاب شده خدا و سرباز مهدی و مرتبط با او هستند.

در همه تاریخ حجتی در زمین بوده و هست.

بحث امامت و غیر آن بحث عدالت و ظلمت است. بحث حکومت خدا و غیر خداست.

محور دوم : ویژگی های انبیا

ایشان می گوید : انبیا دارای ویژگی های سه گانه هستند:

أ . دانش آنان بدون واسطه از جانب خدا است؛

ب . آنان در گفتار و رفتار ، معصوم از گناه و خطا می باشند؛

ج . سخنان آنان برای دیگران حجت می باشد؛

آنگاه نتیجه می گیرد هرگاه ما دانش امامان شیعه را بدون واسطه و اکتسابی ندانیم و از این طرف آنان را در گفتار و روش معصوم بشناسیم و سخنانشان برای دیگران حجت باشد، با انبیا تفاوتی ندارند و مساله خاتمیت کاملاً مخدوش می شود.

و اینگونه بود (استنباط ضمنی این حقیر) که ای انسان با لطفی که به تو شد (امامان نشانه ای از صفت لطف الهی اند)

حجت تمام گردید ، باشد که همواره صراط مستقیم را برگزینی.

اما امام آخر مهدی موعود (عج) از نظرها پنهان گشت تا شاهد حرکت انسانها باشد (این است که میگویند آقا ناظر اعمال ماست) و روزی که دوباره انسان از راه راستی منحرف گردد مشرف خواهند شد و آخرین مصلح خواهند بود.

رستاخیز

... «يَدْبِرُ الْأَمْرَ يَفْصَلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ يَلْقَاءُ رَبَّكُمْ تَوْقِنُون» ؛

امور جهان آفرینش را تدبیر می کند و آیات خود را برای شما تشریح می نماید تا شما برای رستاخیز و لقای پروردگار خود یقین پیدا کنید.

این بخش از آخرین قسمت آیه است و در این قسمت روی دو مطلب تکیه شده است:

۱. تدبیر جهان آفرینش از آن خداست.

۲. هدف از تشریح آیات خلقت ، توجه دادن مردم به روز رستاخیز است .

در مورد قسمت اول ، نظر قرآن این است که تدبیر جهان خلقت از آن خداست . گاهی این مطلب را با جمله « يَدْبِرُ الْأَمْرَ ؛ تدبیر امور خلقت با اوست » بیان می نماید و گاهی با جمله « لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ : حکومت آسمان ها و زمین در دست خداوند است . زنده می کند و به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند؛ چنین کسی (که زمین مرده را زنده کرد) زنده کننده مردگان (در قیامت) است ؛ و او بر همه چیز تواناست ، خدا همان کسی است که شما را آفرید در حالی که ضعیف بودید؛ سپس بعد از ناتوانی ، قوت بخشید و باز بعد از قوت، ضعف و پیری قرار داد ؛ او هر چه بخواهد می آفریند ، و دانا و تواناست (۵۴) .

و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان سوگند یاد می کنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند! اینچنین از درک حقیقت بازگردانده می شوند. (۵۵)

ولی کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده می گویند: « شما بفرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید ، و اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمیدانستید (۵۶) »!

آن روز عذر خواهی ظالمان سودی به حالشان ندارد، و توبه آنان پذیرفته نمی شود. (۵۷)

ما برای مردم در این قرآن از هرگونه مثال و مطلبی بیان کردیم؛ و اگر آیه ای برای آنان بیاوری، کافران می گویند: « شما اهل باطلید (و اینها سحر و جادو است (۵۸) »!

این گونه خداوند بر دلهای آنان که آگاهی ندارند مهر می نهد! (۵۹)

اکنون که چنین است صبر پیشه کن که وعده خدا حق است؛ و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند (و از راه خود منحرف نکنند) ! (۶۰)

«و بر همه اشیاء قادر است . » به مسئله تدبیر اشاره می کند.

او زنده را از مرده بیرون می آورد ، و مرده را از زنده ، و زمین را پس از مردنش حیات می بخشد ، و به همین گونه روز قیامت (از گورها) بیرون آورده می شوید ! (۱۹)

به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند ؛ چنین کسی (که زمین مرده را زنده کرد (زنده کننده مردگان (در قیامت) است؛ و او بر همه چیز تواناست! (۵۰)

ولی کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده می گویند : شما بفرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید ، و اکنون روز رستاخیز است، اما شما

نمی دانستید (۵۶) » !

آن روز که قیامت برپا می شود، مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می روند برای آنان شفیعانی از معبودانشان نخواهد بود، و نسبت به معبودهایی که آنها را همتای خدا قرار داده بودند کافر می شوند (۱۳) !

آن روز که قیامت بر پا می گردد، (مردم) از هم جدا می شوند؛ (۱۴)

اما آنان که ایمان آورده و اعمال صالح انجام دادند، در باغی از بهشت شاد و مسرور خواهند بود . (۱۵)

و اما آنان که به آیات ما و لقای آخرت کافر شدند، در عذاب الهی احضار میشوند. (۱۶)

فطرت

خداوند مثالی از خودتان، برای شما زده است: آیا (اگر مملوک و برده ای داشته باشید)، این برده های شما هرگز در روزی هایی که به شما داده ایم شریک شما می باشند؛ آن چنان که هر دو مساوی بوده و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید، آن گونه که در مورد شرکای آزاد خود بیم دارید؟! این چنین آیات خود را برای کسانی که تعلق می کنند شرح می دهیم (۲۸).

ولی ظالمان بدون علم و آگاهی، از هوی و هوس های خود پیروی کردند! پس چه کسی می تواند آنان را که خدا گمراه کرده است هدایت کند؟! و برای آن ها هیچ یآوری نخواهد بود! (۲۹)

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی دانند (۳۰) !

این باید در حالی باشد که شما به سوی او بازگشت می کنید و از (مخالفت فرمان) او بیرهیزید، نماز را بر پا دارید و از مشرکان نباشید ... (۳۱)

از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته ها و گروه ها تقسیم شدند! و (عجب این که) هر گروهی به آن چه نزد آن هاست (دلبسته) و خوشحالند (۳۲) !

هنگامی که رنج و زبانی به مردم برسد، پروردگار خود را می خوانند و توبه کنان به سوی او باز می گردند؛ اما همین که رحمتی از خودش به آنان بچشانند، بناگاه گروهی از آنان نسبت به پروردگارشان مشرک می شوند . (۳۳)

(بگذار) نعمت هایی را که ما به آن ها داده ایم کفران کنند! و (از نعمت های زودگذر دنیا هرچه می توانید) بهره گیرید؛ اما به زودی خواهید دانست (که نتیجه کفران و کامجویی های بی حساب شما چه بوده است)! (۳۴)

آیا ما دلیل محکمی برآنان فرستادیم که از شرکشان سخن می گوید (و آن را موجه می شمارد)! (۳۵)

و هنگامی که رحمتی به مردم بچشانیم، از آن خوشحال می شوند؛ و هرگاه رنج و مصیبتی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنان رسد، ناگهان مأیوس می شوند! (۳۶)

آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟! در این نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند. (۳۷)

پس حق نزدیکان و مسکینان و در راه ماندگان را ادا کن! این برای آن ها که رضای خدا را می طلبند بهتر است، و چنین کسانی رستگاراند. (۳۸)

آن چه به عنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت؛ و آن چه را به عنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبید (مایه برکت است) و کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعفند. (۳۹)

خداوند همان کسی است که شما را آفرید، سپس روزی داد، بعد می میراند، سپس زنده می کند؛ آیا هیچ یک از همتایانی که برای خدا قرار داده اید چیزی از این کارها را می توانند انجام دهند؟! او منزّه و برتر است از آن چه همتای او قرار می دهند. (۴۰)

فساد، در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است؛ خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند، شاید (به سوی حق) بازگردند! (۴۱)

بگو: «در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟ بیشتر آن ها مشرک بودند! (۴۲)

روی خود را به سوی آیین مستقیم و پایدار بدار، پیش از آن که روزی فرا رسد که هیچ کس نمی تواند آن را از خدا باز گرداند؛ در آن روز مردم به گروه هایی تقسیم می شوند: (۴۳)

هر کس کافر شود، کفرش بر زیان خود اوست؛ و آن ها که کار شایسته انجام دهند، به سود خودشان آماده می سازند (۴۴).

این برای آن است که خداوند کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، از فضلش پاداش دهد؛ او کافران را دوست نمی دارد (۴۵)!

و از آیات (عظمت) خدا این است که بادهای را به عنوان بشارتگرانی می فرستد تا شما را از رحمتش بچشاند (و سیراب کند) و کشتیها بفرمانش حرکت کنند و از فضل او بهره گیرید؛ شاید شکرگزاری کنید. (۴۶)

و پیش از تو پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم؛ آن‌ها با دلایل روشن به سراغ قوم خود رفتند، ولی (هنگامی که اندرزها سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم (و مومنان را یاری کردیم)؛ و یاری مومنان، همواره حقی است بر عهده ما! (۴۷)

باغ

آب باران دو نوع گردش در درون زمین را شکل می‌دهد. یکی در عمق سطح زمین (بالای لایه یا لایه‌های سفت و فشرده و سنگی زمین) که دوران وجود و گردش آن به طور میانگین تقریباً ۱۰ روز است، و دیگری نفوذ در اعماق زمین (نفوذ به زیر لایه‌های سفت و فشرده و سنگی زمین)، که دوران گردش و وجود آن می‌تواند ۱۰۰۰ سال طول بکشد.

نکات آیات :

۱. میزان بارندگی و تبخیر به یک اندازه است:

چنانکه در آیه گفته شده میزان بارش آب به زمین و میزان تبخیر شدن آب از زمین به یک اندازه است. برآورد می‌شود که در سال ۵۱۳ تریلیون تن آب به زمین می‌بارد و همین اندازه نیز تبخیر می‌شود، که بخش عمده آن از دریاها و اقیانوس‌ها است، و در مرتبه پس از آن از حوضه‌های آبی دیگر روی زمین، و در مرتبه پس از آن از ترشح و عرق درختان است.

۲. آب درون زمین آب باران است و برخی از درختان از آب درون زمین استفاده می‌کنند: چنانکه در آیه گفته شده آب‌های درون زمین در واقع آب باران است که در زمین فرو رفته از جمله در عمق کم زمین روان می‌شود. این آب‌ها به طور میانگین تا ده روز می‌توانند روان باشند و به حوضه‌های آبی می‌ریزد، و بر عکس از حوضه‌های آبی نیز وارد چشمه‌ها و راه‌های آبی می‌شود و از راه‌های باریک و موئی به بالا نفوذ می‌کند و درختان از آن استفاده می‌کنند و درختانی که خود ریشه در اعماق دارند آب خود را از آن می‌گیرند.

بخش دیگری از آب باران از لایه یا لایه‌های سفت و سنگ‌های شکافته زمین نفوذ کرده به اعماق می‌رود و انبار می‌شود، و مدت ۱۰۰۰ سالی می‌تواند باقی بماند. در جهان دانش در این رابطه یک تئوری می‌بینیم که مربوط به قرن هفدهم است (یعنی بیش از هزار سال پس از گفته قرآن)، که می‌گوید آب منابع زمین همان آب باران است که درون زمین نفوذ می‌کند. البته در این تاریخ قرآن ترجمه شده در غرب وجود داشته و احتمال این که منبع برخی تئوری‌ها قرآن باشد نیز بعید نیست.

«وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِزَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٍ يَسْقَى بَمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَّضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْكُلِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»

در زمین قطعاتی پیوسته و مختلف وجود دارد دارد و در آن باغ هایی از انگور و زراعت و نخل هایی که از یک ریشه و یا دو ریشه روییده اند وجود دارد، همگی با یک آب سیراب می شوند و میوه برخی را بر برخی دیگر برتری داده ایم و در این موضوع برای گروه اندیشمند، نشانه هایی (از عظمت و قدرت خدا) است.

زمین در نگاه های نخستین ما به صورت های مختلفی جلوه می کند؛ پاره ای از آن را به گونه سنگلاخ و شوره زار می بینیم که برای هیچ نوع کشت شایستگی ندارد و چه بسا در اسرار آفرینش این قسمت در شگفت می مانیم و از خود می پرسیم هدف از آفریدن این پهنه های غیر قابل کشت چیست؟ ولی به طور مسلم نتایجی دارد که سر پنجه علم به تدریج از آن پرده بر می دارد.

ولی پاره ای دیگر از سرزمین ها را حاصلخیز و آماده هر نوع کشاورزی می بینیم که به صورت یک منبع سرشار از حیات و زندگی، جنبش و حرکت جلوه گری می کند.

قرآن اختلاف چهره های گوناگون زمین را گواه بر وجود تدبیر در جهان آفرینش می داند و در آغاز آیه مورد بحث می فرماید:

«وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ»

در روی زمین قطعات گوناگون و به هم پیوسته ای وجود دارد .

آیا وجود این قطعات رنگارنگ دلیل بر وجود حکومت عقل محیط بزرگی، بر این کره خاکی نیست؟ آیا پدیدآمدن این چهره های مختلف از ماده واحد جهان (اتم) گواه بر مداخله یک مبدا قدرت و دانش، در خلقت زمین نمی باشد؟؟

درست است که اختلاف چهره زمین، معلول یک سلسله علل طبیعی و به عبارت دیگر، اثر مستقیم ترکیب عناصر مختلفی است که در زمین وجود دارد و چهره آن را به گونه هایی در می آورد؛ ولی باید مبدا اختلاف عناصر چیست؟

اختلاف در عنصری با عنصری دیگر در اختلاف بین اتم های آنها است . از نظر تعداد پروتون ها و الکترون های آن ها و در حقیقت همین اختلاف تحت ضابطه و قانون خاصی است که اختلال در آن، سبب نابودی عنصر می شود . آیا این انضباط در ساختمان موجودی بدون مداخله یک فاعل دانا و توانا صورت می پذیرد؟؟؟؟

بنابراین گذشته از این که انضباط ذرات مخصوص هر اتم، گواه بر وجود تدبیر در جهان آفرینش است؛ پدیدآوردن یک اختلاف در سطح کره خاک در ماده واحد اتم با نظامی که بیان گردید خود بزرگترین گواه است که خدایی دانا و توانا از روی نقشه و تدبیر و مقایسه و اندازه گیری خاصی، از ماده واحد، این اختلاف را به وجود آورده است...

باد

از آیات(عظمت) خدا این است که بادهای را به عنوان بشارتگرانی می فرستد تا شما را از رحمتش بچشانند(و سیراب کند) و کشتیها بفرمانش حرکت کنند و از فضل او بهره گیرید؛ شاید شکرگزاری کنید.(۴۶)

خداوند همان کسی است که بادهای را می فرستد تا ابرهایی را به حرکت درآورند، سپس آن ها را در پهنه آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند و متراکم می سازد؛ در این هنگام دانه های باران را می بینی که از لا به لای آن خارج می شود، هنگامی که این (باران حیاتبخش) را به هر کس از بندگان که بخواهد می رساند، ناگهان خوشحال می شوند... (۴۸)

اگر ما بادی بفرستیم (داغ و سوزان)، و بر اثر آن زراعت و باغ خود را زرد و پژمرده ببینند، (مایوس شده) و پس از آن راه کفران پیش می گیرند! (۵۱)

تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی، و نه سختی را به گوش کران هنگامی که روی برگردانند و دور شوند! (۵۲)

و (نیز) نمی توان نابینایان را از گمراهیشان هدایت کنی؛ تو تنها سختی را به گوش کسانی می رسانی که ایمان به آیات ما می آورند و در برابر حق تسلیمند! (۵۳)

خدا همان کسی است که شما را آفرید در حالی که ضعیف بودید؛ سپس بعد از ناتوانی، قوت بخشید و باز بعد از قوت، ضعف و پیری قرار داد؛ او هرچه بخواهد می آفریند، و دانا و تواناست. (۵۴)

طبیعت

طبیعت آموزگار انسان

درختی به مردی گفت : ریشه های من در اعماق خاک سرخند، و من به تو میوه می دهم.

مرد به درخت گفت: چقدر ما به یکدیگر شباهت داریم . ریشه های من نیز در اعماق خاک سرخند.

خاک سرخ به تو قدرت می دهد تا به من میوه عطا کنی، و به من می آموزد تا با سپاس و امتنان عطایت را بپذیرم.

آیا روزی فرا خواهد رسید که طبیعت، آموزگار انسان، بشریت، کتابش و زندگی، مدرسه اش باشد؟

آیا آن روز فرا خواهد رسید؟

ما در این باره چیزی نمی دانیم، اما ضرورتی را احساس می کنیم که همواره ما را به سمت رشدی معنوی سوق می دهد. رشد معنوی، فهم زیبایی آفرینش است با مهری که در دل داریم، و افشاندن بذر سعادت و نیکبختی است با عشقی که به زیبایی داریم.

جبران خلیل جبران

طبیعت (مادر)

طبیعت، دستان پذیرای خویش را به سوی ما دراز می کند و ما را فرا می خواند تا از زیبایی اش بهره مند شویم. اما ما از سکوتش می هراسیم و به هیاهوی شهرها می گریزیم.

در طبیعت، همه چیز از مادر حکایت می کند. خورشید، مادر زمین است، با نور و گرما به او شیر می دهد و شبانگاهان هیچ گاه فرزندش را ترک نمی گوید، مگر آن که او را با لالایی دریا و سرود پرندگان و زمزمه ی نرم جویبار خوابانده باشد. زمین، مادر درختان و گل هاست. به دنیاشان می آورد، پرورششان می دهد و آنگاه از شیرشان می گیرد. درختان و گل ها نیز مادران مهربان میوه ها و دانه های دلبندشان هستند. مادر این نمونه ی ازلی همه ی وجود، روحی جاودانه و سرشار از زیبایی و عشق است.

"از سخنان جبران خلیل جبران"

طبیعت خیلی چیزها برای یاد دادن به ما دارد کافی ست که به آن توجه و دقت کنم و قصدمان شناخت آن و یادگیری از آن باشد.

آیا ما بدون طبیعت می توانیم به زندگی ادامه دهیم؟

طبیعت شامل چه چیزهایی می شود؟

انرژی

انرژی های شخصی ما می توانند با هماهنگی با محیط اطراف منجر به ایجاد یک جریان انرژی شود.

یک کانال انرژی به این صورت به وجود می آید که انرژی ذاتی زمین و ضربان های آن در اتصال با کیهان قرار گرفته و متمرکز می گردد . این انرژی طبیعی و لایزال در بسیاری از جاها به چشم می خورد، از کریستال طبیعی گرفته تا نیروی حیاتی حیوانات و گیاهان . مثلا انرژی های شخصی ما می توانند با هماهنگی با محیط اطراف منجر به ایجاد یک جریان انرژی شود و این گونه است که مثلا در پارک نزدیک منزل شما یک کانال انرژی شکل می گیرد . همه پارک ها حاوی جریان های انرژی نیستند اما آنهایی که به علت زیبایی طبیعی مورد حفاظت قرار گرفته اند احتمالا چنین جریان هایی را در دل خود دارند . ممکن است نیروی ذاتی چنین مکان هایی با احساسات مردمی که در آنجا گرد هم آمدند و برای نخستین بار به ویژگی مکان پی برده و به حفاظت آن همت گماشتند بر هم تاثیر گذاشته باشند.

ما به شیوه ای خلاق با انرژی های اطراف خود تاثیر متقابل داریم و به این ترتیب هم از محیط انرژی می گیریم و هم به آن انرژی می بخشیم . مکان مورد علاقه شما در باغ یا جنگل به واسطه ی انرژی که شما به آن می دهید می تواند به یک کانال انرژی بدل گردد.

دیروز برای پیاده روی و ورزش به پارک نزدیک خانه مان رفته بودم در آنجا احساس شادی و خوشحالی می کردم به خودم می گفتم چقدر درخت ها، آسمان، این مسیری که در آن راه می روم زیبا و زنده هستند با انگشتانم هوا را چنگ می زدم و می خواستم هوا را لمس کنم به این میگویند انرژی آن هم از نوع مثبت مگه نه.

کانال های انرژی

یکی از راه هایی که به تجربه ی باطنی ختم می شود، مکان های مقدس و طبیعت وحشی دست نخورده ی کره ی زمین است که بعضی اوقات موجب تغییر سطح هوشیاری می گردد . معمولا این مناطق دارای خصوصیات بسیار ویژه ی طبیعی اند.

مثلا این که همیشه به طرزی وصف ناپذیر زیبا هستند . ممکن است دارای آبشارها و جنگل های وسیع و سرسبز با درختان سر به فلک کشیده باشد و یا ممکن است از ویرانه های باستانی تشکیل شده باشد . آنچه که به این مکان ها ویژگی عرفانی می بخشد وجود کانال های انرژی است . در واقع کانال انرژی با جریان های انرژی بزرگ و کوچک خود با ما، الهام، سکوت، روح و انرژی می بخشد . اما این طور نیست که کانال های انرژی فقط در مکان های مشهور باشند آن ها در همه جا وجود دارند . ممکن است این کانال ها از میان شهرتان و یا حتی حیاط خانه تان بگذرند.

کانال انرژی چیست ؟

کانال انرژی، مکانی با نیرو و انرژی متمرکز است که در هماهنگی با آگاهی انسان عمل می کند.

هماهنگی چیست و چه نقشی دارد و چگونه اتفاق می افتد ؟

در مکان هایی در کوه و طبیعت حس خوبی نسبت به آن مکان داشتم حس می کردم که آن مکان چقدر زنده است . آرامش خاصی دارد و حضور خدا را حس می کردم . ولی نمی دانستم آن می تواند یک کانال انرژی باشد و عملکرد متناسب با آن محیط را بدون این که خودمان متوجه باشیم انجام می دهیم که شاید بشود گفت که در واقع با آن هماهنگ می شویم.

رنگها

از جمله موارد توصیف طبیعت در قرآن، توصیف رنگهاست . تنوعی که حس کنجکاوی انسان ها را بر می انگیزد و به انسان گوشزد می کند که درباره علت پیدایش رنگ ها تأمل کند و از سوی دیگر نسبت به برخی از رنگ ها می گوید: این رنگ، برای بینندگان و تماشاگران ایجاد سرور می کند(بقره/۶۹) . رنگ ها در طبیعت به دو بخش تقسیم می شوند: رنگ هایی که حزن آورند و رنگ هایی که شادی آفرین هستند . قرآن به رنگ های شادی بخش، اهمیت ویژه ای می دهد که شگفتی همگان را برمی انگیزد و انگیزه ای برای جلب توجه به وجود می آورد مانند رنگ زرد، رنگ سبز و سفید . مثلاً در اوصاف بهشتیان از رنگ سبز یاد می کند که بهشتیان بر پستی های سبز رنگ تکیه زده اند (رحمن/۷۶) یا از رنگ سفید در توصیف نوشیدنی های اهل بهشت یاد می کند : بیضاء لذه للشاربین .(صافات/۴۰) از تنوع رنگ های میوه ها به عنوان یک نعمت یاد می کند : آیا ندانستی که خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد . ما بدان آب میوه هایی با رنگ های گوناگون خارج ساختیم و نیز از کوه ها راه ها و رگه های سفید، سرخ و به رنگ های مختلف و گاه به رنگ کاملاً سیاه پدیدار نمودیم .(فاطر/۲۷)

واقعاً این پرسش مطرح است که اگر تمام این میوه ها با طعم و مزه های مختلف به یک رنگ بودند، جاذبه ای برای خوردن وجود نداشت و از آن لذتی ایجاد نمی شد . خداوند این تنوع رنگ ها را در طبیعت یکی از نعمت های الهی می داند. این شیوه از توصیف در طبیعت نسبت به ابرها، بادهای، کوه ها، دشت و بیابان ها و سبزی ها نیز صادق است . به عنوان نمونه می توان به آیات زیر مراجعه کرد: سوره نباء/۱۴، اعراف/۵۷، نازعات/۳۲ و فاطر/۲۷.

جالب این جاست که یکی از محورهای طبیعت، زمانها و مکانهاست . همان طور که برخی از مکان ها دارای زیبایی و جاذبه است، برخی مکان ها در فرهنگ قرآن ارزشمند و مقدس و معنویت آفرین است مانند مسجدالاقصی، مسجدالحرام، کوه طور و محراب زکریا . همین طور از بعد معنوی برخی زمان ها در طبیعت ارج و منزلتی خاص دارند و روح افزا هستند . این زمان ها، مانند مکان های لذت بخش، شادابی معنوی به ارمغان می آورند و خداوند، رحمت و عنایت مخصوص در آن اوقات به انسان ها دارد و به عنوان نمونه در قرآن از وقت سحر،

صبحگاهان به عنوان زمانی بس ارجمند یاد می کند و می فرماید: در آن هنگام به عبادت و راز و نیاز مشغول باشید. کسی که در این زمان با خدا ارتباط پیدا کند از فرصت های دیگر بهتر و ارجمندتر است. زیرا امید است که پروردگار چنین شخصی را که در این ساعت بیدار می شود به عبادت و راز و نیاز با خدا مشغول می شود به مقامی ستوده برساند (اسراء/۷۹).

صبح و نسیم صبحگاهی یکی از بهترین اوقات طبیعت است که برای ورزش و استشمام هوای آزاد استفاده می شود، اما قرآن این زمان را هم برای لذت معنوی و هم برای لذت مادی از بهترین فرصت ها معرفی می کند. خوشا به حال آن انسان هایی که به جای خواب در این زمان بیدارند و لذت بهره گیری از صبح را به غفلت خواب جایگزین نمی کنند.

اهداف ذکر طبیعت

مهم ترین نکته، جهت گیری ذکر طبیعت در قرآن است. انسان ها به ویژه مخاطبان قرآن، کم و بیش طبیعت یاد می کنند تا اثبات مانع کند و از پیچیدگی ها و شگفتی های طبیعت به عنوان مظاهر خلق خدا یاد کند. به عنوان نمونه: سوره انعام آیه ۱ و احقاف/۱-۳.

البته گاهی در ابعاد دقیق تر زیبایی های طبیعت بازگفته می شود، مانند دلالت بر توحید یا تنزیه خداوند از داشتن فرزند (انعام/۱۰۰-۱۰۱) یا داشتن نظم و پیوند. یا ذکر آن ها توجه دادن به عظمت، قدرت، تدبیر و رحمت و حکمت گسترده علم الهی است. (زمر/۷۱، فرقان/۶۰-۶۲، حج/۶۱، انعام/۶۳-۶۴، نور/۴۵).

و جالب تر از همه این ها که نشان دهنده تعادل و واقع گرایی قرآن می باشد، تشویق به بهره برداری از طبیعت و استفاده از لذات حسی است (انعام/۱۴۲-۱۴۴). به نظر من این شیوه بیان از ویژگی در قرآن است که به شکل معتدلی ما را در استفاده از طبیعت تشویق می کند.

به همین دلیل در جایی قرآن در خطاب به پیامبر می گوید: بگو زیورهای را که خدا برای بندگانش پدید آورده و نیز روزی های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟ بگو این نعمت ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (اعراف/۳۲).

نکته دیگر ذکر شگفتی های طبیعت در قرآن به این جهت است که از غرور و عجب و خودخواهی باز دارد و نور ایمان در دلها ایجاد شود. یا از رفتار گذشته ها عبرت بگیرد.

گاهی قرآن با ذکر نمونه ای از طبیعت در جهت تربیت نفس و جلوگیری از غفلت او سخن می گوید: مثلاً در آن جا که از طوفان دریا و تلاطم کشتی ها سخن می گوید و این حالت طبیعت را بیان می کند از آن جهت که

انسان در حالت گشایش و وفور نعمت خدا را فراموش می کند و به هنگام سختی و فشار به یاد پروردگار می افتد؛ خدا این حالت را در ضمن حادثه ای طبیعی ذکر می کند:

او کسی است که شما را در خشکی و دریا می گرداند، تا وقتی که در کشتی و در حالت آرامش هستید که با بادی خوش در حرکت است افرادی در این حالت شاد هستند. (و از یاد خدا غافل)، اما بناگاه بادی سخت بر آن ها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد یقین کنند که در محاصره افتاده اند، در آن حال خدا را پاکدلانه می خوانند که اگر ما را از این ورطه برهانی، قطعاً از سپاسگزارانیم (یونس/۲۲).

این ها نمونه هایی از اهداف ذکر طبیعت است، البته اهداف بسیاری در ذکر طبیعت می باشد که به همین نمونه ها بسنده شد، چنانکه مباحث دیگری در ذکر طبیعت مطرح است، مانند اسلوب قرآن در توصیف طبیعت، مقایسه میان شیوه قرآن و شیوه کتاب های مقدس، اعجاز علمی قرآن در بیان مسائل طبیعی و موضوعات دیگری که هر یک بحث مستقلی را می طلبد.

پ: به ندرت در می یابیم که پدیده های خارق العاده گرداگردمان را فرا گرفته اند. معجزه ها پیرامونمان رخ می دهند، نشانه های خدا راه را به ما نشان می دهند، فرشتگان تمنا می کنند صدایشان را بشنویم - اما، از آن جا که آموخته ایم که قواعد و فرمول هایی برای رسیدن به خدا وجود دارد، به هیچ یک از این پدیده ها توجه نمی کنیم. نمی فهمیم که او جایی است که ورودش را روا ندارند.

دین

انسان با تحولی که به تبع انقلاب معنوی اسلام در جهان ایجاد شده است وضع تازه ای در برابر هستی خواهد یافت. «من»، یعنی «کیفیت حضور انسان در عالم وجود» است که دگرگون خواهد شد و اگر این دیگرگونی در ادبیات بازگویی شود، باید منتظر بود که ادبیات داستانی تسلیم تحولی عظیم حتی در فرم و قالب بشود. نباید رمان معاصر را همچون ظرفی بینگاریم که درباره مظلوف خویش بی طرف است و به همان سهولت که آب در پیاله جای خویش را به شربت وا می گذارد، رمان نیز محتوای تفکر معنوی را بپذیرد. سخت به اشتباه رفته ایم اگر چنین بیندیشیم. رمان نویس چیزی را جز تجربیات حیات یخویش که چگونگی حضور او در عالم تعین می بخشد نمی نویسد؛ نمی تواند بنویسد.

کاراکترها همه از بطن نویسنده پای به عالم داستان می گذارند و به این لحاظ چاره ای نیست مگر آنکه آنان را مراتب و وجوه مختلف و متعدد «من» بدانیم. تا این «من» متحول نشود، رمان نویسی متحول نخواهد شد و محتوای دیگری را نخواهد پذیرفت.

انقلاب امری خلاف آمد عادت است، یعنی عادت نه قادر به آفرینش انقلاب است و نه قادر به حفاظت از انقلابی که روی می نماید... و نه آن که می تواند انگیزه های انقلاب را بخشکند. اگر عادت می توانست چنین کند عادات و ملکات لازم با پنجاه سال حکومت پهلوی طلب انقلاب را در دل ها و سینه ها یکسره نابود می کرد، اما چنین نشد و چنین نیز نخواهد شد. هر چند خود انقلاب اسلامی بعد از هدم عادات گذشته و ملکات تازه ای را به همراه بیاورد، اما با تزریق این عادات در قالب ظاهری رمان و داستانسرایی با تقلید از فرم رمان، ادبیاتی داستانی متناسب و هم شأن انقلاب به وجود نخواهد آمد.

باید از میان انسان هایی که تحول معنوی انقلاب اسلامی را به جان آزموده اند و جوهر رمان را نیز شناخته اند کسانی مبعوث شوند که این وظیفه را بر عهده گیرند و نباید انتظار داشت که نتایج مطلوب به آسانی و بی زحمت و ممارست بسیار فراچنگ آید.

رسولان انقلاب باید به «جوهر» رمان دست پیدا کنند نه «فرم و قالب» آن؛ و البته از آن جا که این روزگار، روزگار اصالت روش ها و ابزار است، بدون تردید.

تا جوهر رمان مسخر ما نشود فرم و قالب آن نیز به چنگ ما نخواهد آمد. و این سخن در باب دیگر هنرها نیز صادق است.

انسان

چه نیرویی غیر از خالق می تواند از خاک تیره و خاموش، انسانی متمدن و سراسر نور و لطافت و زیبایی خلق کند؟ در شماره گذشته آفرینش انسان از نظر دانشمندان، اجمالا مورد بررسی قرار گرفت و اینک به سراغ قرآن و احادیث می رویم تا ببینیم خداوندی که خود خالق هستی و انسان است؛ در این باره چه می فرماید. و همچنین نظر خاندان وحی که پیوسته با خالق هستی بخش در ارتباط بودند، چیست؟

آفرینش انسان از نظر قرآن

از آیاتی که خداوند متعال در آن ها به آفرینش انسان اشاره می کند، و آن را نشانه ای از عظمت و خلاقیت خود می شمارد، آیه بیستم سوره روم و در این آیه به آفرینش و مواد اولیه انسان نخستین که مهم ترین نعمت و موهبت الهی به انسان است، توجه داده شده است. چنانکه می فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ اَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ اِذَا اَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُوْنَ»

"یکی از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید و سپس شما انسان هایی شدید که در روی زمین پراکنده گشتید".

چرا از میان این همه مخلوقات جهان هستی، خداوند متعال آفرینش انسان را که جزئی از مخلوقات است، نشانه ای از قدرت خلقت خود به حساب می آورد؟

زیرا که دیباچه هر کتابی خلاصه و فشرده مطالبی است که در آن کتاب نوشته شده است. و دیباچه کتاب آفرینش، انسان است که در هر جمله و صفحه آن کتاب، علوم و فنونی نهفته است و هر کدام از آن صفحات، دانش و تخصص مخصوص به خود را می طلبد. مثلاً علم طب انسان را از نظر جسم و تن مورد بررسی قرار می دهند. و روانشناسی از جهت روان، و فقه از نظر احکام و...

شگفتیهای آفرینش انسان

از امیرالمومنین علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ اَتَزَعَمُ اَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ

بِاحْرَفِهِ تَظْهَرُ الْمُضْمَرُّ اَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي

«ای بشر آیا خیال می کنی که به ظاهر جسم کوچکی هستی، در صورتی که در وجود تو جهانی پر از رمز و راز نهفته است».

"تو یک کتاب آشکاری هستی که هر یک از حروف و کلمات آن کتاب آشکار کننده نهان خلقت بزرگ است".

واقعاً انسان چه مخلوق عجیبی است که ابعاد گوناگون آن هنوز برای بشر ناشناخته است. چنانکه علی علیه السلام می فرماید: "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ" هرکس خودش را بشناسد، خدای خود را شناخته است.

انسانی که کرات مختلف و دریاها و خشکی ها را تسخیر کرده و با پیشرفت سریع علمی خود، دنیا را مانند یک دهکده کوچک قرار داده، و در یک زمان خیلی کوتاه از تمام گیتی باخبر می شود و اطلاعات علمی خود را در اختیار دیگران می گذارد و اطلاعات دیگران را بلافاصله دریافت می کند؛ چگونه از خاکی آفریده می شود که یک ماده بی حرکت و خاموش است؟ چه نیرویی غیر از خالق توانا می تواند از خاک تیره، انسان متمدن و سراسر نور و لطافت و زیبایی بیافریند و هوش و ذکاوتی به او عطا کند که دنیا را به استخدام خود درآورد؟

آیه ی یاد شده به دو نمونه از قدرت خلاقیت خداوند متعال اشاره می کند:

۱- آفرینش انسان از خاک ممکن است اشاره به خلقت اولیه انسان که مخلوطی از آب و خاک، آن هم از انواع مختلف خاکهای تیره، قرمز، سبز، سخت، نرم، خشن، ملایم و سخت و ... باشد.

با اشاره به نطفه و غذای انسان است که باز از خاک به صورت میوه جات و سبزیجات و ... به دست می آید و با آن غذاها سلول به وجود می آید و از آن سلول ها نطفه ساخته می شود و از نطفه؛ انسان.

دکتر «الکسیس کارل» می گوید:

«عناصر تشکیل دهنده نطفه انسان ابتدا از فرآورده های خاکی مانند: آهن، مس، کلسیم، ید و ... تهیه می شود که زمین آن ها را به صورت میوه ها و سبزیها در می آورد و گیاهان در بدن دام ها به لبنیات و گوشت تبدیل می شوند و بدن انسان با استفاده از آن ها نطفه و اسپرم را می سازد».

۲- در مواردی به کار می رود که کاری یک مرتبه انجام گیرد یعنی خداوند قدرت انتشار و تولید مثل به انسان عطا کرد و در مدت کوتاهی نسل بشر زیاد شد. که اگر زمینه تولید مثل و توالد و تناسل را در نهاد انسان قرار نمی داد، امکان نداشت نسل بشر رو به افزایش بگذارد.

آفرینش بی سابقه

می دانیم که هر سازنده و پدیدآورنده ای ابزار و ماده اولیه می خواهد اما خداوند متعال همه موجودات از جمله انسان را بدون سابقه و ابزار و ماده اولیه آفرید:

«إِبْتَدَاعَ مَا خَلَقَ بِلَا مِثَالٍ سَبَقَ وَ لَا تَعَبٍ وَ لَا نَصَبٍ وَ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ مَا خَلَقَ»

خدا هرچه آفریده، ابتکاری و بدون سابقه بوده، نقشه ای از پیش در میان نبوده و رنج و تلاشی تحمل نکرده، هر سازنده ای مایه و مواد اولیه ای می خواهد که از آن چیزی بسازد؛ ولی خدا بی مایه و مواد اولیه همه چیز را آفرید»

خداوند متعال در مورد خلقت اولیه انسان در آیات متعددی با لفظ "تراب" و "طین" تعبیر آورده و بیان فرموده است که انسان را ابتداءً از خاک آفریده است.

چنانکه در این باره جریان حضرت عیسی علیه السلام را با آدم علیه السلام که کاملاً مستقل، و از خاک به وجود آورده، مقایسه می کند و می فرماید " : إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ " این آیه تصریح دارد بر این که حضرت آدم علیه السلام مستقلاً از خاک گرفته شده زیرا که قرآن برای آدم نه پدری قایل است و نه مادری . و تبدل انسان از موجودات دیگر را نفی می کند و می فرماید " : بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ " ...
...خداوند انسان را ابتداءً از خاک آفرید " حالا خاک چه مرحله را پشت سر گذاشته، در آیات متعدد متذکر می شود مانند : سوره های سجده ۷/ - مومنون ۱۲/ - حجر/۲۶- الرحمن/۱۴ که حاکی از مراحل خاک، گل و لای، گل خشکیده (مانند سفال)، گل چسبنده و ... است.

آفرینش انسان از دیدگاه احادیث

امیرالمومنین علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

«خداوند مقداری خاک از قسمت های سخت و نرم زمین، و خاکهای مستعد، شیرین و شوره زار گرد آورده، و آب بر آن افزود تا گلی خالص و آماده شد، و با رطوبت، آن را به هم آمیخت تا به صورت موجودی چسبناک درآمد و از آن صورتی دارای اعضاء و جوارح، پیوستگیها، گسستگیها آفرید، آن را جامد کرد تا محکم شود و صاف و محکم و خشک ساخت تا وقتی معلوم و سرانجامی معین . و آنگاه از روح خود در او دمید، و دارای افکاری قرار داد که به وسیله آن در موجودات تصرف نماید، به او جوارحی بخشید که به خدمتش پردازد و ابزاری عنایت کرد که وی را به حرکت درآورد، نیروی اندیشه به او بخشید که حق را از باطل بشناسد، و همچنین ذائقه، شامه و وسیله تشخیص رنگ ها و اجناس مختلف در اختیار او قرار داد و او را معجونی از رنگ های گوناگون و مواد موافق و نیروهای متضاد و اخلاط مختلف حرارت، برودت، رطوبت، یبوست، ناراحتی و شادمانی ساخت.

«عبدالله بن یزید بن سلام» از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مورد آفرینش آدم و این که چرا "آدم" نامیده شد، پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

برای این که از خاک و گرد و غباری روی آن آفریده شده است. گفت: آیا آدم از تمامی خاکها آفریده شد، یا از یک نوع از خاک؟ فرمود: بلکه از تمامی خاکها، زیرا که اگر از یک نوع خاک آفریده شده بود، همدیگر را نمی شناختند، و همه با یک قیافه آفریده می شدند. گفت: آیا در دنیا مثلی برای انسان ها هست؟ فرمود: خاک؛ چرا که خاک انواع و اقسامی دارد: خاک سفید، سبز، سرخ مایل به سفیدی، غبار آلود(سفید کدر)، سرخ، صاف، سرد، شوره زار، خشن، نرم . لذا مردم هم مانند خاکها نرم، خشن، سفید، زرد، سرخ، و ... به رنگ خاکها آفریده شدند.

پس حیات و هستی، نشانه ای از قدرت بی چون و چرای الهی است و به هیچ وجه جنبه مادی ندارد.

تکامل

بر اساس این نوشته خداوند جهان و جانداران ساکن آن را در شش روز آفریده و آدمی آخرین آفریده او است.

نظریه های بعدی عبارت بودند از خلق الساعه و ثبوت انواع که تا قرن ۱۸ و ۱۹ تأیید می شدند.

در قرن ۱۹ اندیشه پیوستگی جانداران و پیوستگی تاریخی آن ها یعنی نظریه تکامل به فکر معدودی از متفکران رسیده بود .یکی از تئوری های مهم تکاملی از لامارک زیست شناس فرانسوی است که به سال ۱۸۰۹ به چاپ رسید . لامارک برای بیان چگونگی وقوع تکامل دو نظریه استعمال و عدم استعمال اندامها و ارثی بودن صفات

اکتسابی را عنوان کرد. وی مشاهده کرده بود که اگر اندامی از بدن یک جاندار استعمال می شود بزرگتر و کارآمدتر می شود و اگر عضوی به کار نیفتد کوچک می شود و تحلیل می رود.

بنابراین جاندار در نتیجه ناهماهنگی در استعمال اندامهای مختلف بدن در طول عمر خود ممکن است تا حدی تغییر یابد و بعضی از صفات را کسب کند. لامارک این گونه صفات را وراثتی و قابل انتقال به اخلاف می پنداشت.

این تئوری بسیار موفقیت آمیز بود و به اشاعه اندیشه تکامل کمک بسیار کرد. اما سرانجام معلوم شد که نظریه لامارک نادرست است. چون هر گونه تغییری که بر اثر استعمال یا عدم استعمال یا به هر علت دیگر در سلولهای دیگر بدن به غیر از گامتها رخ دهد تاثیری در ژن های سلولهای زاینده نخواهد داشت و قابل انتقال به نسل بعدی نیست.

نظریه داروین - والاس در مورد تکامل

در سال ۱۸۵۸ داروین و والاس با هم تئوری جدیدی درباره تکامل اعلام داشتند که جانشین تئوری لامارک شد. داروین این تئوری جدید را پروراند و به صورت کتابی تنظیم کرد. این اثر معروف که به نام اصل انواع به وسیله انتخاب طبیعی یا بقای نژادهای مناسب در تنازع بقا است در سال ۱۸۵۹ انتشار یافت. داروین و والاس محیط را علت اصلی انتخاب طبیعی می دانستند، یعنی محیط تدریجاً جانداران دارای صفات نامساعد را از بین می برد و جانداران دارای صفات مساعد را حفظ می کند. پس از گذشت نسل های زیاد و متوالی و تأثیر مداوم انتخاب طبیعی، سرانجام گروهی جاندار یک صفت یا تعدادی صفات جدید و مساعد را به درجه ای جمع خواهد کرد که به صورت گونه ای جدید از گونه اجدادی ظاهر خواهد شد.

همواره این سؤال مطرح می شد که منبع این تفاوت های فردی مهم چیست؟ و تفاوت های فردی چگونه به وجود می آیند. این جا بود که داروین ناگزیر شد به نظریه لامارک یعنی وراثت صفات اکتسابی پناه ببرد. اما تدوین پاسخ درست مربوط به تفاوت های فردی شش سال پس از انتشار کتاب اصل انواع و هنگامی آغاز شد که مندل قوانین وراثت را اعلام داشت. ولی حاصل مطالعات مندل بیش از ۳۰ سال در ابهام نادیده ماند و پیشرفت شناخت مکانیسم های تکاملی نیز به همان نسبت به تاخیر افتاد. انتخاب طبیعی فقط به عنوان بخشی از مکانیزم تکامل شناخته شده است. زیرا داروین و والاس توضیحی ناقص از تکامل عرضه داشتند، اما به طور کلی آنان نخستین کسانی بودند که جهت درست تکامل را نشان دادند.

تکامل فرایند دو مرحله ای

مکانیزم تکامل را می توان اثر انتخاب طبیعی بر تفاوت های ژنتیکی که در میان افراد یک جمعیت ظاهر می شوند، دانست . جمعیت، گروهی از افراد یک نوع جاندار است که در یک محل زندگی کرده و با هم زاد و ولد می کنند و ژن ها آزادانه در میان آن ها توزیع می شوند . گوناگونی ژنتیکی ممکن است از نو ترکیبی حاصل از تولید مثل جنسی، از جهش یا از هر دو این پدیده ها ناشی نشود . اگر چنین جاندارانی باقی بمانند و اولاد بیاورند، در آن صورت خاصه های ژنتیکی جدید آن ها در خزانه ژن جمعیت باقی خواهد ماند. این تازه های ژنتیکی در طول نسل های متوالی می توانند در تعداد بیشتری از افراد جمعیت یا در همه آن ها گسترش یابند.

مفهوم واقعی انتخاب طبیعی، تولید مثل افتراقی است . یعنی بعضی از افراد یک جمعیت بیش از دیگر افراد آن اولاد به جا می گذارند و نسبت به افرادی که اولاد کمتری از آن ها می ماند، درصد بیشتری از ژن به خزانه ژنی نسل بعد، انتقال می دهند . اگر تولید مثل افتراقی در طول چند نسل ادامه یابد، آن هایی که فرزندان بیشتری تولید می کنند، تدریجا سهم بزرگتری از افراد کل جمعیت را به وجود آورد . در نتیجه ژن های آن ها در خزانه فروتر خواهد شد . پس امکان دارد صفت جدیدی که در یک فرد جاندار پدید می آید، از راه تولید مثل افتراقی و به مرور زمان، به صورت خوصیت استاندارد تمامی یک جمعیت درآید.

نتیجه گیری کلی

بر اساس نظریه امروزی تکامل، انتخاب طبیعی نیرو در اساس خلاقه به شمار می آید که نوآورهای ژنتیکی را در میان افراد بیشتری گسترش می دهد . هر چند که به از میان رفتن افرادی که از نظر تولید مثل صلاحیت ندارند، می انجامد.

افرادی را که از نظر رفتاری، یا از نظر اجتماعی، صلاحیت ندارند، الزاما از میان نمی برد . قویترین و بزرگترین جاندار یک جمعیت ممکن است از نظر رفتاری بسیار صالح باشند، از نظر تولید مثل و از نظر تکامل، فاقد صلاحیت خواهند بود.

از سوی دیگر ممکن است فردی رنجور و ضعیف، از نظر رفتاری یا اجتماعی صلاحیت نداشته باشد، اما اولاد زیادی به وجود آورد . انتخاب طبیعی در اساس از طریق تولید مثل واقع می شود نه از راه تنازع بقا. تنازع بقا برای بقا روی می دهد، ولی غالبا جنبه فیزیکی محض دارد و ممکن است به صورتی غیر مستقیم بر موفقیت جاندار در امر تولید مثل نیز موثر افتد . این عوامل نیز در حد خود می توانند اثرات تکاملی به بار آورند . اما مهمترین نتیجه حاصل نه تنازع، نه از میان رفتن و نه حتی بقای فرد است . بلکه آن چه سرانجام حاصل می شود، بلکه آن چه سرانجام حاصل می شود، موفقیت نسبی در امر تولید مثل است .

اعتقاد به حضور خدا در تمام ابعاد زندگی

روش ذن بودیسم

در ذن گفته می شود که ذهن انسان مانند یک دریاچه با امواج متلاطم است هنگامی که آب سطح دریاچه آرام بگیرد آنگاه نور زیبای ماه (خداوند) بر سطح دریاچه منعکس خواهد شد و فرد به اشراق خواهد رسید . نیازی به جستجوی حقیقت نیست . حقیقت همه کران تا کران عالم هستی را در بر گرفته است و ما فقط کافی است حجاب ذهن را کنار بزنیم تا حقیقت همچون جویباری در وجود ما جاری شود.

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

حافظ تو خود حجاب خودی از میان برخیز

شاید بتوان گفت بر اساس این دیدگاه ما زیادی به حقیقت نزدیک هستیم و همین مسئله مشکل آفرین شده است . درست مانند کسی که صورتش به کوه بزرگی چسبیده باشد و نتواند کوه را ببیند . او لازم است مقداری عقب برود تا از دور کوه را ببیند . تفکر هیچ می تواند دور نمای حقیقت را به ما نشان دهد .

در روش ذن، سالک در حالت ذاذن (چهارزانو) می نشیند و ساعت های متمادی به هیچ فکر می کنند و با این کار دو نادی آیدا و پنگالا را در خویش آرام می سازد . با انجام این کار گاهگاهی بارقه ای روحانی او را می رباید. با تداوم تمرین، این ربایش ها کم کم زیاد می شود تا آن جا که در نهایت به حالت اشراق دست می یابد.

در روشی دیگر، استاد ذن به شاگرد یک کوان یا معما می دهد که این معما خلاف منطق است و ذهن قادر به حل آن نیست فرضا مانند شنیدن صدای یک دست! و یا دو به علاوه دو مساوی پنج! شاگرد مدت ها به این معما ها فکر می کند و عاقبت ذهن خسته شده و ناگهان لذتی عجیب را احساس می نماید . این امر از آن جا ناشی می شود که چون معما خلاف منطق است دو نادی آیدا و پنگالا قادر به حل آن نیستند و لاجرم آرام می گیرند با این کار کانال سوشومنا و چاکرای ساهاسرارا باز شده و شاگرد رفته رفته به اشراق می رسد. به نظر می رسد شمس تبریزی نیز برای در اولین دیدار خود با مولانا از این روش استفاده کرده باشد . او سوالی از مولوی می کند که روح پاک مولوی برای یافتن جواب آن سخت به تقلا می افتد و در نهایت با کمک جان بیدار(کندالینی) شمس تبریزی به حال شیفتگی می رسد.

روش اهل نظر و زیبا بینی

یکی از سریعترین و زیباترین و دیوانه کننده ترین روش ها روش زیبابینی است . این روش بر نظریه حضرت افلاطون در مورد زیبایی استوار است . بر اساس نظر افلاطون چون در انسان گرایش به خیر و یا زیبایی مطلق وجود دارد پس خیر مطلق و زیبایی مطلق هم وجود دارد . افلاطون می گوید حقیقت خیر و زیبایی همه یک

چیزند . زیبایی حقیقت است و حقیقت همان زیبایی است . خداوند زیبایی است پس زیبایی خود خداوند است! به عبارت ساده هنگامی که انسان در حال دیدن زیبایی چیزی مانند برگ یک گل است، او در حال دیدن خداوند است! او دارد به طور مستقیم به ساحت پاک پروردگار نگاه می کند! مستقیم ترین راه به سوی خداوند! مملو از شادی و شمع! از این جا یک شاخه بسیار هیجان انگیز عرفان آغاز می شود . اکثر مردم نمی دانند که در پایان راه زیبایی چه گنجی در انتظار آن هاست.

دل هر ذره که بشکافیش

آفتابیش در میان بینی

تصور آنها از زیبایی بینی این است که یک روز تعطیل به طبیعت بروند و هوایی تازه کرده و مجدداً زندگی ماشینی خود را با روحیه تازه شروع کنند!

در این روش انسان کم کم ظرفیت زیبایی بینی خود را افزایش می دهد تا آن جا که به زیبایی و خیر مطلق یعنی خداوند می رسد . درست مانند یک جاده با صفای کوهستانی که پس از دیدن مناظر دلکش و رودخانه های خروشان در آخر به دریایی مملو از شادی و زیبایی ختم شود . این دریای نور و شادی اشراق است.

قطره دریاست اگر با دریاست

ورنه قطره قطره و دریا دریا است

حضرت افلاطون منشا زیبایی های جهان را خداوند می داند . او می گوید کسانی که زیبایی را می پرستند در واقع زیبایی الهی را می پرستند . افلاطون معتقد است انسان هر چه در عالم معرفت دارد از نور خداوند است و آن نور حقیقی است که چشم انسان را بینا می کند . افلاطون اصل زیبایی عالم را در خود آن می داند . به نظر ابن عربی نیز عالم هیچ چیز جز زیبایی نیست . عالم مظهر ظهور اسماء حق است . فریتوف شوان می گوید زیبایی شکوه حقیقت است . او می گوید زیبایی دارای بار و معنایی بس متعال است و تنها نمودی دلپذیر و یا سودمند نمی باشد.

زیبایی بینی باعث باز شدن چاکرای هفتم و فعال شدن شاهراه خداوند می گردد.

زیبایی مقوله ای غیر قابل وصف است یعنی زیبایی پدیده ای است که ذهن قادر به تجزیه و تحلیل منطقی آن نیست و اصولاً زیبایی خود نوری است که از جانب پروردگار می تابد . این خداوند است که به وسیله زیبایی های جهان به شما می خندد! یک زن زیبا در خیابان، یک گل وحشی در مرغزار، یک ستاره دل انگیز در آسمان همه لبخندهای خداوند اند.

در عرفان ایرانی عارفان به نظر بازی و زیبا بینی شهره اند. نظر بازی یکی از ارکان عرفان ایرانی است.

یک تکه رطب دل عارف می برد

و یا

اهل نظر هر دو جهان به یک نظر ببازند

میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز

و آنکس که چو ما نیست در این شهر کدامست؟

عاشق و رند و نظربازم و می گویم فاش

تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام!

صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی

زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد

سالک در اثر سیر و سلوک و غور در طبیعت دارای مهارت فوق العاده ای در زیبایی شناسی خواهد شد به گونه ای که یک عدد سوسک سیاه برای او منظره ای بسیار دل انگیز و زیبا به نظر خواهد آمد . یک برگ درخت حالتی همچون دیدار هزاران گل سرخ زیبا را در او ایجاد خواهد کرد . در نظر او همه اجزای طبیعت دارای طبیعت زیبایی خاص خود هستند . سهراب می گوید:

گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد

که چرا می گویند :اسب حیوان نجیبی است و کبوتر زیباست

و چرا در قفس هیچ کس کرکس نیست؟

چشم ها را باید شست جور دیگر باید دید .

جهان هستی تابلوی نقاشی خداوند است . هر گوشه این تابلو حیرت انگیز و زیباست . پای یک مارمولک همان قدر مفتون کننده است که یک قطره شبنم! به عبارت دیگر هر جزء ناچیز از طبیعت خود دارای کمال بی نهایت است.

مرا شیوه چشم تو کافی است

ریاضت کش به بادامی بسازد

مرتاضان هندی چهل روز ریاضت می کشیدند و هر روز را تنها با خوردن یک بادام سپری می کردند . خداوند دارای آنچنان شأن بلندی است که تنها دیدن چشم بادامی او برای ما کافی است . خداوند برای کسی کارت دعوت نمی فرستد ولی کارت دعوت او همه جا پر است . می توانید یکی از این کارت های دعوت را بردارید و به با شکوه ترین ضیافت جهان هستی بروید.

یکی از کسانی که به اشراق رسیده است دوستم سهراب سپهری است . او در یکی از شعرهایش این پدیده را چنین توصیف کرده است:

صدای پرپری آمد و من از هجوم حقیقت به خاک افتادم

در این جا صدای باز شدن چاکرای ساهاسرارا با صدای پرپر و اتحاد با روح هستی با هجوم حقیقت بیان شده است .

حافظ نیز می فرماید :

عوامل موثر بر اشراق

پایین آوردن آستانه تحریک توسط زیبایی

هر کسی یک آستانه تحریک توسط زیبایی دارد. فرضا یک نفر با دیدن یک گل از خود بی خود می شود و یک نفر دیگر حتی آبشار نیاگارا روی او بی تاثیر است!

یک تکه رطب دل عارف می برد

ما باید به سمت تلطیف دل و قلب برویم . می توان، آستانه تحریک را پایین آورد.

چه بگویم که ترا ناز کی طبع لطیف

تا به حدیست که آهسته دعا نتوان کرد.

یکی از راه های جالب برای یادگیری غور و توجه به طبیعت، توصیف نوشتاری آن است. ابتدا چند دقیقه عمل تراناکا یا تمرکز چشمی را انجام می دهیم و سپس به دنبال آن چند دقیقه در مورد زیبایی های موضوعی که در مورد آن غور می کنیم فکر می کنیم و سپس اقدام به نوشتن و تشریح زیبایی های آن می نماییم فرضا یک تکه سنگ یا چوب را برمی داریم و چند دقیقه با ادب و احترام به آن خیره می شویم و سپس یک تکه کاغذ و قلم برمی داریم و کلیه زیبایی های آن را یادداشت می کنیم . برای مثال یک برگ درخت را جلوی خود بگذارید و آنگاه شروع کنید هر چه که می بینید از رنگ و طول و عرض و شکل و سلول ها و بوی آن را روی کاغذ یادداشت کنید و باز سعی کنید نکات جدیدی را پیدا کنید . این کار را با یک تکه سنگ و یا منظره یک کوه و یا بدن یک حشره هم اجرا کنید آن وقت در می یابید که از چه نکات شگفت آوری غافل بوده اید . لئوناردو داوینچی از همین تکنیک استفاده های فراوانی برده است . او خلاقیت خود را مرهون نگاه کردن و دقت در خطوط حاصل از نم و رطوبت روی دیوارها دانسته است!

تمرین دیگر عکاسی و نقاشی در طبیعت است . به طبیعت می رویم و با یک دوربین کلیه مناظر و موضوعاتی که به نظر ما زیبا هستند را عکس می گیریم . خوشبختانه دوربین های دیجیتالی امکانات فوق العاده ای را برای گرفتن عکس های متعدد و فراوان به ما داده اند.

نقاشی در طبیعت نیز تمرین فوق العاده ای برای احساس زیبایی است و کسانی که آن را آزموده اند آرامش و لذت فوق العاده ای را تجربه نموده اند . البته این کار احتیاج به یادگیری فنون نقاشی دارد و کمی دشوار است ولی دارای نتایج حیرت انگیزی است چرا که نقاش زیبایی را با چشمان خود می بیند و برای لحظاتی آن را در ذهن خود حفظ می کند و بعد سعی می کند به وسیله دستان خود آن زیبایی را بر روی کاغذ به تصویر بکشد . این کار رابطه تنگاتنگ با زیبایی را در او ایجاد می کند و او دیوانه طبیعت می گردد.

خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم

کین همه نقش عجب بر در گردش پرگار داشت

پایین آوردن آستانه تحریک توسط زیبایی، باعث افزایش غیر قابل باور حجم لذت ما از زیبایی های جهان خواهد شد.

وقتی دیدن یک مورچه می تواند عارف را منقلب کند، دیدن یک دسته گل رنگارنگ زیبا و یا طلوع آفتاب در یک افق لاجوردی و یا یک آسمان غرق در ستاره با دل شوریده او چه خواهد کرد؟!

می دانیم که جایی عبوس تر و بدقواره تر از سلولی را در نظر آورید با دیوارهای سیاه سیمانی و یک تخت آهنی زنگ زده و تشک و پتویی پوسیده! این مکان هر انسانی را دلتنگ و افسرده خواهد کرد ولی ضعیف برای یک

عارف زیبا بین به کلی متفاوت خواهد بود! در و دیوار این سلول برای او باغی دلگشا به نظر خواهد آمد. زیبایی های دانه های شن و سیمان دیوارها چیزی کم از زیبایی صحرای آفریقا و زیبایی پتو، چیزی کمتر از فرشی گرانبها نخواهد داشت. یک سوسک سرگردان روی زمین، شاهکاری از آفرینش محسوب خواهد شد گویی غزالی گریزپای در حال رمیدن است!

تراتا‌کای اشراقی

عمل دیگر تراتا‌کای اشراقی است. تراتا‌کای اشراقی ترکیبی از ترانا‌کای یوگا و روش اهل نظر است. در این تمرین نگاه انسان بر یک گل و یا سنگ و یا یک تار مو متمرکز می شود و با انجام این عمل توجه انسان به نحو عجیبی خدا در دوردست های آسمان نیست، خدا هم اینک در جلوی چشم شما است. با تراتا‌کا سالک متوجه ذات و حقیقت جهان می شود.

تراتا‌کا به طور شگفت آوری غفلت انسان را از بین می برد و حجاب های ذهنی و روانی ما را کنار می زند و ما می توانیم به جهان غیب بنگریم. تراتا‌کا چاکرای چشم سوم را باز و فکر و روح انسان را پاک می کند. تراتا‌کا عملی فوق العاده است. خیره نگاه کردن به طبیعت تمرکز فوق العاده ای را به انسان می دهد. نگاهی که انسان در حالت عادی به یک کوه و یا یک درخت می کند بسیار سهل انگارانه و غافلانه است ولی نگاه خیره باعث اجبار فیزیکی انسان در دقت کردن به آن چیزی که در فرا روی او قرار دارد خواهد شد.

انجام عمل تراتا‌کای اشراقی چند مرحله دارد.

-خیره شدن بر موضوع تا حد امکان(حداقل یک دقیقه)

-فکر کردن به زیبایی های موضوع و نحوه خلقت خداوند (مقایسه آن با هیچ)

-از خود بیخود شدن به جهت ادراک زیبایی

-ادای احترام نسبت به خالق

ابتدا در حالتی کاملاً راحت بنشینید و بر یک موضوع خاص فرضاً یک برگ سبز درخت(یا یک سنجاق یا یک حبه قند)با چشم تمرکز کنید. این کار را برای دقایقی ادامه دهید. سپس شروع به فکر کردن در مورد ویژگی ها و زیبایی ها و نحوه خلقت برگ سبز کنید. در ابتدای کار کمی تلقین را هم به کار ببرید. بعداً خواهید دید که این تلقین به نحو شگفت آوری تبدیل به واقعیت خواهد شد. درست مانند اتومبیلی که روشن نمی شود و شما با کمی هل آن را روشن می کنید.

برای درک عظمت آفرینش نیز می توانید هستی برگ سبز را با نیستی آن مقایسه کنید . یعنی همانگونه که به برگ نگاه می کنید همزمان نیستی آن را در نظر بیاورید پس از آن به تفکر در مورد نحوه خلقت آن پردازید تصور کنید اگر خود شما می خواستید آن برگ درخت را خلق کنید چه کارهایی باید می کردید؟ ارزش هر چیزی با ضد آن روشن می شود فرضاً یک جسم سفید در یک زمینه مشکی بسیار مشخص است برای درک ارزش هنری خلقت یک شیء باید هم زمان نیستی آن را در نظر بگیرید و هستی آن را همزمان با نیستی آن مقایسه کنید تا از معجزه آفرینش شگفت زده شوید!

کیست ستمکارتر از آن کس که متذکر آیات خداوند بشود و از آن روی بگرداند!

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

عقل حیران شود از خوشه زرین عنب

فهم حیران شود از حقه یاقوت انار

از نظر افلاطون زیبایی یک اثر هنری، نه در مواد و مصالح و نه در فرمی است که برگزیده، بلکه در خلاقیتی است که در آن تجلی کرده است می باشد. او عقیده دارد سرچشمه زیبایی در خلاقیت و آن هم از عالم عقل و در نهایت از احد(خداوند و یا عشق) سرچشمه می گیرد . ابن عربی و افلاطون هنر بدون دانش را غیر ممکن می دانند . ابن عربی معرفت را اساس هنر می داند و هر چه معرفت بیشتر باشد هنر اصیل تر خواهد بود و بنابراین وجود و هستی برآمده از دانش است یعنی از زیبایی جهان هستی ما در می یابیم که دریایی از دانش در ماوراء آن قرار دارد.

ادراک زیبایی تا مرحله از خود بی خود شدن باید ادامه پیدا کند. یعنی سالک به جایی می رسد که دیگر تاب تحمل زیبایی را ندارد! این همان سرمست شدن از شراب زیبایی است و سالک باید به شرابخواری خود ادامه دهد تا پیمانه وجود خود را لبریز سازد.

الا یا ایها الساقی ادرکاسا و ناولها

زیبایی لطیفه ای الهی است و درک آن باعث باز شدن چاکرای ساهاسرارا می گردد این کار کم کم به جایی می رسد که وجود انسان تاب تحمل عظمت وصف ناپذیر زیبایی های جهان را نمی کند بنابراین از خود بیخود می شود . این حالت در نهایت به باز شدن چاکرای ساهاسرارا و اشراق ختم می شود.

دست در حلقه آن زلف دوتا نتوان کرد

تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد

درک اشراق و خداوند مانند دیدن عکس های سه بعدی کامپیوتری است در ابتدای کار چیزی به جز شکل های درهم و برهم چیزی دیده نمی شود ولی پس از مدتی انتظار ناگهان لطیفه ای روحانی شما را می رباید . اگر شما در حین انجام تراتاکای اشراقی پنج زیبایی را دیدید و آن را روی کاغذ یادداشت کردید معنای آن این است که شما پنج بار خدا را دیده اید و یا بهتر بگوییم پنج بار اشراق را در مقیاس بسیار کوچک تجربه کرده اید منتها آن قدر این حالت سریع و لطیف و ظریف بوده است که شما متوجه آن نشدید ولی بر اثر تمرین این دانه های کوچک در سرزمین دل شما رشد خواهند کرد و بزرگ خواهند شد و تمام وجود شما را مملو از نور و زیبایی و شمع خواهند ساخت . اشراق در یکی از لحظات دیدن زیبایی روی خواهد داد.

تراتاکای اشراقی عملی مقدس است و باید با ادب و احترام بسیار انجام گیرد مگر نه این است که شما در آستانه دیدن پروردگار هستید؟ بعد از انجام عمل تراتاکای اشراقی بهتر است موضوع مورد مطالعه را به عنوان آیه ای از آیات خداوند و به نشانه عشق او ببوسید . همانگونه که دست یک خانم زیبا بوسیده می شود شما هم موضوع مورد توجه را به نشانه عشق نسبت به حضرت پروردگار ببوسید . به هر صورت که می توانید عمل تراتاکای اشراقی را تمرین کنید . پس از مدتی پیشرفت به آن چنان لذت و عشقی خواهید رسید که زمین را از فرط لذت گاز خواهید گرفت ! تراتاکای اشراقی جواهر گرانبهائی است.

وحی

اعجاز قرآن

می دانیم پیغمبر ما خاتم است و دین او خاتم و جاودانه است و بلکه پیغمبران گذشته همه مقدمه بوده اند؛ یعنی در واقع مراحل ابتدایی را میگذرانده اند و بشر هم در مکتب آن ها مراحل ابتدایی را پشت سر می گذاشته تا آماده بشود برای مرحله نهایی و با آمدن دین خاتم دیگر پیامبر جدیدی در عالم نخواهد آمد و این دین به صورت پایدار در عالم باقی خواهد ماند.

دین خاتم در بسیاری از خصوصیات با ادیان دیگر تفاوت دارد.

یکی از آن خصوصیات، معجزه دین خاتم است؛ البته معجزه اصلی آن.

معجزات پیامبران دیگر از نوع یک حادثه طبیعی بوده است مثل زنده کردن مرده یا اژدها شدن عصا، و یا شکافته شدن دریا و امثال آن ها.

این ها هر کدام حادثه ای موقت است . یعنی حوادثی است که در یک لحظه و در یک زمان معین صورت می گیرد و باقی ماندنی نیست.

اگر مرده ای زنده شود زنده شدن او در یک لحظه انجام می گیرد و چند صباحی هم ممکن است زنده بماند ولی بالاخره می میرد و تمام می شود.

اگر عصایی ازدها می گردد یک امری است که در یک ساعت معین رخ می دهد بعد هم بر می گردد به حالت اولیه اش.

معجزاتی که انبیاء گذشته داشته اند همه از این قبیلند . حتی بعضی از معجزات خود پیغمبر؛ مثل آن ها که قبلا اشاره کردیم .

نیز از جمله این گونه معجزات است . رفتن پیغمبر از مسجدالحرام به مسجد الاقصی یا شق القمر در شبی یا روزی انجام می گیرد و تمام می شود.

ولی برای دین جاودان که می خواهد قرن ها در میان مردم باقی باشد، چنین معجزه ای که مدتی کوتاه عمر دارد؛ کافی نیست . چنین دینی معجزه ای جاودان لازم دارد.

و لهذا معجزه اصلی خاتم الانبیاء از نوع کتاب است . پیغمبران دیگر کتاب داشته اند و معجزه هم داشته اند ولی کتابشان معجزه نبود و معجزه شان هم کتاب نبود.

موسی تورات داشت و خودش هم می گفت تورات من معجزه نیست معجزه من غیر از تورات است .

ولی پیغمبر اسلام اختصاصا کتابش معجزه اش نیز هست البته نه به معنای این که او معجزه دیگری نداشته است؛ بلکه به این معنی که کتابش هم معجزه است و این لازم ه دین خاتم و دین جاودان است.

مطلب دیگری در مورد دین خاتم هست که باز یکی از رازهای خاتمیت به شمار می آید و آن این است که دوره خاتمیت نسبت به دوره های گذشته نظیر دوره نهایی و تخصصی است نسبت به دوره های ابتدایی یعنی دوره صاحب نظر شدن بشر است.

دانش آموز در دوره دبستان و دبیرستان فقط به او می گویند و او یاد می گیرد ولی وقتی که به دوره دانشگاه رسید و به طی کردن دوره تخصصی یعنی دوره فوق لیسانس و دکتری پرداخت؛ این جا دیگر دوره صاحب نظر شدن است دوره اجتهاد در نف مربوطه است.

دوره دین خاتم بشر از نظر کلی نه ملاحظه یک فرد بخصوص نسبت به فرد دیگر دوره صاحب نظر شدن است.

در دوره صاحب نظر شدن بشر است که در مسائل دینی؛ اجتهاد و مجتهد شأن پیدا می کند. آیا در ادوار گذشته ما مجتهد داشته ایم؟ در ادیان ابراهیم و موسی و عیسی مجتهدی وجود داشته است؟ خیر؛ آن چه قرآن از آن تعبیر به فقاہت و تفقه در دین می کند به هیچ وجه در آن ادیان به چشم نمی خورد.

آن کاری که امروز مجتهد با نیروی علم و استدلال و اجتهاد می کند، پیغمبران گذشته می کردند ولی نه با قوه اجتهاد بلکه با نیروی وحی و نبوت.

اصولا در آن ادیان زمینه اجتهاد وجود نداشت؛ چون خود دین باید زمینه اجتهاد در آن وجود داشته باشد یعنی در یک دین ضوابط و اصول کلی باید بیان شده باشد تا یک عده متخصص بر اساس آن کلیات و ضوابط روی فکری و نظر مسائل جزئی را اکتشاف نمایند.

ادیان گذشته به دلیل درس دوره ابتدائی بود، نمی توانست اصول و کلیات را بیان نماید، زیرا بشر استعداد فراگیری آن ها را نداشت.

اصطلاح رایجی است که می گوید: پیغمبران مرسل و غیر مرسل، پیغمبران مرسل یعنی پیغمبرانی که صاحب شریعت و قانون هستند مثل ابراهیم، موسی، عیسی و پیغمبران غیر مرسل یعنی پیغمبرانی تابع پیغمبران دیگر و مبلغ شریقت آنانند و از خودشان قانونی نداشته اند.

این است معنای حدیثی که پیغمبر فرمود: علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل. علماء امت من مانند انبیاء بنی اسرائیل می باشد البته مقصود آن عده از انبیاء بنی اسرائیل است که کارشان فقط تبلیغ و تفهیم و تعلیم و ترویج شریعت موسی بوده است.

این است که می گوییم دوره انبیاء گذشته دوره وحی است. به این معنی که حتی تبلیغ و ترویج را هم می بایست انبیاء انجام بدهند. ولی در دوره دین خاتم، یک سلسله کارها یعنی کارهایی که مربوط به عالم تبلیغ و ترویج است و یا مربوط به استنباط کلیات از جزئیات است آن را دیگر علماء انجام می دهند نه پیغمبران.

پس علماء از این نظر و در این حدود و نه بیشتر، جانشین پیغمبران، بلکه جانشین پیغمبرانی که صاحب شریعت نیستند.

هدفمندی آفرینش

خداوند در این زمینه هدفی دارد. این گذر عمر است که مدتی برایش تعیین شده است و لقاء خداوند مبنا و هدف است متأسفانه اکثریت مردم به لقاء پروردگارشان سرپوش می گذارند یعنی قرآن طبیعت را نمی خوانند و به آن توجه نمی کنند و نشانه های خدا را یکی پس از دیگری کتمان می کنند و ندید می گیرند آیا پس در روی زمین سیر نکردی که به عاقبت گذشتگان خود بیندیشی و چگونگی آن را بنگری؟ گذشتگان شما از شما ثروتمندتر و نیرومندتر بودند! آثار عمارت ها و تمدن آنان را که بیشتر از شما هم قدرت داشتند نمی بینید؟ برای ایشان فرستادگانی با دلایل روشن و تبیین گری فرستادیم، چرا که خداوند نمی خواهد به کسی ظلم کند، متأسفانه خودشان به شخصیت خودشان ظلم کردند و ستم روا داشتند (نتیجه این شد که) آنان که نشانه های ما را تکذیب کردند، همان کسانی بودند که بدی به بدی میافزودند و همه چیز را به مسخره گرفتند (و نتوانستند فهم و درک خدایی را داشته باشند که) (خداییست که ابداع می کند و از هیچ همه چیز پدید می آورد و سپس آن را به سوی خود می خواند سپس آن را به سوی خود می خواند سپس به سوی او بر میگردند!) (۱۱) و او کسی است که آفرینش را ابداع می کند و سپس آن را فرا می خواند (و این دور تسلسل) برایش آسان است و مثال های بالاتر و برتر در آسمان ها و زمین، برای اوست و به عزت و حکمت او مربوط می شود (و ما توانایی درک چنین مسائلی را هنوز پیدا نکرده ایم) (۲۷)

خداوند همان کسی است که در عین ضعیفی، می آفریند، سپس بعد از ضعف، شما را به قوت و استحکام می رساند (بدانید که) بعد از قوت شما را به ضعف و پیری خواهد رساند، (خداوند انسان را از ضعیف ترین موجود آفریده و سپس به او قدرت بخشیده است، همان جنینی که درون رحم مادر فقط از خون او تغذیه کرده و با وجود داشتن تمام اعضای بدن قدرت و توانایی هیچ کاری را از خود ندارد با چشم و گوش سالم ولی بسته، در ظلمت رحم مادر تنها دارای احساسی است که با آن در برابر عوامل بیرونی از خود واکنشی نشان می دهد و با به دنیا آمدنش خود را وارد محیطی می کند که بایستی با توانایی هایی که خداوند در اختیارش گذاشته دنیای وجودی خویش را به صورتی که خالقش می خواهد، در دنیای ظلمت دوم بسازد و همانطور که شکم مادر قبر اول انسان می باشد، دنیای خارج از وجود مادر یعنی زمین را مادر دوم خود دانسته و با اختیاراتی که خداوند در سرشت او نهاده است، بایستی خود را آماده کند برای تولدی دوباره، منتها این بار با جسمی از کار افتاده و فرسوده و روحی در حال رشد و نمو و در جهت خدا در دنیای دیگری متولد شود. که همان ظلمت سوم است و کسی با روحی پاک و بی آلایش مانند همان جسمی که از مادر متولد می شود، از مادر زمین متولد شود! نزد خداوند مورد پرورش متعالی تر قرار می گیرد، و این جا پایان کار ظلمات ثلاث می باشد. او هر چه و هر طور بخواهد می آفریند).

نیایش

با تنفس در آغوش خداوند

شاید ندانید که اصولاً نیایشی نیز به وسیله تنفس وجود دارد . نام این نیایش یوگای تنفسی یا پرانایاما است . پرانایاما یکی از شاخه های اصلی درخت یوگاست . قبل از تشریح پرانایاما سوالی را مطرح می کنیم و آن این که هنگامی که می خواهیم حداکثر شدت علاقه خود را به کسی نشان دهیم او را در آغوش می گیریم آیا می توان خداوند را که عزیزترین وجود عالم هستی است را در آغوش بگیریم؟ یعنی خدایی که جسم نیست و لطیف تر از هر لطیفی است را در آغوش بگیریم ؟

مسلمانها! ولی جواب این سوال از دیدگاه پرانایاما مثبت است . ما به هنگام تنفس خدا را در آغوش می کشیم آن هم به بهترین وجه ممکن! در این هنگام خدا در سینه ماست! همانگونه که دوستم پاتانجلی استاد بزرگ یوگا در دو هزار و ششصد سال پیش گفته است هدف یوگا خداوند است هدف پرانایاما نیز اتحاد با نود ساختاری جهان هستی یعنی خالق زیبایی ها خداوند است . پرانایاما یک طریقت عرفانی تمام عیار است . در این روش ما به مرور راه تنفس را در پیش می گیریم تا در نهایت به منشا تنفس که خداوند باشد برسیم.

درست مانند این که امتداد جویباری را بگیریم تا به سرچشمه زلال آن در یک کوه پر از برف برسیم . خداوند مانند یک کوه عظیم است که راه های بسیاری برای رسیدن به آن وجود دارد . رسیدن به خداوند کار ساده ای نیست . در این میان پرانایاما یکی از سالم ترین و سریع ترین روش های عرفانی محسوب می گردد و می تواند کمک بسیار موثری برای کلیه سالکان و عارفان باشد . ترکیب پرانایاما با زیبا بینی و عبادت معجونی فوق العاده می سازد . پرانایاما روشی منحصر به فرد است.

کوه ها چون ذره ها سر مست تو

نقطه و پرگار و خط در دست تو

قدمت انجام پرانایاما به چند هزار سال پیش بر می گردد و تصاویر و حکاکی های زیادی از کسانی که در حال انجام پرانایاما هستند در معابد هند و تبت به چشم می خورد . پرانایاما حاصل نبوغ یوگیان بزرگ هند است و این مردان بزرگ با دانش شگرف خود خدمت بزرگی را به بشریت کرده اند.

آنان عنوان می دارند که جهان از ماده و ماده از پرانا(نور) و پرانا از آگاهی و آگاهی از عشق تشکیل شده است . بنابراین کل عالم وجود از عشق(خدا) تشکیل یافته است . با انجام عمل تنفس ما علاوه بر اکسیژن مقدار زیادی نور و انرژی و عشق را توسط هفت بدن روحانی خود جذب می کنیم.

در فرهنگ و ادب فارسی نیز اشارات فراوانی به نقش تنفس شده است . آه درویش و دم گرم و نفس نافذ از این جمله است . سعدی در ابتدای گلستان می فرماید : هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون باز آید

مفرح ذات . پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب . این نشان می دهد که سعدی عنایت ویژه ای به تنفس داشته است.

موضوع پرانایاما تنفس است . تنفس یکی از مهمترین نعمت های خداوند و در عین حال فراموش شده ترین آن هاست! زندگی ماشینی کاری کرده است که انسان حتی نفس کشیدن را هم از یاد برده است . او با انجام تمرینات در می یابد که چقدر از اصلی ترین عمل زندگی دور افتاده است و به جای آن ذهنیات کاذب مغزش را پر کرده است . هم اکنون بینی خود را بگیرید و دیگر نفس نکشید خواهید دید چگونه ظرف چند ثانیه کاخ آرزوهای شما فرو خواهد ریخت و با اصلی ترین واقعیت زندگی که همانا مرگ باشد آشنا خواهید شد! شما با تمام گوشت و پوستتان در خواهید یافت که این دنیای خاکی چقدر گذرا و موقتی است . یاد مرگ یعنی یاد واقعیت . یاد مرگ انسان را پاک و نورانی می سازد . پرانایاما از همین نکته استفاده می کند و شما را پاک و پاکیزه می نماید گویی هم اکنون از شکم مادر متولد شده اید . پرانایاما فشار دادن دکمه مرگ و زندگی است . یعنی با فشار بر این نقطه عجیب تمام افکار و روان ما انسجام و وحدت می یابد و وجود انسان متعالی می گردد . تنفس اصلی ترین نقطه تماس ما با منشا حیات هستی است . در این عمل شما وجود را با تمام وجود احساس می کنید!

فواید پرانایاما

پرانایاما موثرترین وسیله برای حفظ آرامش است . در حقیقت افکار ما ماهیت پرانایی داشته و ذهن با تنفس رابطه ای تنگاتنگ دارد . ذهن ناآرام تنفس را مختل می کند و بر عکس کنترل تنفس ذهن را آرامش می بخشد و افکار را متعادل می سازد . اگر افکار انسان را به رشته های درهم ریخته چند زنجیر که انتهای آن ها به هم گره خورده است تشبیه کنیم (مانند زنجیرهای مراسم سینه زنی) پرانایاما کشیدن انتهای زنجیرها و آویزان و مرتب کردن آن ها است . همانگونه که بدن ما احتیاج به حمام دارد پرانایاما درون ما را به حمام می برد و آن را پاک و پاکیزه می نماید .

نور

به عقیده برخی از فلاسفه «تأثیرات فلاسفه هند و مصر(پیرو عقاید رمزی اسرار آمیز تصوف) که اولین بانیان حکمت شناخته شده اند تا عهد یونان در برخی از آثار حکیمان اسلامی دیده می شود که به تاریخ حکمت اهمیت خاص قایل اند و نظریات حکمای قبل از سقراط مانند : پرمانیدوس و پروتاگوروس و ذیمقراط و هر قلیطوس را نمی پذیرند، زیرا عقاید آن ها متوجه امور مادی است.

«فلاسفه و حکیمان اسلامی دامنه الهیات را از حد تعقل یونانی گذرانده اند» برخی از دانشمندان اندیشه های عارفانه ی فلاسفه شرق و غرب، قدیم و جدید را در تشابه و باهمی تا حدود زیاد هم سنخ می دانند و به مکتب های فلسفی مختلف تقسیم بندی کرده اند که مهمترین آن عبارتند از :

حکمت اشراقی(تصوف(۱)).)

حکمت وحدت وجود و یگانه جویان .(۲)

حکمت سوفسطایی و شکاکان .(۳)

حکمت مثالی و معتقدان به براهین لمی ذاتی .(۴)

حکمت عینی و معرفت مادی و طبیعی .(۵)

حکمت التقاطی .(۶)

جوهر عقاید اصحاب هر کدام را اندیشیده بیان می کند .(۷)

«به گمان مانی دوعالم از هم جدا و در هر یک ازین عالم دو خداوند فرمانرواست . یکی عالم ظلمانی ... این خلقت به این صورتی که می بینیم شیطانی و ظلمانی است، و باید آن را بر انداخت تا روح آسمانی به وطن اصلی خود که عالم نور است پرواز کند .» (۸)

«پلوتینوس بر این باور بود که مراد حقیقی "روح" دریافت روشنائی و نظاره زیبایی حقیقت است که با نور خویشتن روشن شده و نور اوست که سبب دیدار می شود . اما چگونه می توان به دیدار زیبایی خدا رسید؟ - به وسیله قطع علاقه از همه چیز.» (۹)

«تفکرات و مفاهیم فلسفی راجع می شوند به "تصور معنی وجود و عدم" اعم از این که در ماده اعتبار شوند مانند نور، حرارت، برودت، حرکت، سکون، وحدت، کثرت، حسن، قبح، جذب و دفع یا خارج از ماده تصور گردد یعنی در نشأ ذهن مانند کلی، جزئی، اثبات، حدوث، قدوم، علم، جهل، جوهر، عرض، علت، معلول، کمال و نقص»(۱۰)

فلسفه عرفانی از جهان مادی به جهان معنوی می رسد، سقراط گفته است هرگاه خودت را شناختی خدایت را شناخته یی، « خدانشناسی طبیعی استدلال خدا شناسی درونی نیز است » و به عقیده کانت، «در آسمان پرستاره بالای سر و قانون اخلاقی در دل هستی خدا را ثابت می کند(۱۱)» .»

اصول علمی حکمت به ما حکم می کند که غرض فهمیدن بیشتر مسایل باید به وجود و عدم بفهمیم.

«وجود» منبع کل شرافات و کمالات است و «عدم» منشأ کل نقایص تمام کمالات به وجود می رسد مانند: علم، وحدت، قدرت، حیات، حیات، حرکت، حرارت و شعاع. و تمام نقایص به «عدم» بر می گردد.

مانند: جهل، سکون، ظلمت، عرضیت، حدوث، و غیره، تمام ممکنات مرکب اند از «جهات وجودیه» و «جهات عدمیه».

«وجود مطلق و عدم مطلق را به کنه تصور نمودن

محال است و تصور بالوجه هر یک عین تصدیق به دیگری است و همه مشاهدات ما وجود مخلوط به عدم است و نور آمیخته با تاریکی چنانکه از مرگ زندگی، و از صغر مطلق اعظم مطلق پدیدار می گردد.

وحدت مرادف وجود است و منشأ انتزاع هر دو یکی است. و همین حالت موجود است میان نور و ادراک، و کمال بقا و ثبوت و حیات و مانند آن ها. «(۱۲)

علاوه بر فلاسفه و متفکرین جهان «برخی از روانشناسان معروف جهان مانند: ویلیام جیمس امریکایی در اثر مشهور خود به نام «اشکال آزمایش دینی» محلی برای نیروی عرفانی و روحانی قائل شده».

همچنان «لیوبا» در اثر به نام «روانشناسی عرفانی دینی» مسائل عرفانی را زیر بحث قرار داده است و عرفان را تعامل و تداعی متفکره و واهمه خوانده است. (۱۳)

غزل های شاعران دوره سامانی نوع از اشعار غنایی دل انگیز است که در وصف زیبایی های معشوق مجازی و یا هم توصیف مناظر و رنگینی طبیعت سروده اند.

شاعران این دوره در باره ی دیدار یار و رنج هجران دوست، شراب و کباب غزل سروده اند و بعداً برخی از شاعران در هر دو سبک، سبک عراقی و سبک خراسانی غزل های عرفانی سروده اند و به غزلهای عشق مجازی رنگ و سوز، تصوف داده اند

(کلمه عرفان MYSTIFICATION از معرفت و شناسایی گرفته شده یعنی شناختن آن چه که مرموز است و «پی بردن به رموزات فوق علوم اکتسابی و به واسطه ی ریاضت و امساک جسمانی و روحی رسیدن به مرحله ای که ذهن انسانی به مقام کشف معنوی ارتقا می جوید و از علم کسبی به علم شهودی یا حضوری می رسد»

و آن چه که در تلاش آن است او را در می یابد و راز آفرینش بر او مشهود می گردد، در همه کائنات به جز معنی چیزی نمی یابد و هر چه است اوست، او ای که منبع الهام اوست، چنانچه فیلسوف عالم بزرگ کشور ما بوعلی سینا در کتاب (اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابو سعید ابی الخیر ۴۵۷-۴۴۰ ه.ق (۱۴))

درباره ابوسعید ابی الخیر گفته:

«آن چه من می دانم او می بینید» همچنان ابو سعید درباره علی سینا گوید: (آن چه او می داند من می بینم)، دانستن عالم و دیدن عارف را در عرفان، دانش و بینش گویند و به قول عطار:

عالم گرد جهان می گردد و عارف درون جان و بیرون از جهان:

چه گوهری تو که در عرصه دو کون نگنجی

همه جهان ز تو پر گشت و تو بیرون ز جهانی»

و یا :

من چرا گرد جهان گردم چو دوست

در میان جان شیرین من اوست

«افکار طالیس و فیساغورث که از پیشروان فلسفه اند صرف کتاب خلقت بود، سپس نظر هوشمندان به ماهیت و ذات خود افتاد و عالم وجود را در نفس خویش مرتسم یافت.» (۱۵)

در بین عارفان شرقی و غربی مخصوصاً عارف قرن هفدهم انگلستان نیز اشتراک های ذهنی یافته می توانیم.

گروهی در سمبولیزم تصوف می بیند و اثر از عرفان پیشین شرق و غرب میابد (۱۶)

در بین سمبولیزم صوفیانه شرق و غرب و سورئالیسم شاعران شرق و سورئالیسم شاعران غرب شباهتی نزدیک وجود دارد و گاهی یکسان اند، نقطه مشترک عرفان شرق و غرب همانا کشف حقیقت و باور داشتن به وحدت وجود است و قدرت مافوق طبیعت که خلق کننده و آفریننده تمام جهان هستی می باشد.

«عرفان شرقی از یک منشأ واحد ذهنی و فلسفی پیروی می کند و در وجوه افتراق دید عرفانی شرقیان در سرزمین های مختلف پیوند های اشتراکی و همفکری دیده و احساس می شود» و اگر از اختلافات جزئی در بین آن ها بگذریم در کل و حوزه عمومی طرز فکر عارف شرقی با اختلافات مذهبی اختلافات عمومی و کلی را در

مسأله عرفان نپذیرفته اند و در جستجوی حقایق و کشف معنویت راز آفرینش در خود فرو می روند و آن چه عالم در جهان میبیند عارفان شرق آن را در جان می یابند و به واسطه ریاضت به آن وصل می گردند و گاهی بغرض دریافتن او که در درون عارف نهفته است تلاش دارند.

از قول کرشنا(۱۷)

خدایی که بس لطیف است به دانش و اندیشه در ننگجد، کسی که دورتر و نزدیکتر از نزدیک به موجودات است، با کسانی که او را شناخته است نزدیک است و از کسانی که او را نه شناخته اند دور است. (۱۸)

در بین تصوف mysticism و عرفان تفاوت جزئی وجود دارد و از نظر مفهوم کلی با هم فرق ندارد، صوفی و عارف هر دو در جستجوی معشوق حقیقی اند و آن را در ذرات وجود حس می کنند و در خود می بینند و گاهی جمال مطلق را در صور مقیدات یابند و از عشق مجازی به عشق حقیقی می رسند.

در تصوف و عرفان نقطه عطف را واحد و راه های رسیدن به نقطه هدف را متعدد می دانند و گمراه بودن را نفی می کنند و هیچ یک حق و باطل به زبان نمی آورند، چنانچه شاعری گوید:

روی هفتاد و دو ملت جز به آن درگاه نیست

عالمی سرگشته اند و هیچکس گمراه نیست

این مطلب را در شعر خلیلی جامع تر و مقبول تر میابیم که گوید :

این جهان لوح ز الواح خداست

مشق باطل در کتاب حق خطاست (۱۹)

و یا:

دیر و حرم دو مظهر انوار ایزدبست

از هر دو نور حق روشنگر آفتاب

و صائب این مطلب را با الفاظ روشن و کاملاً آشکار چنین بیان کرده است:

گفتگوی کفر و دین آخر به یک جا می کشد

خواب یک خواب است اما مختلف تعبیرها

اقبال لاهوری این مطلب را چنین آورده است:

در حقیقت نسب عاشق و معشوق یکیست

بوالفضلان صنم و برهمنی ساخته اند

یک چراغ است در این خانه و از پرتو آن

هر کجا می نگرم انجمنی ساخته اند (۲۰)

ضیالالدین نخشبی در «سلک السلوک» حالت روانی سالکان را از نظر تصوف گوناگون بیان نموده و به نام های ذیل یاد کرده اند:

بسط، قبض، سکر، صحو، حزن، طرب، رجا، تلوین، غیب، حضور، تکوین و غیره.

در حالت سکر و بیخودی گاهی سخنانی از زبان سالکان و صوفیان شنیده می شود که به نام طامه (طامات) یاد می گردد.

کلمه طامات به حالتی اطلاق می شود که معارف صوفی در سیر مراتب سلوک به حد اعلی خود برسد چنانچه حکیم سنایی غزنوی صوفی نامدار کشورمان گفته است:

چون دوست نموده راه طامات مرا

از ره نبرد رنگ عبادات مرا

چون سجده همی نماید افات مرا

محراب ترا باد و خرابات مرا

خواجه عبدالله انصاری (ملقب به پیر هرات) صوفی بزرگ جهانی اسلام در «محبت نامه» رساله معروف خویش درباره «طامات» چنین نگاشته است:

«طامات سخنی باشد نامفهوم؛ یا کناییتی نامعلوم و عبارت از داشتی و یا نشان از پنداشتی است، که خلق از فهم آن عاجز باشند و عقل در آن معجز باشد، و فواد در آن متفکر گردد و تفکر در آن متحیر گردد. یا سخنی باشد از

عیان، بی شرح و بیان، بشناسد آن که با راه باشد؛ یا از آن معنی آگاه باشد. و سخنی باشد که از وجد صادر شود و گوینده نه حاضر باشد. علم شریعت آیات است و علم طریقت با برکات است و علم حقیقت طامات، و شریعت و طریقت را درجات. یکی نفی و دیگر اثبات است. تا مرد در صورت حیات است، و در بند صفات، آن که در عین ممات است در وی چه بشارت است؟

و این اشارت است آن جا که صفات محققان است؛ هر چه غیرت است، حق آن است، گوینده حق است، چه جای طامات است.

ما قبله ی یار خویشتن بودستیم

از سجده آن بت، بر آسودستیم

از بهر نظاره یی خطا بینان را

خورشید به طامات براندودستیم (۲۱)

طامات در عرف عام سخن نامفهوم است اما در تصوف نشانی از حقیقت مطلق است که هر کس آن را درک کرده و فهمیده نمی تواند.

در فلسفه تصوف، عارف و صوفی در هنگام الهام به حالت نشه و وجد در می آید و از خود بی خود می گردد و اغلب حالت خلسه و بی خبری (ECSTASY) به او دست می دهد که این حالت را کشف اسرار و پیوستن به حقیقت الحایق گویند، ضمیر معانی صوفی از کثرت به وحدت می رود که وحدت و یگانگی عالم و جوهر انسانیت از یک مبدا آغاز می یابد و به یک نقطه می انجامد و آن نقطه ی آغاز و انجام خدای واحد است، که یک است و دو نمی شود).الواحد لا یصدر منه الا واحد. (

که در ابیات کهن هندوها «تت توم اسهی» آمده است. یعنی آن چه هست تویی.

و به قول فردوسی :

سخن هیچ بهتر ز توحید نیست

بنا گفتن و گفتن ایزد یکیست

و یا گوید:

جهان را بلندی و پستی توای

ندانم چه ای هر چه هستی توای

محبت خدایی

شعر سهراب را می خوانم و می رسم به "و خدایی که در این نزدیکی است" کمی تأمل می کنم و ادامه می دهم در فکر خود به فرموده حق تعالی هم می اندیشم که می فرماید "من از رگ گردن به شما نزدیکترم" به اطرافم مینگرم و یاد فرموده حضرت امام (ره) می افتم "عالم محضر خداست د رمحضر خدا معصیت نکنید".

با این افکار رو به روی رایانه خود قرار می گیرم و می خواهم آن چه شما دوستان نوشته اید که در جایی می بینیم در وبلاگی که مطالب آن بیشتر به مسایل ماهواره و تغییرات کانال های مختلف فارسی و حتی ... اختصاص دارد جمله ای است از مناجات امام سجاد(ع) (زین العابدین با این مضمون که خدایا من چیزی دارم که تو با این عظمت و جلالت نداری و آن خدایی است مهربان، بخشنده و بزرگ.

و بعد به یاد می آورم که من با داشتن این گنج بزرگ چگونه به آن پشت کرده و رو به آن کمتر می آورم . تأملی دگر می کنم و می بینم اگر خداوند متعال خدایی به این والایی ندارد چون خدا مهر و لطف هم اوست اگر خدایی بخشنده ندارد مظهر تمام بخشندگی و رحمانیت هم اوست اگر ... اما او مرا دارد که ناسپاسی می کنم، مرا که طاغی و عاصی، مرا که غرق در گناه و تباهی و عجب صبری خدا دارد.

خدایی که بین من عاصی با پرهیزکارانش در نعمات دنیوی تفاوتی قایل نیست و باران لطفش همه را در بر می گیرد.

آری در نزدیکی خود و در کنار خود خدایی داریم که می بیند و شنواست و ما در محضر او ییم خدایی که در آن سرا قاضی و شاهد هم اوست

الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی رسول الله (صلی الله علیه و سلم) و علی جمیع الانبیا و المرسلین و علی آله و اصحابه و اتباعه الی یوم الدین

در سلسله بحث های لقاء الایمان از بیانات برادر ارجمند عمرو خالد حب خدا به بندگان و عشق بندگان به پروردگار و نیز محبت انسان مسلمان به رهبر برگزیده اش خاتم الانبیاء(صلی الله علیه و سلم) (به زیبایی بیان شده استحاله به بخشی از بیانات او در این رابطه نظر خواهیم نمود .

بیایید چند لحظه ای او خود و محمد(صلی الله علیه و سلم) (بگوییم او که مهبط وحی و اسرار خداوند بود . آیا تو پیامبر (صلی الله علیه و سلم) را دوست داری ؟ چه پرسش عمیقی است چون به دنبالش پرسش های دیگری نیز مطرح می شوند اگر بگویی بلی، آیا راست می گویی؟ آیا عزیزترین عزیزت اوست یا مالت، مقامت، فرزندان و ... در روز چند بار از او یاد می کنی ؟ و...

به من گوش بسپار تا برایت عزیزش کنم هر چند صحبت از این دریای خوبی ها در چند دقیقه کار مشکلی است . روزی پیامبر(صلی الله علیه و سلم) با فاروق که در آن هنگام جوان بود بر راهی گذر می کردند آن بزرگوار دست عمر را در دستش با مهربانی گرفته بود عمر در این حالت در اوج شادمانی بود لحظه ای با خود گفت : چقدر پیامبر(صلی الله علیه و سلم) را دوست می دارم، پس رو به چهره ی نورانی آن حضرت کرد و گفت : یا رسول الله به خدا سوگند که تو را بسیار دوست می دارم . محمد (صلی الله علیه و سلم) فرمود : که آیا از پولت بیشتر ؟ فرمود : بله، آیا از پسر بیشتر؟ فرمود :بله، آیا از کس و کارت بیشتر؟ فرمود : بله، و با لحنی جدی تر فرمود : آیا از خودت بیشتر ای عمر ؟ عمر مردی نبود که از روی احساسات سخن بگوید در کمال صداقت گفت : خیر، حضرت فرمود : پس ایمانت هنوز کامل نشده است . امروزه اگر از کسی سؤال کنی که پیامبر(صلی الله علیه و سلم) را دوست داری می گوید : بله، اما آیا نماز می خواند؟ خیر، پس این چه محبتی است ؟ عبدالله بن عمر فرمود: پدرم کمی دورتر رفت به تفکر پرداخت سپس برگشت و گفت : جانم به فدایت ای رسول خدا(صلی الله علیه و سلم) اکنون تو را از جان خود بیشتر دوست می دارم، پیامبر (صلی الله علیه و سلم) فرمود : ای عمر اکنون ایمانت کامل شد.

عبدالله ندانست پدرش چگونه به این نتیجه رسید، گفت که ای پدر با خود چه گفتی؟ عمر گفت : فکر کردم که آیا من به خودم بیشتر نیازمندم یا به رسول الله (صلی الله علیه و سلم) من در گمراهی و تاریکی سرگردان بودم او مرا به راه نجات رهنما شد، من به فردوس پای نخواهم نهاد مگر با پیامبر باشم پس به او نیازمندترم.

عزیزان ما در یوم الحساب در روزی که لاینفع مال و لا بنون است در آن هنگام آتش و تشنگی، گرسنگی و شرمندگی به رسول الله (صلی الله علیه و سلم) (نیازمندیم، او می آید و در اوج دل سوزی می فرماید: امتی، امتی. او پیروانش را ندا می دهد و از حوض کوثر که هر کس از آن بخورد هیچ وقت تشنه نمی شود با دست مبارکش تشنگان را سیراب می کند، آن هنگام که امتش را صدا می زند یکی از آن ها می شتابد که خود را به محمد (صلی الله علیه و سلم) برساند اما ملائک مانع می شوند و نمی گذارند جلو بیاید، پیامبر می فرماید: او از امت من است رهایش کنید . جواب می دهند : ای محمد (صلی الله علیه و سلم) چه می دانی بعد تو چه کرد . ای دریغ و صد افسوس که چقدر غافلیم . رسول مهربانی (صلی الله علیه و سلم) در ظلمت به درگاه رب فرمود : چرا نگران و ناراحتی ؟ (لایزال به اشک و ناله دعا می کرد برای امتش به جبرئیل فرمودند : برای امتم . جبرئیل (ع) عرض کردند : خداوند هیچ وقت تو را به خاطر امت ناراحت نخواهد کرد، آینده به تو آن گونه می دهد که راضی شوی . ای یاران محمد (صلی الله علیه و سلم) پیامبر راضی نیست حتی یک نفر از امتش گرفتار عذاب قیامت شود

تمام پیامبران در قیامت می فرمایند : سلامتی، سلامتی، سلامتی . به غیر از رسول الله (صلی الله علیه و سلم) که می فرماید : امتی، امتی، امتی . جانم به فدایت ای مهربان بی دریغ یا رسول الله (صلی الله علیه و سلم) .

در یکی از جنگ ها همسر، پسر و پدر زنی شرکت داشتند . این زن وقتی به میدان جنگ می رود سراسیمه و هراسان به کشته ها و زنده ها نظر می افکند به او خبر شهادت فرزندش را می دهند، می گوید(انا لله و انا الیه راجعون) و جویای سلامتی پیامبر (صلی الله علیه و سلم) می شود، می گویند سلامت است، باور نمی کند و به راهش ادامه می دهد خبر شهادت همسرش را می شنود و باز انا لله می گوید خبر شهادت پدرش را می دهند همان گونه برخورد می کند تا پیامبر (صلی الله علیه و سلم) را می بیند اشک شوق در چشمانش حلقه می زند و عرض می کند یا رسول الله (صلی الله علیه و سلم) مادام تو سلامتی تمام رنج ها برایم سهل و آسان است . سبحان الله از این عشق آیا ما هم این گونه عاشق پیامبران هستیم.

در جنگ بدر از هر طرف تیر بر پیامبر پرتاب می شد . ابودجانه برای این که آسیبی به او نرسد پیامبر را در آغوش کشید جسم خود را سپری کرد برای محبوبش، وقتی به پشت ابودجانه نگاه کردند سوراخ سوراخ شده بود، آیا تو پیامبرت را این گونه دوست داری؟ آیا به سنت هایش عمل می کنی؟ آیا تو می دانی مثل ابودجانه خود را فدایش کنی و حرمت گفتارش را نگه داری؟

روزی پیامبر (صلی الله علیه و سلم) در جمع اصحاب نشسته بود فرمود: آیا می دانید عجیب ترین ایمان داران چه کسانی هستند؟ آن ها گفتند : ملائک، فرمود : خیر آنان در خدمت خداوند هستند چگونه ایمان نداشته باشند . باز گفتند : حتماً پیامبرانند . پیامبر (صلی الله علیه و سلم) فرمود : خیر بر آن ها وحی نازل شده است، چگونه می توانند ایمان نداشته باشند، گفتند : حتماً ما که یاران شما هستیم، پیامبر فرمودند : خیر شما مرا می بینید و هم عصر من هستید آن گاه بر چهره ی مهربانش قطره های اشک فرو غلتیدند و فرمود آنان که بعد از من می آیند و مرا ندیده اند اما به من ایمان دارند . اصحاب گفتند: پدر و مادرمان فدایت چرا گریه می کنی ؟ فرمود: برای یاران و برادرانم . ای به فدای قطره های اشکت، ما امت تو هستیم اما نمی دانم آیا برای تو اشک ریخته ایم یا نه ؟ آیا قلب مهربانت را درک کرده ایم یا نه.

عشق

عشق یک جور جوشش کور است و پیوندی از سر نابینایی، اما دوست داشتن پیوندی خود آگاه و از روی بصیرت روشن و زلال . عشق بیشتر از غریزه آب می خورد و هر چه از غریزه سر زند بی ارزش است و دوست داشتن از روح طلوع می کند و تا هر جا که یک روح ارتفاع دارد دوست داشتن نیز همگام با آن اوج میابد

عشق در قالب دلها در شکل ها و رنگ های تقریباً مشابهی متجلی می شود و دارای صفات و حالات و مظاهر مشترکی است، اما دوست داشتن در هر روحی جلوه خاص خویش دارد و از روح رنگ می گیرد و چون روح ها

برخلاف غریزه ها هر کدام رنگی و ارتفاعی و بعدی و طعمی و عطری ویژه خویش دارد، می توان گفت که به شماره هر روحی، دوست داشتنی هست

عشق با شناسنامه بی ارتباط نیست و گذر فصل ها و عبور سالها بر آن اثر می گذارد، اما دوست داشتن در ورای سن و زمان و مزاج زندگی می کند و بر آشیانه بلندش روز و روزگار را دستی نیست.

عشق در هر رنگی و سطحی، با زیبایی محسوس، در نهان یا آشکار، رابطه دارد. چنانکه "شوپنهاور" می گوید: ((شما بیست سال بر سن معشوقتان بیفزائید، آن گاه تأثیر مستقیم آن را بر روی احساسات مطالعه کنید!))

اما دوست داشتن چنان در روح غرق است و گیج و جذب زیبایی های روح که زیبایی های محسوس را به گونه ای دیگر می بیند. عشق طوفانی و متلاطم و بوقلمون صفت است، اما دوست داشتن آرام و استوار و پروقار و سرشار از نجابت.

عشق با دوری و نزدیکی در نوسان است، اگر دوری به طول بیانجامد ضعیف می شود، اگر تماس دوام یابد به ابتذال می کشد. و تنها با بیم و امید و تزلزل و اضطراب و «دیدار و پرهیز»، زنده و نیرومند می ماند. اما دوست داشتن با این حالت نا آشناست. دنیایش دنیای دیگریست.

عشق جوششی یک جانبه است، به معشوق نمی اندیشد که کیست، یک خود جوشی ذاتی است، و از این رو همیشه اشتباه می کند. در انتخاب به سختی می لغزد و یا همواره یک جانبه می ماند و گاه میان دو بیگانه ناهماهنگ، عشقی جرقه می زند و چون در تاریکی است و یکدیگر را نمی بینند، پس از انفجار این صاعقه است که در پرتو روشنائی آن چهره یکدیگر را می توانند دید و در این جاست که گاه پس از جرقه زدن عشق، عاشق و معشوق که در چهره هم می نگرند، احساس می کنند هم را نمی شناسند و بیگانگی و نا آشنائی پس از عشق که درد کوچکی نیست فراوان است.

اما دوست داشتن در روشنائی ریشه می بندد و در زیر نور سبز می شود و رشد می کند و از این روست که همواره پس از آشنائی پدید می آید. و در حقیقت در آغاز دو روح، نه دو نفر، که ممکن است دو نفر با هم در عین رو دربایستی ها احساس خودمانی بودن کنند و این حالت به قدری ظریف و فرار است که به سادگی از زیر دست احساس و فهم می گریزد و سپس طعم خویشاوندی و بوی خویشاوندی و گرمای خویشاوندی از سخن و رفتار و کلام یکدیگر احساس می شود و از این منزل است که ناگهان، خود به خود، دو همسفر به چشم می بینند که به پهنشدن بیکرانه مهربانی رسیده اند و آسمان صاف و بی لک دوست داشتن بر بالای سرشان خیمه گسترده است و افق های روشن و پاک و صمیمی «ایمان» در برابرشان باز می شود و نسیمی نرم و لطیف همچون روح یک معبد متروک که در محراب پنهانی آن، خیال راهبی بزرگ نقش بر زمین شده و زمزمه درد آلود نیایش مناره تنها و غریب آن را به لرزه در می آورد هر لحظه پیام الهام های تازه آسمان های دیگر و

سرزمین های دیگر و عطر گلهای مرموز و جانبخش بوستان های دیگر را به همراه دارد و خود را، به مهر و عشوه ای بازیگر و شیرین و شوخ، هر لحظه، بر سر و روی این دو می زند.

عشق جنون است و جنون چیزی جز خرابی و پریشانی «فهمیدن» و «اندیشیدن» نیست . اما دوست داشتن در اوج معراجش از سر حد عقل فراتر می رود و فهمیدن و اندیشیدن را نیز از زمین می کند و با خود به قله بلند اشراق می برد عشق زیبایی های دلخواه را در معشوق میا فریند و دوست داشتن زیبایی های دلخواه را در دوست می بیند و میابد

عشق یک فریب بزرگ و قوی است و دوست داشتن یک صداقت راستین و صمیمی، بی انتها و مطلق

عشق در دریا غرق شدن است و دوست داشتن در دریا شنا کردن

عشق بینائی را میگیرد و دوست داشتن می دهد

عشق خشن است و شدید و در عین حال ناپایدار و نا مطمئن و دوست داشتن لطیف است و نرم و در عین حال پایدار و سرشار از اطمینان

عشق همواره با اشک آلوده است و دوست داشتن سراپا یقین است و شک ناپذیر

از عشق هر چه بیشتر می شنویم سیراب تر می شویم و از دوست داشتن هر چه بیشتر، تشنه تر

عشق هر چه دیرتر می پاید کهنه تر می شود و دوست داشتن نو تر

عشق نیروئیست در عاشق، که او را به معشوق میکشاند؛ دوست داشتن جاذبه ایست در دوست، که دوست را به دوست می برد . عشق تملک معشوق است و دوست داشتن تشنگی محو شدن در دوست

عشق معشوق را مجهول و گمنام می خواهد تا در انحصار او بماند، زیرا عشق جلوه ای از خود خواهی یا روح تاجرانه یا جانورانه آدمیست، و چون خود به بدی خود آگاه است، آن را در دیگری که میبیند؛ از او بیزار می شود و کینه بر می گیرد.

اما دوست داشتن، دوست را محبوب و عزیز می خواهد و می خواهد که همه دلها آن چه را او از دوست در خود دارد، داشته باشند. که دوست داشتن جلوه ای از روح خدائی و فطرت اهورائی آدمیست و چون خود به قداست ماورائی خود بیناست، آن را در دیگری که می بیند، دیگری را نیز دوست می دارد و با خود آشنا و خویشاوند میابد

در عشق رقیب منفور است و در دوست داشتن است که «هوادارن کویش را چو جان خویشان دارند» که حسد شاخصه عشق است چه، عشق معشوق را طعمه خویش می بیند و همواره در اضطراب است که دیگری از چنگش برباید و اگر ربود، با هر دو دشمنی می ورزد و معشوق نیز منفور می گردد و دوست داشتن ایمان است و ایمان یک روح مطلق است، یک ابدیت بی مرز است، از جنس این عالم نیست

عشق ریسمان طبیعی است و سرکشان را به بند خویش در میاورد تا آن چه آنان، به خود از طبیعت گرفته اند بدو باز پس دهند و آن چه را مرگ میستانند، به حيله عشق، بر جای نهند، که عشق تاوان ده مرگ است و دوست داشتن عشقی است که انسان، دور از چشم طبیعت، خود میافریند، خود بدان می رسد، خود آن را «انتخاب» می کند. عشق اسارت در دام غریزه است و دوست داشتن آزادی از جبر مزاج . عشق مامور تن است و دوست داشتن پیغمبر روح . عشق یک «اغفال» بزرگ و نیرومند است تا انسان به زندگی مشغول گردد و به روز مرگی که طبیعت سخت آن را دوست می دارد سرگرم شود و دوست داشتن زاده وحشت از غربت است و خود آگاهی ترس آور آدمی در این بیگانه بازار زشت و بیپوده . عشق لذت جستن است و دوست داشتن پناه جستن . عشق غذا خوردن یک حریص گرسنه است و دوست داشتن «همزبانی در سرزمین بیگانه یافتن» است.

طرح پرستش

به واقع زیبایی چیست؟ زیبایی یک امر ذهنی است یا یک امر عینی؟ به تعبیر بهتر آیا زیبایی را می توان با یک معیار بیرونی کاوید و مورد بررسی قرار داد و یا یک مساله ی شخصی و درونی است و هیچ معیار بیرونی برای کشف زیبایی وجود ندارد؟ به عبارت دیگر آیا زیبایی از چشم ما آغاز می شود و یا نقطه ای بیرونی در جهان می باشد که چه ما بخواهیم و چه نخواهیم زیباست؟ آیا علاقه به زیبایی یک امر فطری و بنابراین مشترک میان تمام آدمیان است؟ زیبایی یک گزاره ی واقعی است یا یک گزاره ی ارزشی؟ زیبایی چه نسبتی با امور دیگر دارد؟ نسبت زیبایی با حقیقت به چه گونه ای است؟ آیا به واقع هر چه زیباست عین حقیقت است و هر چه حقیقت عین زیبایی؟ نسبت زیبایی با هنر چیست ؟

ذائقه های شخصی چه ربط و نسبتی با هم دارند؟ آیا هر چیز زیبا اصولاً لذت بخش می باشد و آیا در هر لذتی زیبایی نهفته است؟ لذت و زیبایی را چه نسبتی با هم است؟ زیبایی را با روزگار عادی و گزینش های روزمره ی ما چه نسبتی است؟ آیا می توان این سخن "اونامونو" را پذیرفت که زیبایی و یا هنر فشار مرگ را در ما کم می کنند؛ به این صورت که ما را از هم گسیخته می کنند و از جمع شدن فشارهای مختلف زندگی در ما جلوگیری می کنند . زیبایی با سیاست و دموکراسی حتماً باید حس زیبایی شناسی قوی داشته باشیم؟ چرا و چگونه؟ آیا معیارهای زیبایی در طول زمان تغییر می کند؟ آیا اصلاً زیبایی شناسی ما با عقلانیت ما در تماس است و رشد عقلانیت در فرد یا جامعه ای در ذائقه ی زیبا شناسی او تأثیر می گذارد؟ مکانیزم این تأثیر به چه گونه است؟ زیبایی چه نسبتی با اخلاق دارد؟ آیا می تواند میان زیبایی با آرمان های اصیل انسانی تنافری برقرار شود؟ آیا

زیبایی باید هدفی را دنبال کند و یا به مانند آن چه کانت می گفت اگر چیزی هدفمند باشد باید در زیبایی آن شک کرد؟ آیا اصولاً می توان از زیبایی به واقع صادر شده از طرف خداوند است؟ زیبایی با دین و الاهیات چه رابطه ای دارد؟ آیا می توان مانند آن چه که برخی گفته اند از زیبایی نهیلیزه شده سخن گفت؟ آیا به واقع زیبایی در جهان پست مدرن با پوچ گرایی پیوندی عمیق برقرار کرده است؟ چرا و چگونه؟...

رب النوع انواع گوناگون عظمت ها، قداست ها و زیبایی ها، از آن گونه که بشر همواره دغدغه داشتن و پرستیدن را داشته و هرگز ندیده و معتقد شده بوده که ممکن نیست بر روی خاک ببیند و ممکن نیست در کالبد یک انسان در این حد تحقق پیدا کند... نحوه زندگی را نیز جز به چشم حماسه ندیده ام و مگر نه آن که حماسه اسطوره ای است که سوی مندی زمینی و این سری یافته است... اسطوره در سرشت و ساختار نخستین خویش، آن سری و آسمانی است و آن گاه که به این سر می گراید به حماسه دگرگون می شود و برترین و بنیادی ترین نشانه ی این گرایش که ساختار و سرشت حماسه را می سازد ستیز ناسازه هاست و هر پدیده و یا رخدادی در آن به ناچار این ستیز را در خود نهفته دارد و مگر نه آن که او در جنگ خونریزی و بی باکی و نیرومندی شدیدی را نشان می دهد که نیاز انسانی را به قهرمانی سیراب می کند و در کوچه در برابر یتیم چنان ضعیف و چنان بی باکی و چنان خشونت به خرج می دهد که مظهر خشونت است و شمشیرش مظهر برندگی و مظهر خونریزی و مظهر بی رحمی نسبت به دشمن است و در داخل خانه از او نرم تر و از او صبورتر و از او پرگذشت تر دیده نمی شود ... مثل یک کارگر ساده که با دستش پنجه اش و بازویش خاک را می کند و در آن سرزمین سوزان بدون ابزار قنات می کند و هم مانند یک حکیم می اندیشد و هم مانند یک عاشق بزرگ و یک عارف بزرگ عشق می ورزد و هم مانند یک قهرمان شمشیر می زند و هم مانند یک سیاستمدار رهبری می کند و هم مانند یک معلم اخلاق مظهر و سرمشق فضائل انسانی برای یک جامعه است هم یک پدر است و هم یک دوست بسیار وفادار و هم یک همسر نمونه ... باید جان بی قرار سید خلیل عالی نژاد او را فریاد کند و از سر شوق ضربه ای بر تنبورش فرود آورد تا تنهایی او را از بن جان درک کنی... لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره «ما شما را تنها به نزد خود باز می گردانیم، همچنان که اولین بار هم شما را تنها آفریدیم» ... و چه دلپسند گفته است مرحوم فخر رازی که اگر قرآن فقط همین یک آیه شریفه بود در اثبات معجزه.

شناخت معرفت خدا و توفیق شکر

شناخت نعمت ها نردبان معرفت خداوند :

قبل از این که وجود پیدا کنیم و هستی ما شکل بگیرد، خداوند در عالم هستی و تکوین، نعمتها را آماده کرده و آن چه در زندگی به آن نیاز داریم، آفریده و سپس نعمت وجود را به ما عنایت فرموده است.

بخش اول خطبه شریفه خانم فاطمه زهرا علیها سلام اشاره به این واقعیت دارد که نعمت های ذات اقدس الهی همه هستی را احاطه کرده و ما در دریای بیکران این مواهب قرار داریم؛ به طوری که هرگز نمی توانیم تمام آن ها را به شمارش در آوریم.

انسان هر چه بیشتر به نعم الهی توجه داشته باشد دو صفت در او بهتر رشد می کند:

الف (معرفت بیشتری نسبت به منعم پیدا می کند.

ب) حس شکرگزاری در او زنده می شود.

و این همان مطالبی است که علماء علم کلام در بحث خداشناسی مشروحاً بدان می پردازند؛ یعنی شناخت منعم از راه توجه و تفکر در نعمت های بیکران او حاصل می شود .

قرآن کریم در آیات انتهایی سوره آل عمران صاحبان خرد را دعوت به تفکر نموده است؛ کسانی که با مطالعه هستی و نظام هماهنگ آن به وجود صانع و آفریدگار و قدرت وسیع و لایتناهی او پی برده اند:

﴿فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ۝۱﴾

«محققاً در خلقت آسمان و زمین و رفت و آمد شب و روز برای خردمندان عالم دلایلی روشن است».

خداوند در مساله شناخت منعم، غیر از تفکر در عالم هستی، انسان را به نشانه های خدا در وجود خود نیز متوجه می کند و می فرماید :

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۝۲﴾

و در نفوس خود شما مردم (نشانه هایی است)، آیا در خویش به چشم بصیرت نمی نگرید ؟

بدون شک انسان، اعجوبه عالم هستی است و آن چه در عالم کبیر است در این عالم صغیر نیز وجود دارد؛ بلکه عجائبی در آن است که در هیچ جای جهان نیست . به گفته دانشمندان در یک سلول که کوچکترین جزء بدن می باشد، معادل یک شهر صنعتی تشکیلات وجود دارد.

دستگاه های بدن انسان مانند قلب و کلیه و ریه و مخصوصاً ده ها هزار کیلومتر رگ های ریز و درشت و حتی مویرگ هایی که با چشم دیده نمی شود و مسئول آبرسانی و تغذیه و تهویه ده میلیون میلیارد سلول تن انسان هستند، حواس مختلفی مانند بینایی و شنوایی و حواس دیگر، هر کدام آیتی عظیم از آیات او می باشند و از

همه مهم تر معمای حیات انسان است که از پیچیده ترین اسرار خلقت محسوب می شود؛ لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ۳

کسی که خود را بشناسد، خدای خویش را شناخته است.

آری اگر نسبت به منعم این گونه شناخت پیدا شود، حس شکرگزاری در آدمی زنده تر می گردد و به همین سبب حضرت فاطمه (سلام الله علیها) نیز بعد از حمد بر نعمت ها مساله شکر را عنوان می فرمایند:

وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ ۴

شکر و سپاس او را، بر اندیشه نیکویی که در دل نگاشت.

راغب می گوید : شکر عبارت است از شناخت نعمت، ابراز آن به زبان و به کارگیری آن در منظور و مقصود صاحب نعمت و در مقابل آن کفر و کفران قرار دارد که عبارت است از شناختن نعمت و از یاد بردن آن.

توفیق شکر:

در روایات آمده است که از طرف خداوند به موسی علیه السلام وحی شد: مرا چنان که سزاوار است شکر کن! موسی علیه السلام عرض کرد : چگونه شکر کنم ؟ در صورتیکه هر شکری که تو را می کنم آن هم نعمتی است که تو به من عطا فرموده ای . خطاب رسید : همین حقیقت را که دریافتی مرا شکر گفته ای ۵

پس توفیقی که در هر زمینه نصیب ما می شود با الهام الهی است.

الهام عبارت از حالت دریافتی است که شخص در خود احساس می کند، بدون آن که آن را در جایی خوانده و شنیده و یا بر اثر تلاش ذهنی بدان رسیده باشد . ناگهان برقی در ذهن می درخشد و معنایی به خاطر او راه می یابد . در قرآن به این مفهوم فقط یک مرتبه اشاره شده است:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۶

و قسم به نفس و آن که او را نیکو آفرید و به او شر و خیر را الهام کرد.

پس اگر به عبادت و بندگی موفق شدیم و اگر شکر نعمت های پروردگار را به جا آوردیم، اندیشه و ریشه آن از خدا است . شما نباید این توفیقات الهی را در تمام مراحل زندگی فراموش کنید . اگر می توانید درس بخوانید،

یا دست بیچاره ای را بگیرید و خدمت به خلق کنید، یا توفیق تلاوت قرآن پیدا می کنید و به زیارت قبور اهل بیت علیهم السلام می روید، این ها همه و همه عنایت الهی است.

اینک این سؤال مطرح می شود که:

آیا همه بندگان مورد عنایت پروردگار قرار می گیرند؟

در این جا لازم است نکته ای را متذکر شوم و آن این که خداوند متعال بی جهت به بنده ای محبت نمی ورزد و او را مورد عنایت قرار نمی دهد؛ بلکه این بنده است که خود در اثر اطاعت وسیله نزدیکی به خدا را فراهم می سازد؛ یعنی کاری می کند که مورد لطف و محبت الهی قرار گیرد . برای روشن شدن مطلب مثالی را عنوان می کنم:

در کلاس همه شاگردان نزد معلم مساوی هستند اما چرا در بین همه، یکی بیشتر از دیگران جلب توجه می کند؟

برای این که خود آن دانش پژوه زمینه را فراهم کرده و آمادگی بیشتری نشان داده است .

بشر ناتوان معمولی که این چنین باشد، مسلم است که خداوند قادر متعال که نسبت به همه مخلوقاتش احاطه دارد به طریق اولی، نسبت به بنده کوشای خود آگاه است و محبت می ورزد؛ چنان که قرآن کریم می فرماید:

يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّوْهُ ۚ

خدا ایشان را دوست دارد و آن ها نیز خدا را دوست دارند.

به دلیل این آیه مبارکه محبت، اول از ناحیه خدا و سپس از ناحیه بنده نسبت به خداست.

آیا پروردگار که لطف خاصی نسبت به بنده کوشا دارد، بی جهت دوستش دارد؟ آیا سبب محبت ویژگی های جسمی و متعلقات اوست؟

خیر، بلکه به خاطر بندگی و اطاعت از خدا و شکر نعمت های او مورد محبت خالق قرار گرفته است.

هستی

زمان در ذات وجود است، حرکت و تحول ماده است که مفهوم زمان را پدید آورده، بنابراین بدون هستی، زمان هم بی معنا است. زمان مفهومی اعتباری است که ما برای درک تغییرات قایل شده ایم و آن را مدرج و طبقه بندی کرده ایم.

اگر شب و روز، تغییر فصول، آمد و شد خورشید و ماه، جذر و مد دریا و پدیده های متناوب و متوالی دیگری از این قبیل نبود، ما دیرتر به تغییرات محیط اطراف خود پی می بردیم، اما رشد گیاهان، خود ما و سایر پدیده های در حال تغییر این تصور را در ذهن ما ایجاد کرده است. زمان به طور مجرد کاملاً حاصل تحلیل ذهن ما از تحولات است.

چنانچه با سرعتی همپای سرعت نور و یا حتی کمتر از آن جنبش و جوشش داشتیم و تحولات طبیعی اطراف ما باز با همین سرعت در جریان بود، به طور قطع جهانی دگرگونه داشتیم یا به عبارت صحیح تر انعکاس آن در ذهن ما گونه ای دیگر بود، اما درک ما از زمان همانی بود که اکنون هست. اگر قادر باشیم گذری را درک کنیم، آن گذر و آن حرکت به صورت زمان و فاصله زمانی در ذهن ما نقش می بست، همانگونه که در حال حاضر نیز چنین اتفاقی رخ می دهد؛ و آن چه در ذهن ما نقش می بندد جزء حافظه ما می شود و ما بر اساس همان یاد ها به قیاس می پردازیم. تلنبار شدن یادها از چگونگی حرکات، اندک اندک شاخصه هایی را در ذهن پدیدار می کند که ما را در درک تغییرات، حرکات و تحولات مادی توانا می سازد.

در واقع آگوستین قدیس درست می گفت، او می گفت: " زمان یک خاصیت هستی است که خداوند آفریده است و پیش از خالق عالم، وجود نداشته است ".

اما این موضوع پرسش دیگری را به وجود می آورد و آن این است که آیا پیش از خلق عالم و کاینات، هستی موجود بوده است؟ سوال به ظاهر ساده ای است و شاید پاسخ آن این باشد که به طور قطع "نه"، زیرا که صحبت از به وجود آمدن خود هستی است! بنابراین قبل از آن نمی توان بحثی از هستی به میان آورد و درست همین جاست که پای یکی از موضوعات مورد علاقه یا بهتر بگوییم دغدغه های ذهنی من که پس از این از آن بسیار خواهم گفت به میان می آید و آن "نیستی" و چیستی آن است.

جمله سنت آگوستین به نوعی غیر مستقیم بر آغاز هستی دلالت دارد.

استیفن هاوکینگ در کتاب تاریخچه زمان خود می نویسد: "اما در سال ۱۹۲۹ ادوین هابل متوجه شد که به هر سوی جهان که نظر بيفکنیم کهکشان های دور به سرعت از ما فاصله می گیرند؛ به دیگر سخن، جهان در حال گسترش است یعنی در زمان های گذشته، اشیاء به یکدیگر نزدیکتر بودند. در واقع به نظر می رسد که روزی، در حدود ده یا بیست هزار میلیون سال قبل، همه آن ها در نقطه ای واحد قرار داشتند و در نتیجه چگالی جهان بی نهایت بود. این کشف سرانجام موضوع آغاز جهان را به قلمرو علم وارد ساخت " .

اما نظریه ادوین هابل برای من سوالاتی را به وجود آورده که آن ها را طرح می کنم :

گسترش و انبساط جهان در چه ظرفی صورت می گیرد؟

اگر فرض کنیم که بیست هزار میلیون سال پیش جهان بسیار چگال بوده است، فضای اطراف آن چه بوده ؟

فضا جزء هستی است و شکلی از ماده، بنابراین چگونه هستی در ورطه نیستی و در محدوده های آن گسترش می یابد؟

به هر حال من با این نظریه انبساط عالم نمی توانم کنار بیایم حتی اگر هابل و هاوکنگ واضع آن باشند، بر عکس معتقدم چنانچه مشاهدات علمی نشان دهند که کهکشان ها از هم و از ما دور می شوند باید در جای دیگری که فعلاً، قادر به کشف و مشاهده آن نیستیم انقباضی صورت گیرد. (نمی خواهم نظریه پردازی کنم؛ اما چنانچه انبساطی قابل پذیرش باشد تنها در کنار انقباض و نوعی نظریه ضربانی قابل قبول است.) چنان چه بی کرانگی را فرض قرار دهیم که به کمک آن بتوانیم انبساط عالم را توجیه کنیم، باز دچار مشکل می شویم و این مشکل توضیح همین بیکرانگی است. نکته مهم این است که اگر چگال بودن جهان تدریجاً را پذیرا گردیم در واقع باید کرانمند و محدود بودن آن را نیز قبول کنیم، زیرا که توده ای چگال یا همان جهان چگال هابل نمی تواند نامحدود باشد؛ در آن صورت دیگر آن توده چگال نمی تواند منفجر شود و بسط یابد زیرا که خود جهان چگال بی نهایت کرانمند نیست و بر پایه بی نهایت بودن فراگیر مطلق است، پس چگونه بی نهایت باز هم بی نهایت تر می شود ؟

چنانچه بی کرانگی برای کاینات قایل شویم، آیا می توانیم آن را تعریف کنیم؟ تعریف ساده و سخیف بی کرانه یعنی آن که کرانه ندارد یا محدود نیست، مورد نظر نمی باشد که اگر هم قابل قبول باشد همان مشکلات بالا به قوت خود باقی خواهد ماند. به نظر می رسد کلماتی چون کرانه و بی نهایت در این مبحث ناشی از عدم توان پاسخگویی است و به منظور خلاصی یافتن از توضیح و توجیه خلق شده است.

از طرف دیگر چنانچه کرانه ای برای کاینات قایل باشیم مرزهای نادیدنی و غیر قابل درک آن به چه محدود شده است ؟

آیا می تواند مرز یا کرانه ای به نیستی محدود شود؟ نیستی خود چیست؟

هاوکنگ می نویسد: "در جهانی ایستا، آغاز زمان چیزی است که باید در موجودی خارج از جهان بر آن تحمیل کند، هیچ ضرورت فیزیکی برای یک آغاز وجود ندارد. می توان تصور کرد که به طور صوری در لحظه ای از زمان، خداوند جهان را آفرید".

چند اشکال بر این نظریه وجود دارد:

۱. موجودی خارج از جهان یعنی وجود و وجود یعنی توأم با زمان مگر آن که موجود ایستا باشد. در این صورت ایستا نمی تواند خلق کند، زیرا در این صورت از نقطه سکون و بی تحرکی به تحرک افتاده و حرکت یعنی زمان، تحمیل و انجام هر فعلی به معنای به جریان افتادن زمان است.

۲. به طور صوری در لحظه ای از زمان نیز چندان درست به نظر نمی رسد، زیرا لحظه هر چقدر کوتاه به هر حال زمان است. اینک این سوال به وجود می آید که آیا خلق هستی موجب یافتن زمان است یا این که در زمان، هستی به وجود آمده است. در آن لحظه که قرار به وقوع آن است هستی نبوده است؛ بنابراین زمان هم نبوده و بالطبع لحظه ای نیز در کار نبوده است. آیا وجود لحظه متقدم بر هستی است یا هستی بر لحظه تقدم دارد؟ اگر بگوییم با هم از زیر پاسخ شانه خالی کرده ایم، علاوه بر این سوال قبلی یعنی حرکت از نیست به سمت هست که خود متضمن مفهوم زمان می شود بی پاسخ می ماند.

۳. هیچ ضرورت فیزیکی برای یک آغاز وجود ندارد نیز، نامفهوم است و شاید بی ارتباط با موضوع باشد. اگر به طور کلی ضرورتی وجود نداشته، پس چرا چنین رویدادی به وقوع پیوسته؟ شاید منظور هاوکینگ این است که این رویداد کاملاً تصادفی بوده، در این صورت چنین نظری معارض اصل آفرینشی است که هاوکینگ از آن گفته است. هاوکینگ در جای دیگر می نویسد، "اما فرض این که جهان پیش از انفجار بزرگ خلق گردیده معنی ندارد". این هم به نظر درست نیست، زیرا انفجار بزرگ تنها ناظر بر این موضوع است که ماده بسیار چگالی یا جهان بسیار چگالی منفجر شده و دما و انبساط یافته و همچنان نیز گسترش می یابد؛ بنابراین همان ماده چگال که از آن یاد می شود وجود داشته، حتی اگر نام آن را ماده هم نگذاریم باید مطابق نظر هاوکینگ قبول کنیم که چیز چگالی وجود داشته، که بعد منفجر شده است. همین چیز چگال همان جهان است. اما جهانی چگال. بنابراین جهان پیش از انفجار بزرگ نیز وجود داشته اما نه به این شکل و شمایل.

آن توده چگال که منفجر شده است حتماً وجود داشته؛ اگر نه نمی توانسته منفجر شود، بر همین اساس هستی قبل از انفجار نیز وجود داشته و نمی توان آن را کتمان نمود و به وجود زمان تنها پس از انفجار قایل شد. اگر هستی بوده که منفجر شود زمان هم با آن بوده. اگر با ترفندی بخواهیم هستی قبل از انفجار را باز از نوع ایستا معرفی کنیم، بار دیگر به مخمصه تحول ایستا به پویا که همانا لحظه انفجار است گرفتار می آییم. به نظر من به هیچ رو نمی توانیم از پس این سوال تقدم و تأخر لحظه و هستی برآییم مانند حکایت مرغ و تخم می تراود.

خلق و خوی الهی صداقت راستی

پس تا زمانی که کسی بدون اجازه از خدا عبور نتواند کرد (مواظب باش که) با تمام وجود بر دین درست و استوار خود! پابرجا و محکم باشی. آن روز (روز دسته، دسته شدن) و مانع گذراندن است (۴۳).

پس با تمام وجود دین حق گرای حنیف را که فطرت خدا، منطبق بر فطرت مردم است و تغییر آن در خلقت او غیر ممکن است، محکم بداری . (هر زمان و در هر مکان مردم از بدو تولد با همان خلق و خوی خدایی، رسالت صداقت، راستی، زیبایی و پاکی را به ارمغان می آورند. این جامعه است که آنان را به جهت، دروغ، کینه، خودخواهی، هواپرستی و ستم پیشگی سوق می دهد و سنت خدا را به گمان خود تغییر می دهد. در صورتی که فقط یک نسل، هجده الی بیست و پنج سال اگر سال بمانند، کافیت که خانواده خداوند دوباره تشکیل شود و حسینی ها و کربلاها خواهند آفرید و مجالس امویان برچیده خواهد شد. انشاء الله ...) این همان دین پابرجا و محکم است . متأسفانه اکثریت مردم در نادانی هستند) که باید با خواندن قرآن طبیعت و حفظ فطرت درونی خود، به دانایی واقعی برسد (۳۰))

به سوی او توجه کنید (کارهای گذشته را رها کرده از فطرت پاک و قانون طبیعت پیروی کنید) آن را محکم بگیرید و سلام و درود و نماز را به پا دارید (دوست و یاور هم باشید) و از جرگه مشرکین بیرون بیایید (۳۱) . و حق نزدیکان را ادا کنید و همچنین ناتوانان و درماندگان را دریایی (آنهایی که می فهمند ولی توانایی مالی ندارند و آنان که پا در راه فرهنگ سازی نهاده اند و همچنین خویشان خدا را دریابید و به هم زوج و هم کفو شوید تا بتوانید یاری خدا را به ارمغان بیاورید و از مشرکان جدا شوید) برای کسانی که خواهان وجود خدا هستند.

این (روش) بهتر است و اینان هستند که به فلح و رستگاری رسیده اند . (۳۸) و تمام توجه شما به ریا نباشد تا به وسیله ریا ثروتمند شوید و در مال مردم (ثروت اندوزی کنید و همه چیز را به کار نگیرید تا فقط خود ثروتمند شوید) پس (این چنین ثروتی) نزد خدا زیاد نمی شود و آنچه در توان دارید بر سر تزکیه (پاکسازی اخلاقی، مالی، جانی) بگذارید . اگر خواهان وجه خدا هستید پس اینها را که زیاد کننده هستند (۳۹) پس ستایش (مختص) خداست (که همه چیز در ید قدرت اوست) در هنگام روز و در حین تماس) با هرکس و هرچیزی که قدرت نماست) و در حین فرا رسیدن صبح (منظر فجر سپید باشید و همچنین مواظب زمان خود، در هرکجا هستید و یاری، قدرت، عزت، عظمت و محبت خدا را فراموش نکنید تا به صبح برسید «الیس صبح بقریب»

همانطور که ملاحظه کردید غواصی و غور در قرآن، یاری خداوند را به ما نشان داد تا از این سوره فهم عمیق نصیبمان شود، انشاء الله تو خواننده عزیز شعاعهای برتری از آن خواهی یافت و فطرت پاک خود را به آن معطوف خواهی کرد.

و اما ترتیب آیات سوره روم در این مبحث، به جستجوی حقیقت روم و آن اخبار بزرگ آن مرا بر آن داشت تا با تلاش شبانه روزیم یاری خداوند را به به ارمغان گرفته و فهم این سوره مبارک را داشته باشم و از روی کلمات و آهنگ آنها مسیر درست آن را دریابم تا فهم سوره برایم آسان شود.

اشراق

خداوند همچون کوه بزرگی از نور، شادی، لذت، صفا، عشق و خیر و نیکی است که راه های مختلفی برای رسیدن به او وجود دارد. شهود حضرت خداوند اشراق نام دارد. اشراق پدیده ای شناخته شده در میان مردم جهان است. در ذن بودیسم به آن ساتوری و در یوگا به آن سامادهی و در اسلام به آن لقاء الله می گویند. هر کدام از این مکتب ها روش خاصی را برای رسیدن به این هدف والا در پیش می گیرند که آگاهی از آنها بسیار مفید و ثمربخش است. اشراق بزرگترین لذت تاریخ بشر است. از نظر تئوری لذتی بالاتر از اشراق نمی تواند وجود داشته باشد احساس منشا وجود (خدا) با تمام وجود! پیوستن قطره به دریای نور! اشراق بزرگترین ماهی دریای عرفان است. در میان انبوه مکاشفات عرفانی چیز دیگری است. یک گوهر گرانبها! بی جهت نیست در تمام مکاتب عرفانی تأکید می شود که فقط بسوی حقیقت ناب بروید.

اشراق در یوگا

اگر بخواهیم نقشه وادی عرفان را ترسیم نماییم، باید به سه راه اصلی برای رسیدن به اشراق اشاره کنیم. این سه روش عبارتند از: یوگا، عرفان ایرانی و ذن بودیسم.

طبق دانش یوگا در بدن انسان هفت چاکرا وجود دارد که هفت بدن روحانی را تغذیه می کنند. سه چاکرا در قسمت پایین بدن یعنی در نشیمنگاه و شذمگاه و ناف و سه چاکرای روحانی و ملکوتی در نواحی گلو، پیشانی و تاج سر مستقر هستند. در بین این دو گروه چاکرا، چاکرای قلب واقع شده است که واسط آنها می باشد یعنی با فعال شدن چاکرای قلب ما همزمان از نعمت های مادی و معنوی برخوردار می شویم. این هفت چاکرا بر روی یک کانال بزرگ انرژی در حال چرخش بنام سوشومنا یا شاهراه خداوند واقع شده اند. سوشومنا در امتداد ستون فقرات از قسمت تاج سر تا ناحیه نشیمنگاه ادامه دارد. دو کانال انرژی دیگر نیز وجود دارند که بطور مارپیچ از شش چاکرا عبور می کنند. این دو کانال که آیدا و پنگالا نامیده می شوند و حامل انرژی ها ذهنی روانی هستند بطور متناوب در بدن فعال می شوند و از آنجا که دو سوراخ بینی نیز از محل عبور آنهاست می توان با تمرین تنفس متناوب جریان انرژی را از آنها به کانال خداوند (سوشومنا) هدایت کرد. این کار باعث پاکی و روشنی بدن گردیده و انسان آماده رسیدن به مرحله اشراق خواهد شد.

در بالاترین قسمت سوشومنا در بالای سر چاکرای ساهاسرارا واقع شده است که بوسیله این چاکرا انوار الهی و فیوضات معنوی به درون انسان می تابد و نور خداوند از طریق چاکرای سر تمام بدن را پوشش می دهد.

در یوگا با استفاده از فنون تنفسی دو نادی آیدا و پنگالا را آرام می کنند و جریان انرژی و یا بهتر بگوییم "جان" را به سوشومنا می فرستند. با باز شدن چاکرای ساهاسرارا در بالای سر انسان و نیز باز شدن چاکرای آجنا در وسط چشم و حتی باز شدن چاکرای قلب انوار الهی تمام وجود انسان را در بر می گیرد.

انجام فنون تنفسی، درک زیبایی و انجام کارهای نیک و عبادت و راستگویی می تواند چاکرای ساهاسرارا را باز و فعال کند. با انجام سیر و سلوک این چاکرا باز و بازتر شده تا آنجا که ناگهان به حداکثر بازشدگی می رسد و دریایی از نور و صفا و شیرینی را بدرون انسان میریزد. تو گویی تمام پرده های جهل و تاریکی از جلو چشم انسان کنار می رود و با روح هستی یکی می گردد. این همان اشراق است بزرگترین لذت تاریخ بشر ! اتحاد با شیرین ترین نور جهان هستی یعنی خداوند!

در عرفان ایرانی و اسلام فعال شدن سوشومنا بوسیله زیبایی بینی و عبادت و انجام کار نیک صورت می گیرد .

یوگا یکی از متد یک ترین روش های عرفانی است. بزرگترین تحقیقات عرفانی در این رشته و زیر نظر یوگیان بزرگ هند انجام شده است . دانش یوگا بخوبی می تواند ب بسیاری از سئوالات ما در مورد عرفان و مذهب پاسخ گوید. یوگا حلقه گمشده عرفان در عصر ماست. بدون دانش یوگا سیر و سلوک بسیار مشکل خواهد بود .مگر می شود کسی بسوی عرفان برود و از نقش چاکراها بویژه چاکرای ساهاسرارا چیزی نداند؟! از کانال اصلی انرژی در بدن یعنی شاهراه خداوند و یا نقش اساسی تنفس چیزی نداند؟! می گویند بر سر در آکادمی علوم یونان نوشته شده بود : کسی که هندسه نمی داند وارد نشود! در مورد عرفان نیز باید گفت: کسی که یوگا نمی داند بهتر است وارد نشود.

طبقات آسمان

نمایشگاه دیگری از طبیعت ساکت، آرام و بی زبان که در قرآن از آن سخن گفته می شود، نمایشگاه آسمان ، ماه و ستارگان و کهکشان ها هستند. برای انسان فرصت هایی به دست می آید که با تأمل به آسمان نگاه کند و از نگاه خود لذت ببرد. این فرصت در شب در بیابان ها که نور شهرها کمتر وجود دارد و تالو می کند و تابلویی طبیعی و منظم از جهان آفرینش را به نمایش می گذارد، بهتر فراهم می شود.

قرآن با تعبیرات گوناگون این زیبایی ها را توصیف می کند و مهم تر آنکه ما را به زاویه های پنهان شگفتی جهان آفرینش رهنمون می سازد. خدایی که هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید. در آفرینش آن بخشایشگر، هیچ گونه اختلاف و تفاوت نمی بینی . باز بنگر آیا خلل و نقصانی می بینی (ملک/۳) در آیه ای دیگر به جزئیات دیگری از آسمان و شگفتی هایش اشاره می کند.

مگر ندیده اید که چگونه خدا هفت آسمان را تو بر تو آفریده است و ماه را در میان آنها روشنایی گردانیده و خورشید را چون چراغی قرار داده است (نوح . ۱۵ /

ارکان هستی

باد به حرکت در آورده تا ابرها را از سرزمینی به سرزمینی دیگر سیر دهد و ابرهای منقبض شده را در آسمان بگستراند. آنگونه که خاصیت آن ابر هست و قانون خداست (به حجمش می افزاید.)

و ابر را انبوه می کند! پس تو، باران را می بینی که از لا به لای آن ابر انبوه بیرون می آید.

اما آیا می توانی پشت آن ابرها را ببینی؟ مگر اینکه بالای ابرها حرکت کنی و خورشید را در پس آن ببینی، که تمام نورش را یک جا به ابرها می تاباند تا ذوب شده و باران رحمت را به سرزمین مرده بباراند.

خدا، کسی است که شما را آفرید سپس روزی تان داد، تمام نیازهای مادی و معنوی شما را برآورده کرد و همه اشیاء را بدین وسیله به هم مرتبط ساخت.

«ماه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری»

سپس شما را به اتمام کار یعنی انتهای اجل مسمی (چه بخواهید و چه نخواهید به مرگ میرساند) سپس شما را زنده میکند (دوباره در چرخه طبیعت قرار خواهید گرفت)

کدام یک از این کارها را که خداوند انجام میدهد، شریکان شما انجام میدهند؟ شناوری، پاکی، شفافی، والا مقامی و بلند مرتبه ای از آن خداست! پس چگونه شرک می ورزید؟

(دلایل پوچ گرایی، خود محوری، آقاوسید برای خود ساختن یعنی بت پرستی و پول پرستی و همه شرک است) باید بدانید حرکت از خداست و همه چیز در زیر این حرکت تحت المحیط قرار دارد! (۴۰) و آنچه در اسمانها و زمین وجود دارد، همه از آن خداست. و همه از خواست خود در برابر خدا، خود دارند، یعنی خواست خداوند را گردن

نهاده اند. (۲۶) و ستایش در آسمان و زمین از آن خداوند است. (پس بجز ستودن خداوند، حق ستایش دیگری را نداریم.) چه پوشیده (در دل باشد) و چه در ظاهر ستایش شود.

(نه در دل و نه بر زبان ستایش غیر خدا گفته نشود، که انسان را خوار و ذلیل و زبون و زیر دست قرار میدهد.)

شادی و مسرت معنوی

هر انسانی طبیعتاً وقتی متوجه خطری می شود حالت خوف پیش می آید. این طبیعتی است و اختیاری هم نیست و هنگامی که چیز مطلوبی تحقق پیدا کند، شادمان می شود. این شادی امری طبیعی است، برای انبیاء

و اولیای خدا هم چنین حالتی بوده است. در قرآن کریم بسیاری از موارد همین اسف و غضب و حزن در مورد انبیا است.

از یک نظر انفعالات روحی از همه ابعاد وجود انسان وسیع تر و در عین حال سطحی تر است، چرا که در واقع معلول و متأثر از سایر ابعاد است؛ از این رو آن را سطحی تر تلقی می کنیم، هر چند در عمقش چیزهای دیگری وجود دارد.

و اما این که وسیع تر است: محور همه انفعالات این گونه است که وقتی انسان مطلوبی دارد هنگامی که مطلوبش تحقق پیدا کرد، حالتی به نام شادی، خشنودی و امثال این تغییرات، برای انسان پدید می آید، و اگر از دستش رفت حالتی به نام حزن و اندوه و ... به وجود می آید.

بنابراین، انفعالات نفسانی به یکی از ابعاد وجود انسان اختصاص ندارد بلکه هر یک از

خواسته های روحی انسان این گونه است که به هنگام تحقق آن، حالت شادی و به هنگام عدم تحقق آن، حالت غم روی می دهد.

انسان به زندگی علاقه مند است. این یکی از ابعاد وجود انسان است که از یک نظر میشود عمیق ترین بعد وجود یا ژرفناکترین لایه روحی انسان در نظر گرفته شد؛ اگر انسانی احساس کند که حیاتش به خطر افتاده است، حالتی به نام خوف برایش پیش می آید. و اگر متوجه شود که آن خطر رفع شده و حیاتش ادامه خواهد یافت، حالتی دیگر به نام سرور و شادی برایش پدید می آید.

درباره قدرت هم همین طور است اگر کسی احساس کند که قدرتش در حال زوال است و عاجز و ناتوان خواهد شد، احساس خوف به او دست می دهد. و اگر کسی که عاجز بوده قدرتش برگردد یا کسی که فلج بوده شفا پیدا کند، احساس سرور به او دست می دهد. چنان که اگر سلامتی اش به خطر افتد می ترسد و هنگامی که مریض شود محزون میگردد.

همچنین انسانی که به مال علاقه دارد، اگر مالش به خطر افتد حالت خوف به او دست میدهد و اگر از دستش برود محزون می شود، اما اگر ناگهان مالی به او برسد شاد میشود. در مورد فرزند هم امر به همین منوال است، اگر به فرزند کسی مصیبتی برسد پدر محزون میشود، اما اگر فرزند مشرف به مرگی نجات پیدا کند، پدر شاد می شود.

حاصل آن که هر مطلوبی تحقق پیدا کند، موجب سرور می شود و هر کدام از دستش برود موجب غم و اندوه می گردد از این جهت این بعد وسیع ترین ابعاد است و بر همه ابعاد وجود انسان احاطه دارد. یک حالت

فراگیری نسبت به همه شوون زندگی دارد. این دو ویژگی از ویژگی های این بعد انسان است : یکی این که سطحی تر از همه و معلول سایر جهات نفسانی است. و دوم این که وسیع تر و فراگیر تر از همه است.

نکته دیگری که باید گفته آید، این است که تحقق یا از دست رفتن مطلوب اضافات گوناگونی دارد که بر حسب این اضافات مفاهیم و عناوین متعددی پدید می آید؛ مثلاً مطلوب انسان گاهی حاصل کار خود اوست و گاهی نتیجه کار دیگران. کسی که خود موجب زیان کاری شده ، پشیمان می شود. این ندامت همان حزن است و اگر دیگری موجب زیان مندی شده باشد هیچ وقت نمیگوییم ، پشیمان شد. همین گونه از دست رفتن مطلوب گاهی «بالفعل» تحقق پیدا کرده، یا یک امر نامطلوبی برای انسان پیدا شده است؛ یعنی اگر در نظر بگیریم که در گذشته - ولو لحظه ای قبل - ضرری به انسان رسیده است در این جا «خوف» معنا ندارد، بلکه جای « حزن » است. اما نسبت به آینده وقتی احتمال بدهد که ضرری به او می رسد یا مطلوبش از دست می رود حالت «خوف» به او دست می دهد . پس «خوف» نسبت به آینده است، ولی «حزن» «و» «غم» نسبت به گذشته است.

نقطه مقابل خوف، امن و آسایش خاطر است و آن وقتی که خطری شخص را تهدید نمی کند و اگر انتظار امر مطلوبی یا رفع امر نامطلوبی داشته باشد ، حالت امید و رجا به او دست می دهد و در مقابل وقتی امید امری مطلوب یا رفع نامطلوبی نداشته باشد حالت یاس و نومیدی برایش حاصل می شود.

پس محور همه این حالات، تحقق یا عدم تحقق امر مطلوب یا نامطلوب است.

خشم ، نوعی دیگر از حالات روانس است که با توجه به این که امری ناطلوب از طرف شخص دیگری متوجه انسان می شود یا امری مطلوب از وی سلب می گردد، پدید می آید، مثلاً وقتی انسان احساس می کند شخصی می خواهد ضرری به او بزند یا نفعی را از او سلب کند ، نسبت به وی خشمگین می شود . در مقابل چنین حالتی حالت رضا و خشنودی قرار دارد.

بنابراین، با توجه به این نسبت ها و اضافات گوناگون، حالات مختلفی پدید می آید و در حقیقت گستردگی مفاهیم در این باب از دو جهت است : یکی این که همه خواسته های انسان را شامل می شود؛ مانند حب ذات و حب کمال و انواع لذت ها ، که تحقق و عدم تحقق همه اینها، موجب شادی و غم می شود ، و یکی هم از لحاظ اضافات گوناگون؛

مثلاً حالت انسان در مرگ فرزند ؛ اگر نسبت به گذشته باشد حزن است، و اگر نسبت به آینده باشد، خوف است، و نسبت به کسی که می خواهد فرزندش را بکشد و از دست او بگیرد «خشمگین» می شود.

آفرینش گیاهان

زمین در مراحل نخستین تکوین از آب های آسمانی برخوردار نبوده و همچنان خشک و احتمالا سوزان بوده، در نتیجه هیچ رستنی از آن بیرون نرویده است.

قرآن در این باره میفرماید:

«إِنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَقْتْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» . (۷)

«آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند ما آن دو را از هم باز و جدا ساختیم، و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم.»

اما صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: باز شدن آسمان به وسیله باران و باز شدن زمین توسط نباتات و گیاهان انجام پذیرفت. «فَفَقَّتِ السَّمَاءُ بِالْمَطَرِ وَفَتَّقَتِ الْأَرْضُ بِالنَّبَاتِ» . (۸)

دلیل این که زمین در ابتدا خشک و سوزان بوده است حدیثی است از امام باقر علیه السلام می فرماید: خدای عزوجل فرمان داد از آب، آتش بیرون آمد، سپس دستور فرمود آتش خاموش شد و از دود آن آسمان ها را آفرید و از خاکستر آن زمین را، «کان کل شیء ماء، و کان عرشه علی الماء، فامر الله جل و عز الماء فاضطرم ناراً، ثم امر النار فخدمت، فارتفع من خمودها دخان، فخلق الله السماوات من ذلك الدخان و خلق الارض من الرماد ...» (۹).

پس از بارش های باران، زمین کم کم آماده ی رویش گیاهان می گردد و نخستین گیاهی که از زمین سر بیرون می آورد بنابر آن چه از روایات به دست می آید بوته ی «دبا» بوده است، چنان که اما رضا علیه السلام می فرماید: مردی از امیرالمومنین علیه السلام پرسید نخستین درختی که روی زمین غرس شد، نامش چیست و نخستین گیاهی که در زمین رویی چه بوده است؟ «قال امیر المومنین اخبرنا عن اول شجرة غرس فی الارض؟ فقال:

«العوسجه» و منها عصی موسى علیه السلام و سألته عن أول شجرة نبتت فی الارض فقال هی «الدبا» و هو القرع» . (۱۰)

فرمود: نخستین درختی که بر زمین غرس شد درخت عوسجه بوده است که عصای حضرت موسی از این نوع درخت است، اما نخستین رستنی که از زمین رویید دبا یا قرع است، قرع را کدوی رومی نیز می گویند. (۱۱)

عوسجه درختی است تقریباً به اندازه درخت انار، پر خار، برگش تند، مایل به دراز با رطوبت چسبنده، میوه اش به اندازه ی نخود مایل به دراز و به رنگ سرخ، این میوه به درخت، به مدت طولانی می ماند و نمی ریزد،

نوعی از این درخت برگش مایل به سرخی ، خار آن بیشتر ، شاخه ها درازتر و میوه اش عریض و با غلاف است .
(۱۲)

نخستین درخت

امیر المومنین علیه السلام می فرماید :نخستین درختی که روی زمین آفریده شد نوعی از درخت خرما به نام «عجوه» بوده است.(۱۳)

عجوه نوعی از درخت خرماست که به عنوان بهترین خرماها و مادر آن ها به حساب می رود. (۱۴)

ابن عربی معتقد است خداوند درخت خرما را از زیادی طینت (سرشت) آدم علیه السلام آفرید ، بنابراین نخل ، خواهر آدم است که در ربان شرع از اون به عنوان « همه » انسان یاد شده است (۱۵) شاید از این رو از او به عنوان عمه انسان یاد شده است که این رخت بسیاری از ویژگی های انسان را داراست.

نخستین چشمه

نخستین چشمه ای که در زمین جوشید چشمه حیوان یا آب بوده است، قال امیرالمومنین علیه السلام « : اول عین نبعت علی وجه الارض عین احیاء (۱۶) » ظاهرا با بارش باران، حیات نیز به زمین سرازیر شده ، به ویژه قرآن در آیه قبل اشاره کرد: « ما هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم». امروزه ما به روشنی میبینیم آبزیان بسیاری ، از خود آب پدید می آیند؛ مثلاً قناتی احداث می شود، نهری کشیده می شود، پس از مدتی نه چندان دور ماهیان فراوانی دیده می شوند و ... با این که می دانیم هیچ کس در آن قنات ماهی رها نکرده است، این سخن را ابن سینا در مقاله پانزدهم از فن هشتم طبیعیات شفا در فصل اول ذکر کرده است، پس هیچ بعید نیست همه ی حیوانات دریایی از آب دریا به وجود آمده باشند.

بنابراین آب، منشا حیات است، حتی زمین مرده را زنده می کند «إِنَّ أَلَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» و همچنین « وَاللَّهِ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا » (۱۷)

کهکشان

"أَنْتَ أَشَدُّ خَلْقًا أَمَ السَّمَاءِ بَنِيهَا رَفَعَ سَمَكُهَا فَسَوِيهَا"

سقف آسمان را مرتفع ساخت و سپس آن را استوار گرداند .

در بیابان بی پایان فضا، ابری بی شکل و بی هیچ گونه تشخیص در همه جا بطور یکنواخت پخش شده بود. ذرات ماده به هم بر م خوردند و با یکدیگر ترکیب می شدند...

ابر به دریایی متلاطم و خروشان از گاز مبدل می گشت و شروع به چرخیدن می نمود. این دریای دود و گاز همچنان می چرخید و می غرید و می خروشید و تلاطم نامریی خیزابها و شکستن امواج نامریی که هر یک به بزرگی اقلیمی بود در دل این دریا طغیان بر می انگیخت...

موجها به هم میخوردند و بر هم می لغزیدند و در دل هم فرو می رفتند و به هم می آمیختند.

در میان این دریای جوشان طرحی مارپیچی، از اثر چرخش ماده دواری پیدا گردید.

این صفحه مدور و پهن با میانی برآمده و بازوانی که آهسته شکل می گرفت، در سپیده دم بزرگ گیتی به پیدایش گرایید.

این شکل مارپیچ که آنرا کهکشان راه شیری می نامند، ماده، خورشید و منظومه ی شمسی و زمین ما در یکی از بازوان آن قرار داشت.

(در شبهای صاف نوار نورانی کمربندی را در آسمان مشاهده می کنید که از طرف افق به آن طرف آن دامن کشیده است، در سابق ستاره شناسان تصور می کردند که بار کاهی در آسمان عبور می کرده و این خرده های کاه که افشاندن شده و از این رو به آن کهکشان یا کاهکشان می گفتند و برخی تصور می کردند که این نوار شیرست که از پستان ماه گاو آسمانی بیرون ریخته است و از این جهت آن را راه شیری می نامند.)

"أَحْسَنَ عَمَلًا وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمُ الْيَوْمَ"

"اوست که آسمانها و زمین را در شش روز (در شش دوره) بیافرید و در این هنگام عرش پروردگار بر آب قرار داشت."

...در آغاز ظلمت و تاریکی سراسر جهان را فراگرفته بود و بجز خداوند یکتا هیچکس و هیچ چیز نبود.

(كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ)

نه خورشیدی و نه ماهی، نه زمینی و نه آسمانی.

"فَقَضِيهِمْ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا"

آنگاه خداوند متعال طی دو نوبت فرمان بنای آسمانهای هفتگانه را صادر فرمود و در هر آسمانی نظام و قوانینش را به جریان انداخت.

اینکه ماده و مصالح ساختمان آسمانها چگونه پدید آمد و آفرینش آنها به چه ترتیب صورت گرفت جز آفریدگار بی همتا کسی را بر آن آگاهی نیست چنانکه قرآن می فرماید:

"ما أَشْهَدُكُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَخَلَقَ أَنْفُسَهُمْ"

ما بشر را شاهد آفرینش آسمانها و زمین و خلقت خودش قرار ندادیم.

دانشمندان امروز نیز به این حقیقت اعتراف دارند چنانکه می گویند :

مسئله ی پیدایش ماده ، اصولا مسئله ایست که بیرون از قلمرو تحقیقات و تفکرات ثمر بخش است، بایستی ماده را مفروض و موجود پنداشت و از آنجا جریان آفرینش کاینات را تعقیب کرد.

آنچه از نظر قرآن و دانشمندان محقق است، این مصالح عبارت بودند از ذرات دود و گاز که در فضا سرگردان ، اما چنان پراکنده بودند که به ندرت به یکدیگر بر می خوردند.

پیدایش علم

علم یک واژه عربی است که از ریشه علم به معنی آموزش مشتق شده است . در اصطلاح عامیانه ، این کلمه در مورد هر نوع آگاهی که فرد در مورد محیط و مسایل پیرامون خود کسب می کند ، اطلاق می گردد . و لذا هر چه میزان آگاهی و معلومات او بیشتر باشد، او را عالمتر می دانند . به همین علت در قدیم به افرادی که در زمینه علوم مذهبی و قرآنی به درجات بالاتری نائل می شدند ، علامه می گفتند . مانند علامه امینی که آثار بسیار گرانبهایی از وی بر جای مانده است.

پیدایش علم

آدمی تمایل دارد که هر چه را ممکن است بداند و بفهمد ، زیرا کنجکاو زاده شده است . کنجکاوی انسان از کنجکاوای هر موجود زنده دیگر کاملتر و پایدارتر است . رضایت آدمی در فرونشاندن این کنجکاوی ، همراه با توانایی او در به خاطر آوردن ، استدلال کردن و ارتباط دادن ، به پیدایش فرهنگ کامل، و از جمله علم منجر شده است . بنابراین می توان گفت که از همان زمانی که انسان، پای به این جهان گذاشته است، علم نیز به وجود آمده و با رشد فکری بشر ، علم تکامل یافته است.

برداشت غلط از علم!

معلومات انسان، وقتی که در مسایل روزانه به کار روند، می توانند در لباسی که فرد میپوشد، خانه ای که در آن زندگی می کند، تاثیر کنند. روشهای مسافرت، تفریحات، آموزش و پرورش، اعتقادات مذهبی، قضاوتهای اخلاقی و حتی بقای ملی انسان به این معلومات بستگی دارد. اما باید توجه داشته باشیم که وظیفه خود علم به وجود آوردن کاربردهای آن نیست. علم مشتمل بر اصول و قوانی ناست. پزشکی و روشهای آن مرغوب کردن دانه های نباتی، تلفن، رادیو، موشکها، هواپیماها و بطور خلاصه پیزهایی که مستقل از این اصول و قوانین تکمیل می شوند، علم نیستند، بلکه محصولات مهندسی یا انقلاب تکنولوژیک هستند.

البته منظور آن نیست که گفته شود کاربردهای علم اهمیتی ندارند. واقع امر آن است که این کاربردهای دنیای ما را عمیقاً تغییر داده اند بطوری که در بسیاری از موارد نمی توان بدون آنها زندگی خود را، آن گونه که امروزه می گذرانیم، ادامه دهیم. علم و انقلاب تکنولوژیک هر دو بخش بزرگی از کوشش های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ملتها را در برگرفته است، بطوریکه درک نکردن هر یک از آنها می تواند پیامدهای خنده آور یا حتی خطرناک به دنبال داشته باشد. اما برای بسیاری از مردم تفاوت میان هدف های علم و انقلاب تکنولوژیک روشن نیست.

کنجکاوی، تنها عامل ایجاد علم

کنجکاوی، یعنی میل شدید به دانستن، از ویژگیهای ماده مرده نیست. همچنین انواع جاندارانی نیست که به زحمت می توانیم آنها را از موجودات زنده بپنداریم. بعنوان مثال، درخت، نمی تواند به محیط اطراف خود کنجکاوی نشان بدهد. اما از آغاز پیدایش حیات، در بعضی از جانداران حرکت مستقل پیدا شد. به این ترتیب پیشرفت بزرگی برای در دست گرفتن محیط اطراف پدید آمد. جاندار متحرک دیگر لازم نبود که به انتظار غذا باشد، بلکه خود به دنبال آن می رفت. و این بدان معنی است که ماجرای تازه در جهان آغاز شد و آن کنجکاوی بود.

انسان یک مافوق میمون است!

ممکن است لحظه ای پیش آید که جاندار از غذا سیر باشد و در همان لحظه خطری او را تهدید نکند. در این حالت جاندار یا مانند صدف با حالت بی حسی می رسد و یا مانند موجودات عالتر، غریزه ای قوی برای کشف محیط اطراف خود نشان دهد. این حالت میتوان کنجکاوی بیهوده نام نهاد. که معمولاً هوش را از روی آن دآوری میکنند. سگ، لحظه ای فراغت، هر چیزی را بیهوده بو می کند و گوش هایش را به طرف صداهایی که ما نمیشنویم بر می گرداند.

به همین علت است که سگ را از گربه ، که در لحظه های فراغت به تیما خود می پردازد یا به آرامی دراز می کشد و می خوابد ، باهوشتر می دانیم . هر چه مغز پیشرفته تر می باشد ، کشش برای کشف ، افزونتر می شود . میمون از نظر کنجکاوی نمونه بارزی است . و لذا از این جهت بسیار جهات دیگر می گویند که ، آدمی یک مافوق میمون است.

دلیل تقسیم علم به شاخه های مختلف

اگر بگوییم که علم و آدمی همیشه شادمانه با هم زیسته اند ، کلام درستی است . ولی حقیقت امر این است که هر دو فقط در آغاز کار با دشواری رو به رو بودند. تا زمانی که علم قیاس باقی مانده بود ، فلسفه طبیعی می توانست جزئی از فرهنگ عمومی هر تحصیل کرده باشد . ولی علم استقرایی کاری عظیم بود که به مشاهده و یادگیری و تحلیل نیاز داشت، و دیگر بازی آماتورها نبود . پیچیدگی علم در هر دهه افزونتر می شد . در طول قرون بعد از نیوتن هنوز ممکن بود که شخصی با استعداد بتواند از همه فرضیه های علمی آگاهی پیدا کند ، اما در سال ۱۸۰۰ این کار غیر عملی بود.

با گذشت زمان معلوم شد که اگر دانشمندی بخواهد در زمینه های مطالعات مشروح ، انجام دهد ، باید بیش از پیش خود را به بخشی از آن زمینه محدود کند . گسترش علم تخصص را ایجاب می کرد . با هر نفس دانشمند ، تخصص عمیق تر می شد و لذا این مسئله باعث شد تا علم رفته رفته به شاخه های مختلف تقسیم گردد . بطوریکه با گسترش این شاخه را نیز گسترده تر می کردند.

عواقب ناخوشایند علم

در دهه ۱۹۶۰ ، احساس قوی دشمنی آشکار نسبت به علم در میان مردم و حتی تحصیل کرده های دانشگاهی پیدا شد .

جامعه صنعتی ما مبتنی بر کشفیات علمی در قرون اخیر است و اکنون از عواقب جنبی نادرخواه موفقیت های آن به ستوه آمده است. فنون پیشرفته پزشکی افزایش بی رویه جمعیت را به دنبال آورده است.

صنایع شیمیایی و موتورهای درون سوز آب و هوای ما را آلوده کرده اند « آلودگی آب و هوا . (نیاز روزافزون بخ مواد جدید انرژی سبب ویرانی و تهی شدن پوسته زمین شده است . تولید انواع سلاحهای مرگبار و بمب های اتمی به عنوان یک عامل اساسی ، حیات انسان را تهدید می کند . اما نباید تمام این گناهان را به گردن علم و دانشمندان بیندازیم . بلکه این مسایل علل مختلفی مانند استفاده نابجا و نادرست از علم درد.

موسیقی

امروزه همه ی انسان ها چه آن ها که در جوامع کوچک سنتی و چه در کشورهای مدرن زندگی می کنند کم و بیش با موسیقی آشنایی دارند و با آن به فراخور درک خود رابطه برقرار می کنند.

تاریخچه و چگونگی مراحل تکامل ، انواع سبک ها و تفاوت آن در اقوام گوناگون ، قابل تامل و بررسی است.

صدای شرشر آب ، وزش باد در بوته زار، غزل خوانی پرندگان و هزاران صدای موجود در طبیعت شاید اولین ضرباهنگ و ملودی های موسیقی در جهان هستی بوده که انسان با

الگوی گیری از آنها در طی زمان به اختراع سازهای مختلف پرداخت .

نخستین نمونه آفرینش موسیقی توسط انسان اولیه ، نقشی است که در یک غار « آری پز» فرانسه بر جای مانده است.

در این نقاشی، شکارچی کمانی را در دست دارد ، ولی از آن برای پرتاب استفاده نمی کند بلکه آن را به دهان گذاشته و مانند «نبورک» می نوازد .

موسیقی برای انسان های اولیه نوعی ابزار جادو بود و شکارچی نیز با آن در صدد جادوی شکار خود بود .

آنان در واقع موسیقی را هدیه ای از جانب خدایان می دانستند که با آن می توانستند به جز خواص فوق حیوانات را نیز شکار کنند.

بعد ها شیوه های جدیدی برای تکامل موسیقی ابداع شد و از غلاف گیاهان و دانه های خشک شده نوعی « جغجغه » ، با کشیدن پوست برکنده توخالی درخت « طبل » و از فلز «سنج» و از قطعات سنگی و چوبی به اندازه های مختلف « چنگ » (هارپ) ساخته شد و برای ارتعاش بیشتر اصوات ، سیم ها را روی جعبه ای تو خالی نصب کردند و بعدها از همین روش سازهایی مانند « قانون» ، «سنتور» ، «گیتار» ، « بربط» و غیره که در حال حاضر مرسوم است، ساخته شد.

«عباس ناصری» پژوهشگر و موسیقیدان می گوید: در دوران امپراتوری های بزرگ مصر و چین نمونه های مختلفی از هر یک از این گونه سازهای اصلی وجود داشت که در کاخ ها و معابد بزرگ اغلب دسته هایی از نوازندگان «چنگ» ، «شپور» و « طبل » برای پرستش خدایان

می نواختند و شواهد نشان می دهد که مراسم مهم و بزرگ با موسیقی و رقص برگزار میشد.

وی گفت : در انجیل به آلات موسیقی بسیاری اشاره شده است که بعضی از آن ها اسامی عجیبی از قبیل «شوافز» (نوعی ترومپت) ، «شائوم» (نوعی ساز بادی) و « سالتري» (نوعی چنگ) بود.

به عقیده ناصری، اگر چه یونانی ها بناهای زیبا ، مجسمه های ارزنده ، نمایشنامه ها و اشعار زیاد و بزرگی از خود بر جای گذاشته اند اما به نظر می رسد موسیقی آنان رشد چندانی نداشته است.

وی می افزاید : یونانی ها ارزش زیادی برای موسیقی قایل بودند و حتی مسابقاتی در این زمینه برای خوانندگان و نوازندگان ترتیب می دادند.

این پژوهشگر موسیقی گفت : یونانیان شیوه خواندن نت با حروف را اختراع کردند و این حروف را در بالای کلمات یک قطعه آواز می نوشتند.

ناصری افزود : موسیقی در نمایشنامه های یونانی نقش مهمی داشت و اغلب از گروه «کر» برای خواندن قسمت هایی از نمایشنامه ها استفاده می شد.

وی افزود: رومی ها نیز از موسیقی در میهمانی ها استفاده می کردند و در مراسم مذهبی و احتمالا در روم برای نخستین بار ایده « بازیگران سیار» پایه -گذاری شد.

وی گفت : مردم فقیری که می توانستند هنر نمایی کنند در میدان ها و خانه های بزرگ نمایش اجرا می کردند و می توانستند به سراسر امپراتوری روم مسافرت کنند و موجب سرگرمی مردم شوند .اینان نخستین خنیاگران دوره گرد بودند.

به اعتقاد ناصری، همگام با گسترش مسیحیت، مبلغان مسیحی در هر کشوری نواهای آشنای خود را برای خواندن سرودها به کار می برند و موسیقی مذهبی مسیحیان از جایی به جای دیگر تفاوت های زیادی داشت که بعدها این مشکل با تالیف کتاب "پاپ گریگوری" رفع شد.

مجموعه "آوازهای گریگوری" امروز نیز به عنوان اساس موسیقی کلیسا در مراسم کلیسای کاتولیک مورد استفاده قرار می گیرد اما چون سازهای نوازندگان دوره گرد برای کلیسا مناسب نبود لذا ساز "ارگ" به این منظور استفاده شد.

وی افزود : پاپ گریگوری اطمینان نداشت که مردم در آوازا اشتباه نکرده و قطعاتی را فراموش نکنند، لذا شیوه ساده نگارش موسیقی را به کار برد تا بدین وسیله زیر و بم نتها مشخص شود و بعد از سال های متمادی از سیستم پیشرفته ای برای نگارش نت ها بر روی چهار خط استفاده شد و مربع های سیاه توپر، اشکال لوزی یا مستطیل شکل در این سیستم استفاده شد که هنوز برای " آواز گریگوری " مورد استفاده قرار می گیرد.

"اردشیر رفیع زاده" دیگر پژوهشگر موسیقی در همین راستا می گوید: حدود سال ۱۲۵۰ میلادی، شیوه نگارش موسیقی پیشرفت کرد و به سیستم دقیق تر و پنج خطی تبدیل شد، در این سیستم نت نویسی زیر و بمی و فاصله نتها مشخص می شد.

وی افزود: در قرون وسطی در اروپا هر شاهزاده یا پادشاه "خنیاگری" در در استخدام داشت که به هنگام صرف شام برای او و میهمانانش داستان های قهرمانان را به آواز می خواند.

وی گفت: "خنیاگران" آواز خود را با چند نت که توسط سازهای زهی ساده نواخته می شد همراهی می کردند و به نظر می رسد آنان نخستین کسانی هستند که سازهای آرشه ای را از شرق به اروپا بردند.

این استاد موسیقی اضافه کرد: در سال ۱۵۰۱ میلادی نخستین قطعه چاپ شده موسیقی توسط یک ایتالیایی منتشر شد و ناشران هم بی درنگ در تمام پایتخت های بزرگ اروپایی از او پیروی کردند و بدین ترتیب برای مردم خارج از صومعه و قصرها نیز امکان استفاده از آثار مکتوب حوزه موسیقی ایجاد شد.

در قرن شانزدهم میلادی اجرا و تماشای نمایشی ساده همراه با موسیقی، رقص و آواز یکی از لذت بخش ترین تفریحات کاخ نشینان فرانسه و انگلستان محسوب می شد. این نمایش ها را "ماسک" یا "باله" می نامیدند.

به گفته رفیع زاده، نخستین تالار عمومی اپرا در سال ۱۶۳۷ میلادی در ونیز گشایش یافت و حدود صد سال سرگرمی عمده اعیان و اشراف به شمار می رفت و فکر پرداخت پول توسط عموم به کسانی که برای ایشان موسیقی می نواختند یا آواز می خواندند از اپرا به سایر انواع موسیقی نفوذ کرد، به همین جهت بسیاری از آهنگسازان قطعاتی برای «ویلن»، «ابوا» و «فلوت» به همراه «هارپسیکورد» (ساز قدیمی شبیه پیانو) نوشته و اجرا می کردند.

به اعتقاد این پژوهشگر، از اوایل قرن ۱۹ حضور در سالن های کنسرت یکی از متداول ترین مشغولیات طبقه متوسط شد، تالارهای کنسرت بیان گذارده شد، ارکسترهای سمفونی با چهار گروه «سازهای زهی»، «بادیچوبی»، «بادی مسی» و «کوبه ای» شناخته میشود که نخستین سمفونی های قابل توجه از «هایدن»، «موتسار» و «بتهوون» بوده است.

رفیع زاده، «باله» را نیز نمایشی از رقص برشمرد که معمولاً بر اساس داستانی ساده به همراهی ارکستر اجرا می شود.

تا اوایل قرن ۱۹ هنوز فکر اجرای باله تنها جنبه عمومی پیدا نکرده بود از میان نخستین باله ها می توان از باله «ژیزن» ، «سیلویا» و «کوپلتا» که همگی در پاریس اجرا می شد ، نام برد.

"محمد احمدی فر" پژوهشگر و کارشناس موسیقی نیز در خصوص سبک های موسیقی به ایرنا می گوید :
اکسپرسیونیسم ، امپرسیونیسم، سریالیسم ، موسیقی تجربی و عینی ، موسیقی الکترونیک ، نئوکلاسیسم ،
نئورمانتیسیم، و مینی مالیسم از سبک های مهم موسیقی هستند.

به اعتقاد وی، سابقه برخی از این سبک ها در غرب به چندین قرن می رسد اما برخی از آنها در ایران ناشناخته هستند و مخاطبان محدود و اندک دارند و به طور معمول تنها در مقاطع دانشگاهی رشته موسیقی تدریس می شوند.

این پژوهشگر موسیقی می افزاید : معمولا سبک های یاد شده از روی خالق اثر شناخته می شوند و در بیشتر موارد آهنگسازان دارای یک سبک ولی در برخی از موارد سازنده در یک اثر خود از چند سبک استفاده می کند.